



# کیا نیا ن

ترجمہ: دکتر ذبیح اللہ صفی

تالیف: آر تھوڈر کریسٹن سن



پاکستان پبلشرز

انتشارات  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۴۲

مجموعهٔ نیکوین شماره

۶



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ازین کتاب دوهزار وپانصد نسخه روی کاغذ ۸۰ گرمی اءلا  
در چاپخانه زبیا بطبع رسید .  
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است .  
*Copyright , 1957 , 1964*

مجموعهٔ ایران‌شناسی  
زیر نظر احسان یارشاطر

# کیا نیان

تألیف

گریستن سمن

استاد فقید دانشگاه کپنهاک

ترجمه

دکتر ذبیح‌الله صفا

استاد دانشگاه تهران



بکاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ، ۱۳۴۳

چاپ اول : ۱۳۳۶  
چاپ دوم : ۱۳۴۳

---

**نماینده انحصاری فروش**

رسیوم منافزاده - خیابان شاه - ساختمان آلومینیوم

تلفن : ۲ و ۶۰۲۰۱ - ۶۱۱۰۳۴

تلفگرافی : ۴۷۴ تهران - تلکس ۲۰۶۰

منظور از انتشار مجموعهٔ ایرانشناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که بزبانی غیر از زبان فارسی دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند دربارهٔ ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را ، خواه بنام ایران و خواه در حدیث دیگران ، باز نموده‌اند خواهد بود .

امید میرود که انتشار این گونه آثار استفاده از تحقیقات ایران – شناسان و دانشمندان خارجی را آسانتر کند و موجب توسعهٔ آشنائی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد . ا.ی.

## فهرست مطالب

۱۱-۹	مقدمه مترجم
۱۰-۱	۱- کیان وهخامنشیان - طرح مسائل
۵۶-۱۱	۲- کیان درگائها ویشتها
۱۰۵-۵۷	۳- روایات مربوط بتاریخ قدیم دردوره ساسانی
۶۸-۵۷	روایات دینی و روایات ملی
۱۰۵-۶۸	منابع بندهشن
۱۵۶-۱۰۶	۴- کیانیان بنابر روایت دینی
۱۰۸-۱۰۶	کی کواذ
۱۱۱-۱۰۸	کی اپیوه
۱۲۲-۱۱۱	کی اوس
۱۲۶-۱۲۲	سیاوش
۱۳۳-۱۲۶	فرا سیاب
۱۳۶-۱۳۳	کی خسرو
۱۳۷-۱۳۶	لهر اسپ
۱۴۳-۱۳۷	ویشناسپ
۱۴۵-۱۴۴	بهمن
۱۴۶	دارا و دارای دارایان
۱۵۳-۱۴۵	داستان کرساسپ
۱۵۶-۱۵۳	خاتمه
۲۰۹-۱۵۷	۵- کیانیان بنابر روایت ملی
۱۵۹-۱۵۷	کی کوات
۱۶۳-۱۵۹	کی اوس



۱۶۷ - ۱۶۳	سیاوش
۱۷۱ - ۱۶۷	کیخسرو
۱۷۵ - ۱۷۱	لهراسپ
۱۸۱ - ۱۷۵	ویشتاسپ
۱۸۳ - ۱۸۱	وهمن
۱۸۷ - ۱۸۳	تعیین ماده اساسی روایت ملی
۲۰۹ - ۱۷۸	سام ، کرشاسپ و پهلوانان سیستانی
۲۱۸-۲۱۰	۶ - جانشیان بهمن بنابر روایت ملی
۲۱۵ - ۲۱۳	همای
۲۱۸ - ۲۱۵	دارای اول و دارای دوم و اسکندر
۲۴۴-۲۱۹	خاتمه - جاویدانان بنابر منابع پهلوی
۲۴۵	فهرست اعلام

## مقدمه مترجم

کتابی که بخوانندگان تقدیم می‌کنیم از آثار مشهور کریستن سن ایرانی‌شناس نامبردار دانمارکی است .

آرتور کریستن سن<sup>۱</sup> استاد فقید دانشگاه کپنهاگ در ۹ ژانویه ۱۸۷۵ ولادت یافت و در ۳۰ مارس ۱۹۴۵ در هفتاد و یک سالگی جهان را بدرود گفت . وی در دانشگاه کپنهاگ در محضر وسترگارد<sup>۲</sup> خاورشناس فاضل دانمارکی که تحقیقاتش خاصه درباره اوستا مشهور است ، کسب دانش کرد و چندی نیز در آلمان سرگرم تحصیل و مطالعه بود و استادان معروفی را در آن دیار ملاقات کرد و از آنجمله چندی در خدمت آندراس<sup>۳</sup> مستشرق بزرگ آلمانی تلمذ نمود .

مرحوم کریستن سن بعد از ختم تحصیلات خود در دانمارک و آلمان و کسب اطلاعات عمیق و آشنایی بازبانهای اوستایی و پهلوی و عربی و فارسی و زبانهای مهم اروپایی ، شروع بمطالعات دقیق خود درباره تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام کرد و نخستین تحقیق خود را در ۱۹۰۱ راجع بمزدک بزبان دانمارکی نوشت و از آن پس تا پایان حیات همواره سرگرم کار و کوشش و مطالعه و تحقیق بود ، چهل و پنج سال مقاله و رساله و کتاب در مسائل مختلف مربوط بایران نوشت و از این راه تزدیک شصت اثر معروف درباره ایران فراهم آورد .

این استاد بزرگ در چند رشته از مسائل راجع بایران اطلاع کافی داشت مانند : داستانها و روایات ملی ایران ، تاریخ و ادبیات اوستایی ، ادبیات پهلوی ، لهجه‌های جدید ایرانی ، فرهنگ نوده ایرانی ، تاریخ و تمدن دوره ساسانی ، ادبیات عربی و فارسی ، از زبانهای اروپایی نیز غیر از زبان مادری خود آلمانی و فرانسه و انگلیسی را بنیکی میدانست و بهر یک از آنها چند مقاله و کتاب نوشت .

از میان مقالات و کتب متعدد او اینها را باید بعنوان بهترین آثارش یاد کرد :

شاهنشاهی ساسانیان<sup>۱</sup>

سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی<sup>۲</sup>

ملاحظات دربارۀ قدیمترین عهد آیین زرتشتی

تحقیقاتی در آیین زرتشتی ایران کهن<sup>۳</sup>

داستان بزرگمهر حکیم<sup>۴</sup>

آیا آیین زروانی وجود داشت<sup>۵</sup>

کیانیان<sup>۶</sup>

ایران در عهد ساسانیان<sup>۷</sup>

حماسۀ شاهان در روایات ایران قدیم<sup>۸</sup>

نمونه‌ای نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان<sup>۹</sup>

علاوه بر اینها کوششی که کریستن سن در طبع متون کهن پهلوی که اصل آنها

در کتابخانه دانشگاه کپنهاگ موجود است ، قابل کمال توجه است و همچنین است

ترجمه‌یی که از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی بزبان دانمارکی ترتیب داد<sup>۱۰</sup>

کتاب « کیانیان » ( Les Kayanides ) که ترجمۀ آنرا بطبع میرسانیم از میان

این آثار مختلف در درجۀ اول اهمیت قرار دارد. این کتاب بسال ۱۹۳۱ بزبان فرانسوی

L'empire des Sassanides - ۱

Le règne du roi Kawâdh et le communisme mazdakite - ۲

Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme - ۳

Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique - ۴

La légende du sage Buzurjmihr - ۵

A-t-il existé une religion zarwânite - ۶

Les Kayanides - ۷

L'Iran sous les Sassanides - ۸

Gestes des rois dans la tradition de l'Irau antique - ۹

Les types du premier homme et du premier roi dans - ۱۰

Phistoire légendair des iraniens. 2 vols.

در کپنهاگ چاپ شد. در این کتاب استاد فقید نخست با بحث استادانه مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیان و سلسله تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و تمام فرضهای دانشمندانی مانند هرتل و هرتسفلد را در این باب رد کرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتند از یکدسته از امرای محلی مشرق ایران در عهود مقدم بر اوستا که آخرین آنها ویشناسپ بازردشت پیغامبر معاصر بوده است. باقی کتاب وقف است بر بحث جامعی راجع به «کی» و «کیان» از قدیمترین قطعات اوستا گرفته تا آخرین کتب معتبر تاریخی عربی و فارسی. مؤلف فاضل در این مباحث بتحقیق داستان کیانیان در روایات دینی و روایات ملی و تشخیص اینکه هر یک از اجزاء داستان متداول کیانیان از کدامیک از این دو مأخذ اقتباس شده، مبادرت جسته است. هنگام بحث درباره جانشینان بهمن کیفیت اختلاط روایات ملی را درباره کیانیان و بعضی از شاهنشاهان هخامنشی بخوبی نشان داده است. بحث در داستان خاندان کرشاسپ با خاندان پهلوانی سیستان و همچنین تحقیق درباره جاویدانان بنابر منابع پهلوی نیز در این کتاب بمناسبت پیش آمده و هر دو شایسته توجه فراوانست.

با توجه باهمیتی که این کتاب پر ارزش در شناساندن قسمتی بزرگ از روایات حماسی و داستانهای ملی ما دارد دریغ بود که بزبان پارسی در نیاید و در دسترس پژوهندگان دانش و مشتغلین بتاریخ و ادبیات ایران قرار نگیرد. از نیروی باید از بنگاه ترجمه و نشر کتاب سپاس و منت فراوان داشته باشم که این بی مقدار را بر نقل کتاب پیارسی تحریض کرد و بدو جرأت داد تا دست بدین امر خطیر زند و از دشواری کار نهراسد، و چون بضف و قصور خویش معترفم بقین قاطع دارم که خواننده فاضل از هفوات این بی مقدار چشم خواهد پوشید و برزلائش بعین الرضا خواهد نگریست.

تهران ۳ مهرماه ۱۳۳۶

ذبیح الله صفا

## کیان وهخامنشیان - طرح مسائل

یکسان بودن نام ویشتاسپ<sup>۱</sup> (= گشتاسپ) پادشاه حامی زرتشت، که وجود تاریخی او بوسیله «گائاه‌ها» تأیید میشود، و ویشتاسپ پدر داریوش اول، باعث شده است که برخی از دانشمندان آن‌دورا یکی پندارند، و برای اثبات این وحدت پیراهین مختلف توسل جویند.

این مطلب را که هرتل<sup>۲</sup> طرح واثبات کرده بود، اخیراً هرتسفلد<sup>۳</sup> در مقاله‌یی که برای شرکت «در مجموعه یاد بود مودی»<sup>۴</sup> (ص ۱۸۳ یبعد) فرستاده است، از سر گرفته و همان نظر را با تفصیل بیشتر در دو مجلد از کتاب «باستانشناسی ایران»<sup>۵</sup> که سال ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ در برلین بطبع رسیده،

Gāthā - ۲

Vig'āspa - ۱

۳- در کتابهای «زمان زرتشت» و «هخامنشیان و کیان» :

Hertel : *Die Zeit Zoroasters und Achaemeniden und Kayaniden*

رجوع شود به مقاله مؤلف بعنوان «تحقیق درباره مزدیسناى ایران کهن» :

A. Christensen : *Etude sur le Zoroastrisme de la Perse antique*

(Det Kgl. Danske Videnskabernes Seleskab . Historisk - filologiske Meddelelster , XV, p. 25 sqq .

این مقاله مفصل بصورت کتاب مستقلى نیز انتشار یافته است .

Herzfeld — ۴

Modi Memorial Volume , Bombay , 1930 — ۵

Archäologische Mitteilungen aus Iran , Berlin , 1929 und 1930 — ۶

آورده است. بعقیده هر تل<sup>۱</sup> سلسله پادشاهان کیان (کویان) قدیم (یعنی سلسله‌یی که از کوات<sup>۲</sup> آغاز و به هئوسروه<sup>۳</sup> ختم میشود)، علی‌الظاهر رؤسای قبایل ایران شرقی هستند، خواه آنانرا داستانی بدانیم و خواه تاریخی. از طرف دیگر هرتسفلد سعی کرده است آنانرا با پادشاهان کم و بیش داستانی ماد (که هرودوت<sup>۴</sup> و کتزیاس<sup>۵</sup> فهرست آنانرا ذکر کرده‌اند)، و با کوروش که متشابه با «هئوسروه» است، تطبیق کند، و میگوید آنچه از داستان کویان بعد از حذف عناصر اساطیری باقی می‌ماند عبارتست از داستانی که قابل انطباق بر تاریخ دیوکیدس<sup>۶</sup> (= دیاکو مؤسس سلسله مادی) و کوروش است<sup>۷</sup>، با تغییراتی که در روایت ایران شرقی «زرنک»<sup>۸</sup> (= سیستان) در آن راه یافته است. اما نکته‌یی که در نظر هرتسفلد و هر تل بسیار مهم و اساسی تلقی شده تشابه «کوی وشتاسپ» (کی گشتاسپ) با وشتاسپ هخامنشی است که ساتراپ (شهربان - والی ایالت) پرتو<sup>۹</sup> بوده است. بعقیده هرتسفلد این ایالت شامل زرنک نیز بود و زرتشت پیغامبر که از مولد خود شهر رگ (= ری) آمده بود، بهمین وشتاسپ توسل جسته و روی سخن وی در گائاها بدوست. وشتاسپ پسرش سپنتودات<sup>۱۰</sup>

۱- هخامنشیان و کیان، ص ۵۵

Herodote — ۴

Haosravah — ۳

Kavāta — ۲

Déiokides — ۶

Ctésias — ۵

۷- باستانشناسی ایران، ج ۱، ص ۱۵۳. یبعد.

Parθava — ۹

Zranka (Drangiane) — ۸

Spantodāta — ۱۰

دین نورا پذیرفتند و از طرفداران پرشور آن گردیدند. سپنتودات اسم اصلی کسی است که چون شاهنشاه شد، عنوان سلطنتی داری وهوش<sup>۱</sup> (داریوش) پیدا کرد و در افسانه کترباس از روی اشتباه گئومات<sup>۲</sup> ی مغ یعنی بردی<sup>۳</sup> ی دروغی، سفندادانس<sup>۴</sup> نام یافته است، و این اسم در حقیقت متعلق بپرافکننده اوست نه خود او.

برای آنکه عقیده خود را در قبال این نظریه بهتر تشریح کنم توضیحات ذیل مبادرت می‌ورزم.

### ایران شرقی مهد آیین زرتشتی است :

در این باره خواننده را بدلایلی که در مقاله خود بعنوان «ملاحظات» در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی<sup>۵</sup> مذکور داشته‌ام هدایت میکنم. در این مقاله چنین نتیجه گرفته‌ام که فقدان هر قرینه‌یی از تمدن آسیای علیا در گائاه‌ها، مارا بر آن میدارد که سرزمین اصلی آیین زرتشتی را در ناحیه‌یی واقع در شمال یا مشرق سرزمینی که قبایل ایرانی در روزگاران قدیم سکونت داشته‌اند، و در آنجا شرائط طبیعی زندگی چادر نشینی با زندگی کشاورزی آمیزش یافته بود، قرار دهیم. هر تسفلد نیز سرزمین اصلی

*Gaumāla* — ۲      *Dārayavahūš* — ۱

*Sphendadates* — ۴      *Bardiya* — ۳

— ۵. Quelques notices sur les plus anciennes périodes du

Zoroastrisme

اصل این مقاله در Acta Orientalia, 1, p. 153sqq چاپ شده است و من این مقاله مفصل را بعنوان ملاحظات در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی در شماره ۳ از سال دوم مجله دانشکده ادبیات ترجمه و جدا گانه نیز طبع و بسال ۱۳۳۳ منتشر کرده‌ام. (م.)

آیین زرتشتی را در مشرق ایران جستوجو می کند و حتی ناحیه‌یی را که اصلاح آیین آریایی بوسیله زرتشت در آنجا صورت گرفته بود، معلوم میدارد. وی عقیده دارد که اهمیت سیستان در بحث از دوره آخرالزمان، که در روایات مذهبی زرتشتی ملاحظه میکنیم، ثابت می کند که نخستین تعالیم دینی زرتشت در این ولایت انتشار یافته است. میدانیم که نجات دهندگان آینده عالم، از نطفه زرتشت که در دریاچه کاس ای<sup>۱</sup> یعنی دریاچه هامون سیستان پنهان شده، و ۹۹۹۹۹۹ فروشی (فروهر) آنرا حفاظت می کنند، پدید خواهند آمد. هر تسفلدنظر خود را باین عبارت شرح میدهد<sup>۲</sup>: «توضیح ما که مبتنی بر شک بوده با مشاهداتی که تا کنون بدانها توجهی نمیشد، بمرحله اثبات درمیآید. ناحیه‌یی که راجع بآن در یشتها بدقت سخن رفته است، جایی است که در روز رستاخیز سوشیانس از آنجا ظهور خواهد کرد. اکنون که انتظار ظهور نجات دهنده<sup>۳</sup> را از این محل مشخص داشته‌ایم، چنین نتیجه می گیریم که همین مکان یعنی سیستان ناحیه اصلی نشر تعالیم پیغامبر بوده است». این استدلال اگرچه جالب است لیکن قابل اعتماد بنظر نمیرسد، زیرا چنانکه خواهیم دید دلایل قاطعی در دست است مبنی بر این که مقدس بودن دریاچه هامون فکر است که از دوره مقدم بر زرتشت باقی مانده بود و در روایات بعدی این محل مقدس برای مولد

Kāsāya — ۱

Modi Memorial Volume, p. 199 — ۲

۳- مراد از نجات دهنده، سوشیانس آخرین موعود آیین زرتشتی است. در باره

موعود ها و جاویدانان مزدیسنا در همین کتاب بحث خواهد شد. (م.)



نجات دهندۀ آیندۀ عالم انتخاب شده است زیرا از يك عهد غیر معلوم، دریاچه هامون نزد مردم ایران شرقی مورد احترام دینی خاص بوده است. بنابراین فقط میتوانیم باین نتیجه اکتفا و آنرا تأیید کنیم که آیین زرتشتی در یکی از نواحی شرقی ایران ظهور کرد.

علاوه برین هرتسفلد عقیدۀ خود را بر آن روایت مذهبی مبتنی کرده که مولد زرتشت را «رَگَ»<sup>۱</sup> دانسته است. وی عقیده دارد که زرتشت از ری به «زرنک» (سیستان) هجرت کرده و در آنجا برای نشر تعالیم خود زمینه مساعدی یافته بود. لهجۀ گائایی هم بنظر هرتسفلد لهجۀ رَگَ یعنی لهجۀ مادری زرتشت بود، در صورتیکه بتصور او اوستای جدید، یعنی آنچه غیر از گائاها در دست داریم، بلهجۀ زرنک نوشته شده است.

باید باین نکته توجه داشت که علت انتساب زرتشت بماد، که در متون قدیم ایرانی<sup>۲</sup> تأیید نشده، آنست که احتمالاً بین روایت قدیم ایران شرقی مربوط به زرتشت، و روایتی که بعدها یعنی بعد از انتقال مرکز آیین زرتشتی از مشرق بماد شیوع یافته بود، در این مورد سازشی ایجاد شده است، بدین نحو: زرتشت، که در رَگَ ولادت یافته بود، گائا هارا که مبنای ادبی تعالیم اوست بلهجه‌یی که دعوت شدگان او سخن میگفتند (یعنی زبان مشرق ایران) نوشت. بنابراین زبان اوستای قدیم باید یکی از لهجات شرقی ایران باشد.

۱- Raga (= ری)

۲- مراد متون مقدم بر ادبیات پهلویست.

اینک به بحث در این مسأله میرسیم که : محیط جغرافیایی قدیم ترین قسمتهای اوستای جدید ، ایران شرقی است و این محیط جغرافیایی علاوه بر حوزه شطِ هلمند (= هیرمند) یعنی زرنک (سیستان)، عبارت بوده است از نواحی آریا<sup>۱</sup>، مرو، سعد و خوارزم، و بطور خلاصه تمام ایران شرقی. هر تسفلد مدعی است<sup>۲</sup> که نویسنده یشت دهم ( بندهای ۱۲-۱۶) نه تنها نواحی شرقی را که در آن یشت مذکور میدارد، بلکه نواحی غربی را هم که در آن مذکور نداشته، می شناخته است. خواننده در قبول یا رد این نظر آزاد است، لیکن اگر چه اسامی جغرافیایی که در این یشت ذکر شده بدون شك اسامی هخامنشی است، ولی باید آنها را در درجه اول متعلق به ایران شرقی دانست زیرا در تشکیلات اداری هخامنشی بطور عموم هر ناحیه با اسم بومی آن ذکر میشده است.

زبان اوستای جدید مانند زبان گائاها لهجه‌یی از ایران شرقی و عنوان «کوی» هم یکی از عناوین ایران شرقی است و کوی وشتاسپ<sup>۳</sup> حامی زرتشت دارای این عنوان بوده ، زیرا که در ایران شرقی حکومت میکرده است. دلایل قوی لازم است تا بتوان در این نکته تردید کرد که : دارندگان اولیه عنوان کوی که نام آنان بطور قطع در نزد مؤلفین یونانی که تواریخ پارس و ماد را شرح میداده اند مجهول بوده ، خواه تاریخی باشند و خواه افسانه‌یی ، بروایات ایران شرقی بستگی دارند.

تطبیق روایات قهرمانی اوستایی با سرگذشت افسانه آمیز دیو کیدس (دِیا اُکُو) و کوروش که از مورخان یونانی باقی مانده است، قبول و ساینط و توسل بفرضها و مبانی داستانی و امثال آنها را، درس گذشتشان ایجاب میکند. شباهت اسامی هیچگاه دلیل کافی برای اثبات وحدت دو یا چند تن نمیتواند بود زیرا اولاً بعضی از اسامی ممکن بود بیش از آن عمومیت داشته و عادی بوده باشد که فقط با استناد بورود اتفاقی آنها در افسانهها بتوانیم بوسعت دایره رواج آنها پی ببریم، ثانیاً ممکن بود خاندانهای ایرانی اطفال خود را بنام افراد مشهور زمانهای گذشته نامیده باشند، بنحوی که بسیاری از اسامی که متعلق بیک خاندان تاریخی یا افسانه‌یی بوده در خاندانی دیگر یا در محیط تاریخی جدیدی بکار برده شود. بنا براین اگر بین دارندگان این اسامی در دو مورد ارتباط نژادی و نسبی وجود نداشته باشد، برای آنکه آنها را یکی بینداریم، ناگزیریم در روایات مربوط بآنان بوجود خطاهایی معتقد شویم.

بهر حال از آنجا که توضیحات قلیل یشتها برای اثبات تشابه و وحدت دو وشتاسپ یا بطور کلی کیانیان و سلسله شاهنشاهان (یعنی سلسله هخامنشی) کافی نیست، میتوانیم منابع جدیدتر یعنی کتب پهلوی و حتی شاهنامه فردوسی و مورخان عربی را مورد استفاده قرار دهیم.

---

۱- چنانکه اسامی گویان قدیم مانند کَواد *Kavādh* و خسرو و غیره [در خاندان ساسانی برای نسمیه شاهزادگان مورد استفاده قرار می‌گرفته است. کَواد همان قباد پدر انوشروان و خسرو نام انوشروان و نواده او ملقب به «اَپروِیژ» یعنی شکست ناپذیر. (= پرویز در متون فارسی) بوده است.]

تا موقعی که کیفیت تحول و توسعه افسانه‌های مقدم بر اوستا و ارزش روایت افسانه‌ی ایران وسطی بدقت مورد تحقیق قرار نگیرد، سزاوار نیست آنها را در مواردی که مؤید حدسهای ماست بپذیریم و هر جا که جواب احتیاجات ما را ندهد از روی سادگی دور بیندازیم. بسیاری از نکات اساسی و مطالب داستانی تاریخ پادشاهان ماد و کوروش در داستانهای ایران وسطی راجع به کیانیان هم وجود دارد و از اینجا معلوم میشود که قسمتی از نکات اساسی آن داستانها هند و ایرانی و حتی هند و اروپاییست و شاید هم قسمتی مأخوذ از ملل غیر ایرانی باشد که همواره در میان ایرانیان رواج و عمومیت خود را حفظ کرده است بنحوی که بارها از آنها برای شرح و توضیح روایت‌های قدیم کمک گرفته اند.

داستان وشتاسپ ( گشتاسپ ) نقطه اصلی شروع تمام اختلاطها و آمیزشهایی است که میان داستان کیان و هخامنشیان صورت گرفته است. کوی وشتاسپ و خاندان او قهرمانان آیین زرتشتی هستند. اینست آنچه درباره او بتحقیق می توان اظهار کرد، اما آیا این نکته مسلم است که وشتاسپ هخامنشی و پسرش داریوش شاه پذیرندگان مزدیسنا بوده اند؟ نظریه‌ی که فعلا مشغول بحث و تحقیق در باره آن هستیم با روشن شدن همین موضوع ارتباط مستقیم دارد.

آقای بنونیست در کتاب خود بنام « آیین ایرانی با توجه به متون شاهکارهای یونانی<sup>۱</sup> » که در پاریس سال ۱۹۲۹ بطبع رسیده است

---

Benveniste: The Persian Religion according to the Chief—  
Greek Textes ( Paris, 1929 )

بطریقے کے بنظر من مجاب کنندہ است، ثابت کرد کہ مذهب هخامنشی، بنحوی کہ هرودت و کتیبہهای داریوش آنرا شرح میدهند، آیین زرتشتی نیست بلکه آیین قدیم ایرانی است که هنوز تجدید و اصلاحی در آن صورت نگرفته بود.<sup>۱</sup> اگر این نظریه را قبول کنیم موضوع یکی دانستن پند داریوش و حامی زرتشت منتفی میشود. آقای هرتسفلد باصرار مدعی است که اسامی داری و هوش<sup>۲</sup> و آرت خشث<sup>۳</sup> دارای جنبه دینی است. در صحت این نظر تردیدی نیست منتهی میتوان جنبه دینی آن دو اسم را بهمان اندازه با اندیشه دینی ماقبل زرتشتی مربوط دانست که با افکار دین زرتشتی<sup>۴</sup>.

از کوپان یشت ها در روز گاران بعد سلسله کیانی ترتیب داده شد که در نزد مورخان ایرانی موقع و مقام مهمی در تاریخ قدیم ایران دارند.

۱- آیین ایرانی باتوجه بمتون شاهکارهای یونانی، ص ۴۹

۲- *Dārayavahūš* ۳- *Artaxšada*

۴- در مقاله خود بنام ملاحظاتی درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی (Acta orientalia, IV, p. 81 sqq) سعی کرده ام موارد اختلاف میان آیین زرتشتی را، چنانکه از کتب قدیمه اوستا برمی آید، با مذهب هخامنشیان نشان دهم و چنین فرض کنم که کیش زرتشتی پیش از شروع مهاجرت بزرگ قبایل آریایی در میان قبایل ایرانی منتشر شده بود و مادها و پارسیان هنگامی که در نیمه اول قرن نهم قبل از میلاد یا دیرتر شروع بحرکت بطرف ممالک غربی کرده بودند، این کیش را با خود آورده بودند لیکن بعدها در نتیجه تباعد اقوام شرقی و غربی آریایی، آیین زرتشتی بصورت های مختلفی در این دو منطقه از ایران تکامل یافت. اگر حقیقت امر همین باشد بسیار دشوار است که عهد زرتشت را زمانی مؤخر از هزار سال پیش از میلاد مسیح دانست. اکنون درحالی که این نظریه را رها کرده و نظر آقای بنویست را که بعقیده قانع کننده تر است قبول مینمایم، تصور نمی کنم که دیگر لازم باشد زمان زرتشت را بچنین دوره قدیمی از ادوار کهن نسبت دهم. بعداً باز راجع باین موضوع بحث خواهم کرد.

دوره تسلط این سلسله مقدم بر عهد هخامنشی دانسته شده و نسب هخامنشیان با آنان ارتباط یافته است . برای آنکه از کیفیت تحول و تکامل داستان کیان اندیشه روشنی بدست آریم باید منابع مربوط با آنان را دسته دسته مورد مطالعه قرار دهیم و از میان توده های روایاتی که منجر به حماسه بزرگ ملی ایران شده، و صورت رسمی خود را در شاهنامه بدست آورده است، طبقات علیای آنها را جدا کنیم .



## کیان در گائاه و یشتها

### ۱- کیان گائایی

در گائاه، ویشتاسپ، قویترین گرونده و دستیار زرشت، غالباً با عنوان «کوی» ذکر میشود و این عنوان در ایران شرقی معنی «شاه» داشته است ویشتاسپ تنها کوی است که از میان دیگر کویان باز زرتشت را مصادقت سپرده و جانب او را گرفته است. بهمین سبب وقتی در گائاه کلمه کوی بصورت جمع (= کویان) آید مراد امرایی هستند که باز زرتشت دشمنی میورزیده و از دیویسنا یعنی آیینی که زرشت آنرا نسخ کرده بود، طرفداری میکرده اند. ولی اگر در اوستای جدید گاه از امرایی که با دین زرشتی دشمنی داشته اند، بعنوان «کویان» یاد شود (در: کویان و کرینان<sup>۱</sup>)، تقلیدی از لهجه گائایی شده است و اینگونه عبارات از قطعات اوستای جدید غالباً هیچگونه رابطه‌ی با وضع سیاسی و اجتماعی ازمنه‌ی که در آنها سروده شده اند، ندارند. در یشتهای که فهرست اسامی پادشاهان عهد پیش از زرتشت در آنها ذکر میشود عنوان کوی جلوسم آخرین دسته این سلاطین قرار می‌گیرد.

### ۲- نظری بتشکیل و تنظیم یشتها:

پیش از اشتغال با استفاده از یشتها برای اطلاع از تاریخ کیانیان،

بهرتر است راجع بکیفیت تنظیم این سرودها توجه کنیم. در کتاب خود بعنوان « مطالعاتی در بارهٔ مزداپرستی ایران قدیم »<sup>۱</sup> سعی کرده بودم تاریخ یشتهای قدیم یعنی یشتهای ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، و یسنای ۹-۱۱ و یسنای ۵۷ را از روی انشاء آنها که بما رسیده است، تعیین نمایم. در آن مقاله بعضی موارد تقلیدی و مکرر را معلوم داشته‌ام، بدون آنکه حتی الامکان بمسأله تشخیص میان قسمتهای خیلی قدیم و قسمتهای بسیار جدید از يك يشت بخصوص توجهی کنم. ملاحظات انتقادی در بارهٔ بعضی از یشتها که هر تسفلد در کتاب خود بنام « باستانشناسی ایران » ( ج ۱ ص ۱۲۸ یبعد ) کرده است مرا بر آن داشت تا از نو دربارهٔ کیفیت تشکیل و تنظیم یشتها بمطالعه و تحقیق پردازم و در نتیجه هر چه بیشتر در مطالب یشتها و انشاء آنها دقت می‌کنم بیشتر باین اصل معترف میشوم که این سرودها در يك محیط غیر زرتشتی از متون قدیم تقلید شده است.<sup>۲</sup> درست است که بعضی از یشتهای بزرگ جمعاً در عهد بعد از زرتشت تنظیم شده اند مانند یشت ۱۷ و یسنای ۹-۱۱ که بهر حال قدیمتر از عهد هخامنشی نیستند.<sup>۳</sup> و صف سنتی قربانی کردن بوسیلهٔ پهلوانان در یشت ۱۷ از سرودهای خیلی قدیمتر تقلید شده است. همچنین است یشت ۹ که در حدود اواخر عهد هخامنشی بر اساس یشت ۱۷ تنظیم گردید و بهمین نحو است یسنای ۵۷ که قسمت اعظم آن از روی یشت دهم نمونه برداری شده است.<sup>۴</sup> لیکن یشتهای بزرگ دیگر ( یشت پنجم و هشتم و دهم و سیزدهم و چهاردهم

۱- Etude sur le Zoroastrisme de la Perse antique

۲- رجوع شود به: تحقیق در بارهٔ مزدیسناى ایران کهن ، ص ۸-۱۰ و

ص ۳۶-۴۱



و پاتردهم و نوزدهم) باز مانده‌هایی از يك منظومه مذهبی هستند که گویا پیش از عهد زردشت سروده شده و در هر حال میان پیروان کیش قدیم ایرانی یعنی آیین ایرانی پیش از زرتشت بوجود آمده بودند.

این وضع را شاید بتوان نتیجه يك حالت خاص طبیعی دانست و آن چنانست که: بنا بر عقیده‌یی که مقبول عموم اهل تحقیق است، اندکی بعد از سروده شدن قطعانی که اوستای قدیم را تشکیل میدهند، پرستش خدایان عامه که زردشت آنها را نشناخته بود، در شریعت زرتشتی راه یافت و شعرای دینی شروع بنظم سرودهایی برای آنها کردند و نخستین منظومهای زرتشتی که در لهجه اوستای جدید دیده میشود بدین ترتیب پدید آمد. اگر این نظر صحیح بود، میبایست سرایندگان مذکور فقط باین قانع نشوند که یشت‌هایی بافتخار خدایان کهن، که از نو موردستایش قرار گرفته بودند، بسرایند و یقیناً نخست سرودهایی را به «اهورمزدا» و بهر يك ازش (یاهفت) امش سپنت<sup>۱</sup> (امشاسپند) اختصاص میدادند. زیرا هم اهورمزدا به عنوان خدای بزرگ باقی مانده بود و هم بعد از او امشاسپندان همواره میان سایر خدایان در صف اول قرار داشته و دارند؛ خواه این نکته را بپذیریم و خواه رد کنیم، قبول این نکته مسلم است که یشت اول که با اسم اهورمزدا موسوم است، و یشت دوم که بافتخار همه امشاسپندان سروده شده، قطعات بعدی و دنبال تری هستند که با تکلف و خشکی از قطعات مختلفی که از مواضع گوناگون گرفته‌اند، ترتیب یافته

است و مولود عقاید کلامی سخیف و بی اهمیتی است که برای تکمیل سلسله یشتها، هنگامی که میخواستند قطعات آنرا با ایام ماههای تقویم زرتشتی جور کنند<sup>۱</sup>، بوجود آمده است.

قدیمترین یشتها دربارهٔ فروشیها یعنی ارواح حامیهٔ مؤمنین (که اصلاً بدون تردید فقط بروح مردگان اطلاق میگردد، یشت ۱۳)؛ و میثر<sup>۲</sup> (یشت ۱۰)؛ و اردوسورا اناهیتا<sup>۳</sup> (یشت ۵)؛ و ورترنغن<sup>۴</sup> ایزد جنگ و پیروزی (یشت ۱۴)؛ و ستارهٔ تیشتری<sup>۵</sup> که باران میآرد (یشت ۸)؛ و فر پادشاهی آریایی یعنی خورنه<sup>۶</sup> (یشت ۱۹)؛ و ووی<sup>۷</sup> ایزد باد یا بهتر بگوئیم هوا (یشت ۱۵)، سروده شده است. اینها منتخب خدایانی هستند که مسلماً متعلق بایران قدیم بوده اند. غیر از بعضی عبارات یکنواخت منشور، باقی قطعات یعنی قدیمترین قسمتهای این یشتها، کاملاً یا تقریباً بیک وزن ده سیلابی ساخته شده است. این وزن در وداها یافته میشود و مسلماً در دورهٔ هند و ایرانی نیز وجود داشته است. «میّه»<sup>۸</sup> با مطالعه در تعیین طبقات سه گانهٔ اجتماعی در گائاها و اوستای جدید (که باهم اختلاف دارند)، باین نتیجه رسیده است که مؤلفان اوستای جدید بیش از گائاها نسبت

۱- رجوع شود به H. Lommel, Die Yašt's des Awesta, p. 4 sqq.

۲- Miθra

۳- Aredvī - sūrā - Anāhilā

۴- Vərəθraγna

۵- Tištrya

۸- Meillet

۷- Vayu

۶- Xvarənah

بمفردات و کلمات سنتی هندو ایرانی وفادار مانده اند.<sup>۱</sup>

از این بحثها الزاماً چنین نتیجه گرفته نمیشود که قسمتهای اصلی یشتها متعلق بدوره قبل از گائاهاست، لیکن تصور نمیکنم که بتوان امکان این امر را انکار کرد. دلایل اصلی علیه این نظریه را میتوان در رابطه میان زبان گائایی و اوستای جدید جست. اختلاف میان این دو زبان بنظر من نتیجه اختلاف در منشاء مکانی آنها نمیشد اما جای تردید نیست که علائم مشخصه زبان گائایی در مقداری از اختصاصات کهن صوتی و صرفی و نحوی آنست و با این حال، همانطور که «میه» متوجه شده است<sup>۲</sup>، اگرچه زبان اوستای جدید بطور کلی در یک مرحله از تکامل که خیلی جلوتر از زبان گائایی واقع است، قرار دارد، مع ذلك بعضی علائم قدمت و کهنگی را که در زبان گائایی محو شده و یا در حال محوشدن بود، نگاه داشته است در صورتی که یشتهای اصلی و قدیم که برای عموم نگارش یافته و منظور از تدوین آنها در آغاز امر آن نبوده است که بعنوان متون دینی بکار روند، با لهجه‌یی تنظیم شده‌اند که قدمت آنها کم و بزبان مخاطب نزدیک بوده است و چنین اثری را نمیتوان مولود فکر پیغامبر و روحانی عالی مقامی شمرد که وارث سنن گذشته و صاحب اطلاعات عمیق دینی عهد خود باشد و بخواهد آنها را بصورت تعلیمات منظومی درآورد<sup>۳</sup>. بنا بر این جای تعجب نیست

۱- رجوع شود به: *Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta*,

pp. 19 -- 20

*Trois conférences ...* p. 18; JA. 1917, 11, p. 183 sqq. —<sup>۲</sup>

H. Lommel, *War Zarathustra ein Bauer?* (Z. f. sprachst., —<sup>۳</sup>

t. 58, p. 248—265

اگر ملاحظه بکنیم که یشتها دارای زبان خیلی تازه تری از گائاهاست. بدین ترتیب تکرار می‌کنیم که یشتها باید بظن قوی جدیدتر از گائاه باشد و فقط این نکته مسلم است که چون صرف نظر کردن از این سرودها که عمومیت بسیار یافته بود امکان نداشت، ناگزیر روحانیون زرتشتی مجبور شدند خیلی زود آنهارا جزو اشعار دینی بپذیرند و بهمین سبب یعنی بعثت زود پذیرفته شدن سرودهای فوق در شمار آثار دینی است که می‌بینیم صورت اسامی قهرمانان آیین زرتشتی که در یشت ۱۳ گنجانده شده حاوی نامهایی است که ترکیب آنها بتمام معنی گائایی است<sup>۱</sup>.

پس بحث تحقیقی و انتقادی ما بدینجا کشیده میشود که برای بیرون کشیدن قسمتهای اصلی یشتها، که در آغاز کار غیر زرتشتی بوده است، باید قطعات ذیل را حذف کرد:

اولا - قطعات و قسمتهایی را که از مدتها پیش بسبب نقص زبان و سبک بعنوان قطعات جدیدی تلقی کرده‌اند. ضمناً باید تحقیق کرد که آیا این نقایص بمبانی فکری یشتها صدمه میزند یا فقط بسبب ظاهری انشاء چنانکه در یشت ۱۵ ملاحظه می‌کنیم<sup>۲</sup>.

ثانیاً - بعضی قطعات که سبک دقیق و تنوعات آن در وصف نماینده تمدن غیر دینی (دنیوی و مادی) است که از تمدن جامعه ایران شرقی پیش از دوره هخامنشی بسیار مترقی تر بنظر میرسد. بدیهی است که تحقیق ما در این مورد فقط می‌تواند متکی بر تخمین مبهمی باشد.

۱- رجوع شود به: تحقیق دربارهٔ مزدیسناي ایران کهن، ص ۱۴

۲- ایضاً ص ۴۱

ثالثاً - قسمتهایی که نام *امش سپنتان*، *سراش*<sup>۱</sup> و غیره، در آنها آمده است، و قطعاتی که حاوی ذکر زردشت و کوی وشتاسپ و درباریان اوست. در این قطعات بتقلید قربانیهایی که بوسیله پهلوانان قدیم شده ذکر قربانیها و فدیهمایی آمده است که بوسیله زرتشت، وشتاسپ، هوتوسا<sup>۲</sup> و جز آنان انجام گرفته.

رابعاً - اذکار و ادعیه‌یی که با عبارات و اصطلاحات یکنواخت تکرار شده است.

بهر حال غالباً در قسمتهای ابتدایی اضافاتی دیده میشود که منظور از آنها دادن جنبهٔ مزدیسنا بمتونی است که مربوط بدیوسنا بوده است. با توجه باین اصول و مراتب سعی خواهیم کرد طبقات و قسمتهایی را که هر يك از یشتها با انشاء دورهٔ ساسانی خود از آنها تشکیل شده، و بدینوسیله بما رسیده است، از یکدیگر جدا کنیم. در این مبحث باز کر اصطلاح «اضافات کهن زرتشتی» بقطعاتی نظر داریم که احتمالاً از ازمئهٔ مختلفی هستند، و بطور عموم تاریخ آنها از دورهٔ هخامنشی یا قرون متعاقب آن تا آغاز دورهٔ اشکانی است، و مراد از «اضافات جدید» قسمتهایی است که احتمالاً هنگام تنظیم اوستا در دورهٔ اشکانی (عهد ولگش)<sup>۳</sup> یا در انشاء دورهٔ ساسانی وارد یشتها شده است. باید اعتراف داشت که در این

تقسیمات فقط میتوان بتعین وتصريح احتمالی که غالباً از حیث توضیحات و تفصیلات مشکوکند، نائل شد.

**یشت ۵:** باقیمانده های یشت اصلی عبارتند از: بندهای ۱-۵، ۱۴-۱۵، ۲۰-۶۶، ۸۰-۸۳ (؟)، ۱۱۹-۱۲۱ (؟). مقدمه زرتشتی در بند ۱. اضافات یا تغییرات عبارتند از: سرزمین بوری<sup>۱</sup>، بند ۲۹، دریاچه چنچست<sup>۲</sup>، بند ۴۹، توصیف اردوی<sup>۳</sup> در بند ۶۴. بنده ۱۴ دنباله بند ۵ است.

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای ۶-۱۳، ۱۷-۱۹، ۶۷-۷۹، ۸۴-۸۹، ۹۶، ۹۷-۱۱۸، ۱۲۲-۱۳۲.

اضافات جدید عبارتند از بندهای ۹۰-۹۵.

**یشت ۸:** باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۲-۱۱، ۱۳-۳۶، ۴۱-۴۳، ۴۵-۴۹.

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای ۱، ۱۲، ۳۷-۴۰، ۴۴، ۵۵ (؟).

اضافات جدید عبارتند از بندهای ۵۶-۶۲.

**یشت ۹:** باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۲-۴۸، ۶۰-۷۲، ۷۵-۸۷، ۹۵-۹۸، ۱۰۴-۱۱۴، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۴۰-۱۴۵. بندهای ۲-۴۸ گویا نسبتاً خوب باقی مانده باشند.

Bawri —۱

Arədvī —۲      čaēčasta —۲

۴- رجوع شود به: تحقیق دربارهٔ مزدیسناي ایران کهن ص ۸.

قسمت قدیم میثر آهور<sup>۱</sup> در بند های ۱۹۳ و ۱۴۵ قابل ملاحظه است.  
 اضافات قدیم زرتشتی در بند های : ۱ ، ۴۹ - ۵۹ ، ۷۳ - ۷۴ ،  
 ۸۸ - ۹۴ ، ۹۹ - ۱۰۳ ، ۱۱۵ - ۱۱۹ دیده میشود.  
 اضافات جدید عبارتند از : بندهای ۱۲۰-۱۲۲

یشت ۱۳<sup>۲</sup> : باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بند های : ۳۰ -  
 ۴۰ ، ۴۲ - ۶۱ ( در آخر بندهای ۵۴ و ۵۶ تحریفات و اضافاتی صورت  
 گرفته است ) ، ۶۳ - ۷۰ ، ۱۳۰ - ۱۳۸ .

اضافات زرتشتی عبارتست از بندهای : ۱-۱۲۹ ، ۴۱ ، ۶۲ ، ۷۱-۹۵ ،  
 ۹۶-۱۲۹ ، ۱۳۹-۱۵۸ . فهرست اسامی در بندهای ۹۶-۱۲۸ و ۱۳۹-۱۴۲  
 که بتقلید قطعه اصلی از بند ۱۳۰ تا ۱۳۸ ساخته شده خیلی قدیم است .  
 از میان قسمتهای خیلی جدید باید احتمالاً آخرین ثلث بندهای ۱۲۸ و  
 ۱۲۹ را ذکر کرد .

یشت ۱۴<sup>۳</sup> : باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۱ - ۳ ،  
 ۶ - ۲۷ ، ۲۸ - ۴۵ ، ۵۴ - ۶۰ . بندهای ۱ ، ۶ ، ۸ و غیره اصلاح  
 شده و دست خورده اند . در بندهای ۲ ، ۷ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۳ ،  
 ۲۵ ، ۲۷ در صورتیکه کلمه اهمائی<sup>۴</sup> را ، که مربوط به زر نوشتر<sup>۵</sup> در قسمت

Miθra - Ahura-۱

۲- رجوع شود به کتاب مؤلف موسوم به : تحقیق درباره مزدیسناى ایران کهن

۳- ایضاً همان کتاب ص ۷-۸

ص ۱۰-۳۵

Zarathustra - ۵

Ahmāi - ۴

اصلاح شده عبارت قبل است، برداریم، وزن اشعار دوباره بدست می آید. بند.  
های ۲۸ - ۳۳ و ۳۴ - ۳۵ هم اصلاح شده و دست خورده اند. ابتدای بند  
۵۴ با وارد کردن کئوش اورون<sup>۱</sup> تغییر یافته و غرض از این تغییر محققاً  
توجیه بند ۶۱ (با بیان واقعه از روی یسنای ۴۸ بند ۵) بوده است که  
می بایست دردنبال بند ۵۶ قرار داشته باشد. بندهای ۵۷ - ۶۰ که ظاهراً  
جای آنها در اصل بلافاصله دنبال بندهای ۴۵ بوده نیز باز مانده یشت اصلی است.  
اضافات زردشتی عبارتند از بندهای ۴ - ۵، ۴۶، ۵۳ - ۶۱،  
۶۲ - ۶۴.

یشت ۱۵<sup>۲</sup>: بازمانده های یشت اصلی عبارتست از بندهای ۱ (فقط  
کلمات تم وئم چیت یز مئید<sup>۳</sup>)، ۷ - ۹، ۱۱ - ۱۳، ۱۵ - ۱۷، ۱۹ - ۲۱،  
۲۳ - ۲۵، ۲۷ - ۲۹، ۳۱ - ۳۳. اسم موضع «اوپ کورینتم دوژیتیم<sup>۴</sup>»  
ظاهراً بجای اسم یکی از مواضع ایران شرقی آمده و یا اصولاً در ایران  
شرقی هم يك «کوی رینت<sup>۵</sup>» وجود داشته است.

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای: ۳۵ - ۳۷.

اضافات جدید عبارتند از بندهای: ۱ (بعد از یز مئید<sup>۱</sup>)، ۲ - ۵،

۶، ۱۰، ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۸ - ۵۸.

۱ - *Gauš Urvan*

۲ - تحقیقات درباره مزدیسناى ایران کهن ص ۴۱-۴۲

۳ - *təm vaemgit yazamaide*

۴ - *upa kvirintəm dužitəm*

۵ - *yazamaide* — ۱ *Kvirinta* — ۵



یشت ۱۹ (خور یشت<sup>۱</sup>): بازمانده‌های یشت اصلی عبارتند از بند  
های ۲۵ - ۴۴ ، ۴۵ - ۵۲ (اصلاح شده) ، ۵۵ - ۵۷ .  
اضافات زرتشتی عبارتند از بندهای ۹ - ۲۴ ( ۱۵ - ۱۷ = یشت  
۱۰ بندهای ۸۲ - ۸۴ ) ، ۵۳ - ۵۴ ، ۷۸ - ۹۶ .

در اولین بخش بندهای ۱ - ۸ (زامیاد یشت) يك قطعه جدید است  
که در اساس ربطی با یشت ۱۹ ندارد و حتی هیأت عادی يك یشت را هم  
دارا نیست .



اکنون برای کسب اطلاعات روشنی در باره وضع مذهبی ایران در  
آخرین قرن قبل از آغاز دوره مسیحیت شروع بتحقیق میکنیم .  
میتوان فرض کرد که اولین تشعب و تفرقه عمیق که در مذهب آریایی  
قدیم حاصل شده ، همانست که پرستندگان اهورها را در برابر پرستندگان  
دیوان قرارداد . اهورها خدایان قبایل نیم صحرا گرد زاہج لیکن دیوان  
مورد پرستش قبایل صحرا گرد راهزن بوده‌اند<sup>۲</sup> .

روح ایرانی دوره ما قبل زرتشتی که از ورون<sup>۳</sup>ی آریایی که خود  
بستگی شدید به میترا (میترا<sup>۴</sup>) داشت ، اهوری متعال<sup>۵</sup>، اهوری خردمند یعنی

۱ - Xwar Yast

۲ - رجوع شود به کتاب « ملاحظاتی درباره قدیمترین عهود آیین زرتشتی . در

Acta Orientalia جلد چهارم ص ۸۷ پیوست .  
۳ - Varuna

( اهور مزداه<sup>۱</sup> ) را بوجود آورده بود ، يك ناتورالیسم مقرون بتمدن و دارای ارزش معنوی قابل ملاحظه‌یی بوده است . تهذیب زرتشت از آیین قدیم آریایی که در ایران شرقی صورت پذیرفته بود ، مدتی متمادی در میان يك اندیشه ایرانی از مزدا پرستی ابتدائی ، که بهیأت‌های محلی مختلفی متظاهر بود ، محصور ماند . از این مزدا پرستی ابتدائی یکی از لهجات ایران شرقی ، سندی ادبی باقی است که بازمانده‌یی از اوزان قدیم ایرانی ، بنحوی که میتوانیم از یشت ها بدست آوریم ، در آن حفظ شده است . چنانکه آقای بنونیست<sup>۲</sup> ثابت کرده مزدا پرستی غیر زرتشتی را در آیین مغان مادی و در آیین رسمی پارسیان دوره هخامنشی میتوان یافت .

### ۳ - نخستین گویان بنا بر یشتهای مقدم غیر زرتشتی

از بند های ۱۳۰ - ۱۳۸ از یشت ۱۳ صورت نخستین شاهان را در هیأت ابتدائی آنها بدست میآوریم . این صورت با یم<sup>۳</sup> اولین بشر هند و ایرانی آغاز میشود . در یشتهای مقدم نظم نسبة جدیدتری مشاهده میشود که بنا بر آن پیش از یم دو پادشاه داستانی دیگر سلطنت کرده‌اند و آن دو عبارتند از هوشینگه پر ذات<sup>۴</sup> ( پر ذات یعنی نخستین مخلوق<sup>۵</sup> ) و تخم اورویی<sup>۶</sup> ( Taxma Urupi ) . شکست دهنده و کشنده یم یعنی

۱ - Ahura Mazdāh

۲ - Yima Benveniste

۳ - Haogyangha Parādāta

۴ - رجوع شود به یشت های ۵ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ - ۶ - یشت های ۱۵ و ۱۹

ازدهای سه سر بنام اژی دهاک<sup>۱</sup> بنوبه خود بردست ثر ائئون<sup>۲</sup> بقتل رسید. چند تن از پهلوانان که نام آنان در یشتها آمده و در کتب ایران وسطی در شمار شاهان قدیم ذکر شده اند، مانند اوزو<sup>۳</sup> پسر توماسپ<sup>۴</sup>، منوش چیثر<sup>۵</sup> (خلف «منو»<sup>۶</sup> که خود یکی دیگر از نخستین بشرهای هند و ایرانی است) پسر ائیریاو<sup>۷</sup> و کیرساسپ<sup>۸</sup> از خاندان سام<sup>۹</sup> هنوز جای ثابتی در جداول تاریخ داستانی نیافته اند. در دنبال این نخستین شاهان و پهلوانان داستانی که سرگذشت آنان در اساطیر هند و ایرانی آمده، شاهانی ذکر شده اند که عنوان کوی دارند و بتربیتی خاص در یشت ۱۳ (بند ۱۳۲) و یشت ۱۹ (بند ۷۱) نام برده شده اند و عبارتند از: کوی کوات<sup>۱۰</sup>، کوی ائی پی و هو<sup>۱۱</sup>، کوی اوسنن<sup>۱۲</sup>، کوی ارشن<sup>۱۳</sup>، کوی پیسینه<sup>۱۴</sup>، کوی بیرشن<sup>۱۵</sup>، کوی سیاورشن<sup>۱۶</sup> و کوی هئوسروه<sup>۱۷</sup>. با کوی هئوسروه دوره سلاطین ماقبل دوره زرتشت پایان میرسد. کوی وشتاسپ<sup>۱۸</sup> که جداگانه و خارج از دسته سلاطین هفتگانه سابق الذکر نام برده شده، آخرین پادشاه از سلاطینی است

*Aži Dahāka* - ۱

*Θraetaona* - ۲

*Manuščiθra* - ۵

*Airyāva* - ۷

*Kərəsāspa* - ۸

*Kavi Kavāta* - ۱۰

*K. Usaḍan* - ۱۲

*K. Aršan* - ۱۳

*K. Byargan* - ۱۵

*K. Haosravah* - ۱۷

*Tumāspa* - ۴

*Uzava* - ۳

*Manu* - ۶

*Sāma* - ۹ . یشت ۵ ، ۱۵ ، ۱۹ . یسنا ۹

*K. Aipivohu* - ۱۱

*K. Pisinah* - ۱۴

*K. Syāvargan* - ۱۶

*K. Vištāspa* - ۱۸

از این هردو یعنی منوش چیثرو ائیریاو در یشت ۱۳ سخن رفته است.

که در اوستای جدید اسم برده شده‌اند. بندهای ۹۶ - ۱۲۸ از یشت ۱۳ که از اصل زرتشتی است شامل نام عده زیادی از قهرمانان مذهبی است که از میان آنان محققاً چند تن از معاصران و یشتاسپ هستند و مابقی بدوره بعد تعلق دارند لیکن نام هیچ پادشاهی بعد از ویشتاسپ در اوستای جدید ذکر نشده و تاریخ کویان ایران شرقی باو ختم میشود.

در اینجا خلاصه‌یی از سرگذشت کویان را که حاوی نکات غیر زرتشتی یشتهای بزرگ است نقل میکنیم<sup>۱</sup>: نخستین کس از هشت کوی قدیم که مردی جنگاور، نیرومند، کوشا، مقتدر و بی‌باک بود (یشت ۱۹ بند ۷۲) کوی کوات<sup>۲</sup> است. در باره کویان دیگر علی‌الظاهر یشتهای بهیچ‌روی از کوی‌ائی‌پی و هوو کوی ارشن و کوی پیسینه و کوی پیرشن سخنی جز اسم بمیان نیاورده‌اند. کوی اوسندن<sup>۳</sup> یا کوی اوسن<sup>۴</sup> دارای نیرویی بیش از حد عادت انسان بود (یشت ۱۴ بند ۳۹) و بعالی‌ترین مراتب قدرت و تسلط بر همه کشورها و آدمیان و دیوان ارتقاء جست (یشت ۵ بندهای ۴۵-۴۷). کوی سیاورشن پدر کوی هئوسروه بدست فرنگرسین<sup>۵</sup> تورانی و کرسوزده<sup>۶</sup> کشته شد (یشت ۹ بند ۱۸ و یشت ۱۹ بند ۷۷ و

۱- و رجوع شود به تحقیق دربارهٔ مزدیسناي ایران کهن ص ۲۹ پیعد.

۲- هیأت ثانوی در یشت ۵ و ۱۴ استعمال شده است.

Frangrasyan-r

۴- کرسوزده در منابع خیلی جدید برادر فرنگرسین است لیکن بستگی خانوادگی

بین این دو تن در هیچ جای یشتهای بنظر نمیرسد.

همچنین یشت ۱۲ بند ۴۲ لیکن یشت ۱۷ یعنی آرت یشت تقلیدی است که در عهد زرتشتی از یشتهای خیلی قدیم شده است.

از فروشی کوی هئوسروه استغاثه شد که در برابر ساحران و سواحر و کویان<sup>۱</sup> و کرینان<sup>۲</sup> جبار و با شروری که جباران موجب آنها شده‌اند، بمبارزه برخیزد. فروشی کوی هئوسروه بدستیاری نیرویی که در پیکر زیبای او نهفته بود، و بیاری پیروزمندی خداداد و برتری فاتحانه و اوامری که از روی عدل و داد صادر میکرد، و دستورهای استوار و فرمانهای خلاف ناپذیر و غلبه بردشمنان و برتری و افتخاری که مزده نصیبش کرده بود، و بوسیله سلامت جسم، و اخلاف صالح و نیکوکار و دانشمند و فصیح و درخشنده، و صاحبان چشمهای روشن و نجات یابنده از مذلتها، و پر خاشجو، و بعلت سلطنت درخشان او و حیات طولانی و همه مزیتها و برتریهای خداداد، و نیروهای شفا دهنده‌یی که دارا بود، باین کار مبادرت کرد. (یشت ۱۳ بندهای ۱۳۳-۱۳۵)

دشمنان اصلی کوی هئوسروه عبارتند از فرنگرسین<sup>۳</sup> و کرسوزده<sup>۴</sup>. در بعضی از قطعات یشتهای از پیروزی افتخار آمیز این پادشاه بردشمنان خود سخن رفته است. کوی هئوسروه که فر<sup>۵</sup> (خورنه<sup>۶</sup>) کیانی بدو تعلق داشت

۱- کوی Kavi در اینجا نام دسته‌یی از بدکارانست که همواره با کرینان Carpan یکجا ذکر میشود و هیچ ربط معنوی میان این کلمه و لقب کوی بمعنی شاه نیست.

۲- Carpan  
Kərəsavazdah

۳- Carpan  
Xvarənah

فرنگرسین تورانی را بقتل رسانید (یشت ۱۹ بند ۹۳)، آن خائن تورانی را که در يك قلعه زیرزمینی بسر میبرد (= هَنَکَن<sup>۱</sup>، یشت ۵ بند ۴۱). قطعه خیلی جدیدی از یشتها چنین حکایت میکند که فرنگرسین در ثلث میانین زمین زندگی میکرد و در آنجا در پناه حصاری از آهن بسر میبرد (یسنا ۱۱ بند ۷).

بنا بر بندهای ۳۰ - ۳۳ از یشت ۱۵ (رام یشت) ائوروسار<sup>۲</sup> صاحب کشور (دَئینگهوپَیتی<sup>۳</sup>) برای ویو<sup>۴</sup> در میان «جنگل سفید» قربانی داد و از او این کامیابی را مسألت کرد که هئوسروه قهرمان سرزمینهای ایران، کسی که مایه ایجاد شاهنشاهی متحد شد، مرا نکشد و من بتوانم از چنگ کوی هئوسروه رهایی یابم لیکن کوی هئوسروه او را ضمن جنگ در جنگل آریائیان بقتل رسانید. جنگل سفید و آن جنگل آریائیان ظاهراً دو اسم از يك محل هستند.

Hankana — ۱

Aurvasāra — ۲

Vayu — ۱

Dainghupaiti — ۲

۵ - این قسمت ناقص و نا تمام است و باستغانه ائوروسار شروع و بنحو ذیل ختم میشود: «کوی هئوسروه او را در جنگل آریائیان کشت. ویو زبردست این برتری را بدو ارزانی داشت ...». آخرین کلمات به هئوسروه راجع است. با مقایسه این قسمت با سایر قسمتهای یشت ۱۵ میتوان فرض کرد که انشاء اصلی آن بصورت ذیل بوده است: ائوروسار رهایی از چنگ هئوسروه را مسألت کرد لیکن ویو این کامیابی را بدو ارزانی نداشت. هئوسروه مسألت کرد که توفیق قتل ائوروسار بدو ارزانی شود. ویو این توفیق را بدو ارزانی داشت. پایان يك قسمت و آغاز قسمت دیگر از میان رفته است.

از بندهای ۷۳ - ۷۷ یشت ۱۹ (زامیادیشت) معلوم میشود که خورنه<sup>۱</sup> به هئوسروه تعلق گرفت بنحوی که هئوسروه توانست بر «کرسوزده» در طول جنگل دراز که نه فرئورسا<sup>۲</sup> (؟) درازا داشت غلبه جوید در حالی که آن ملعون با روانی پلید بر پشت اسب بر هئوسروه حمله ور شده بود. کوی هئوسروه بر همه دشمنان غلبه یافت. جنایتکار تورانی فرنگر سین و کرسوزده را برنجیر اسارت کشید. وی فرزند و انتقام کشنده سیاورشن و انتقام گیرنده اغر ارث<sup>۳</sup> بود که هردو از روی خیانت بقتل رسیده بودند.

تقلیدی از واقعه<sup>۴</sup> نسبة مبهم «راه دراز - میدان تاخت طولانی» در یشت ۵ بند ۵۰ دیده میشود و در این مورد که انشاء آن از دوره زرتشتی است محل واقعه از ایران شرقی تا سرزمین ماد کشانیده شده است و در ساحل چنچست<sup>۵</sup> که در عهد ما اورمیه نامیده میشود و در آذربایجان واقعست، هئوسروه به «اردوی سورا اناهیتا»<sup>۶</sup> قربانیهایی نثار کرده و ازو این موافقت را گرفت که قدرت مطلقه بر همه کشورها و بر آدمیان و دیوان را تحصیل کند... و در رأس دسته های سواران در «راه دراز» یا «میدان تاخت طولانی» در میان جنگل دراز که نه فرئورسا<sup>۲</sup> (؟) درازا دارد پیش تازد، در حالی که آن ملعون با روان پلید از پشت اسب بر او حمله ور خواهد شد.

Xvarənah - ۱

Fraθwarəsa - ۲

Arađvī-sūrā-Anāhītā - ۵

Aγraēraθa - ۳

tæēčasta - ۴

واقعه غلبه هئوسروه بر فرنگرسین که با انتقام خون سیاورشن و اغر ارث کشته شد، در دویشت زردشتی تقلید شده است، یعنی در یشت ۹ (گوش یشت) بند ۲۱-۲۲ و یشت ۱۷ (اردیشت) بند ۴۱-۴۲، و محل واقعه در هر دو حادثه کنار دریاچه چئچست است. بنا بر يك قطعه دیگر زردشتی کسی که فرنگرسین را ببند کشید «هئوم» از ایزدان بوده است (یسنا ۱۱ بند ۷).

از يك قطعه قدیم از یشت ۱۹ بند ۷۳ - ۷۷ چنین بر می آید که آن ملعون مورد نظر «کرسوزده» است. بنظر من خیلی دور از احتیاط است که فرض کنیم تمام قسمتهایی که در فوق نقل کرده ام مربوط به جنگ نهائی هئوسروه با دشمنان اوست که در يك جنگل بزرگ، که صورتهای مختلف نشان داده شده است، وقوع یافته، و نیز آن «فرمانروای ممالك» که در بندهای ۳۱ - ۳۳ از یشت ۱۵ از او نام برده شده، کسی جز فرنگرسین رقیب هئوسروه نیست که با او بر سر فرمانروایی بر ممالك آریایی در ستیز بود. بنا بر این ائوروسار که در قسمتهای فوق ذکر شده اسم خاص نیست بلکه یکی از عناوین فرنگرسین است و معنی ائوروسار<sup>۱</sup> ممکن است رئیس دلیر، فرمانروای شجاع، باشد.

فرنگرسین تورانی هنگامی که «زئینی کو»<sup>۲</sup> (زنگیاب) پرستنده کیش دروغ پرستی را بقتل آورد، مالک فر کیانی بود (یشت ۱۹ بند ۹۳). يك بار دیگر



هم بیهوده به اردوی بامید تصاحب فر (خورنه) ایرانی که در میان دریای ووروکش<sup>۱</sup> شناور بود، قربانیهایی نثار کرد (یشت ۵، آبان یشت، بندهای ۴۱ - ۴۳).

توصیفی رایج از کوششهایی که بوسیله فرنگرسین برای بدست آوردن فرممالك آریایی (= فرایرانی = ائیریانم خورنگه) بکار رفته، در بند های ۵۶ - ۶۴ از یشت ۱۹ (زامیاد یشت) ملاحظه میشود بدین نحو:<sup>۲</sup>  
 «فرنگرسین گناهکار تورانی برهنه در آب جست ... و بسوی خورنه که ازو گریزان بود شتافت و بدین ترتیب خلیجی از دریاچه ووروکش که هئوسروه نام دارد بوجود آمد. فرنگرسین از دریاچه باز گشت درحالی که دشنامهای سخت بر زبان میراند و تهدید میکرد که خشک و ترو بزرگ و خوب و زیبارا بهم خواهد ریخت و اهورمزدا را از آفت و آسیب بامان خواهد آورد. فرنگرسین یکبار دیگر کوشید تا مگر فر را بچنگ آورد و در نتیجه فرار خورنه ازو خلیج دیگری بنام ونگهزده<sup>۳</sup> پدید آمد و سومین بار خلیج اوژدانون<sup>۴</sup> تشکیل شد».

اسم ووروکش یعنی دارنده خلیجهای پهناور<sup>۵</sup>، در اصل لغتی است که بیک دریاچه معروف در اراضی آریایی داده شده بود. هیچ دلیلی ما را بر آن نمیدارد که این اسم را که در یشت ۱۳ (فروردین یشت) و ۱۹ و ۵ آمده است، اساطیری

۱ - Vourukaga

۲ - این بندهارا مؤلف بتلخیص نقل کرده است.

۳ - Varhazdāh

۴ - Avygdānvan

۵ - بجای خلیج «دریاچه‌یی از ترجمه‌های یشتهالفت «آبشار» بکار برده شد.

بشمار آوریم. فقط در یشت ۸ (تیر یشت) که انشاء آن احتمالاً خیلی جدیدتر از یشتهای ۱۳ (فروردین یشت) و ۱۹ و ۵ است، و همچنین در وندیداد که کتابی جدید تر از یشت مذکور است، اسم ووروکش بعنوان یک دریای آسمانی آمده است. پس باید دید دریاچه‌یی که ایرانیان دوره یشتهای بسیار قدیم ووروکش می‌نامیده‌اند، کدام بوده است؟ یشت ۱۹ جواب این سؤال را بصراحت معلوم میدارد. در قسمتی که بلافاصله بعد از مورد مذکور در فوق آمده، و در حقیقت دنباله منطقی آنست<sup>۱</sup>، یعنی در بند های ۶۵ - ۶۹، رود هایاتومنت<sup>۲</sup> (= هلمند، هیرمند<sup>۳</sup>) و رودهای دیگری که بدریاچه کاس ای<sup>۴</sup> (دریاچه هامون در سیستان) میریزند، با صراحت و تحقق جغرافیایی بسیار که جای تردید و تأملی باقی نمی‌گذارد، وصف شده است. در اینجا چنین آمده که فرکیانی (کوئیم خورنگه) با آنکس یار میشود که تسلط او از آنجا شروع شود که کاس ای که از «هایاتومنت» تشکیل یافته، قرار گرفته باشد. فرکیانی و فرایرانی<sup>۵</sup> از زمانهای خیلی قدیم که از یادها زدوده شده است، بر زمینهایی تعلق یافته که برگرد دریاچه‌یی که آیین زرتشتی بوسیله

۱ - با وجود مخالفت های هرتسفلد در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۹

Erymandre — ۲

Haétumant — ۲

Kâsaoya — ۴

۵ - نمیتوانم با (هرتسفلد باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۳۳) که امتیازی بین قطعات یشت ۱۹، آنجا که سخن از فرکیانی و فرایرانی بمیان آمده است، قائل گردیده، همداستانی کنم.

اساطیر مربوط بدوره آخر الزمان آنرا تقدیس کرده است ، قراردادارند. این دریاچه تحت حفاظت ۹۹۹۹۹۹ فروشی قرارداد دارد (یشت ۱۳ بند ۵۹) و بدون تردید تقدس آن از دوره پیش از زرتشت آغاز گردیده و اثری از آن دوره است. نویسنده زرتشتی یشت ۵ و مؤلفان زرتشتی یشت های ۹ و ۱۷ از ووروکش دریاچه چنچست<sup>۱</sup> را فهمیده اند که در مغرب ایران قرار گرفته و با درآمیختن افسانه مذکور در بندهای ۵۵ - ۶۴ از یشت ۱۹ و روایت قدیم مربوط به جنگ هوسروه با فرنگر سین و کرسوزده ، محل این واقعه را در حدود دریاچه چنچست دانسته اند .

#### ۴- کوی ویشتاسپ و نزدیکان او بنا بر تحریر زرتشتی یشتها

در تحریر زرتشتی، کوی ویشتاسپ<sup>۱</sup> چنانکه انتظار میرود نقش مهم و پرارزشی بازی میکند. اسم پدر او فقط در بند ۱۰۵ از یشت ۵ آمده ولی در گاتاها ذکر نشده و آن ائوروتاسپ<sup>۲</sup> است. هوتئوسا<sup>۳</sup> زن ویشتاسپ از خاندان نوتر<sup>۴</sup> بود. در یشت ۱۵ بندهای ۳۵-۳۷ می بینیم که هوتئوسا که برادران متعددی داشت در خانه خاندان نوتر<sup>۵</sup> برای ویو قربانیایی نثار کرده و ازو خواست تا در خانه کوی ویشتاسپ محبوب و نیکو مقدم

*Kavi vīstāspa* - ۲

*haegastā* - ۱

*Hutaosā* - ۴

*Aurvatāspa* - ۳

*Naotara* - ۵

۶- ویس آوی نوتر نام *Visa avi Naotaranām*

باشد. در اینجا گفته نشده است که خود وِشتاسپ هم از خاندان نئوتر است و هوتوسا که هنوز در خاندان اصلی خود یعنی خاندان نئوتر بسر میرد آرزوی آن دارد که در خاندان گشتاسپ وارد شود. لیکن بنا بر یکجای دیگر از یشتها یعنی بندهای ۹۸-۹۹ از یشت ۵ خاندان هوو<sup>۱</sup> و خاندان نئوتر برای آردوی<sup>۲</sup> قربانیهایی دادند. خاندان هوو تقاضای مال و مکت کردند و خاندان نئوتر تقاضای اسبان راهوار. بزودی خاندان هوو از حیث مال مردمی بسیار نیرومند شدند و دعای نئوتریان نیز مستجاب گردیده بدین معنی که وِشتاسپ در این کشورها صاحب اسبان بسیار رهوار شد (ولف<sup>۳</sup>)، و یا بنا بر ترجمه لومل<sup>۴</sup> بزودی وِشتاسپ نئوتری بین این طوایف دارنده اسبان بسیار راهوار شد. بهر حال از این قسمتها چنین مستفاد میشود که وِشتاسپ از خاندان نئوتری بود. با اینحال قطعه بسیار قدیمتری این اتساب را رد میکند بدین معنی که کوی وِشتاسپ در بند های ۹۹-۱۰۰ از یشت ۱۳ و در بندهای ۱۰۱-۱۰۳ از همین یشت در جزو نرینه های خاندان سلطنتی نام برده شده است. اسامی کسانی که در این موارد آمده است از زئیری وئیری<sup>۵</sup> که در روایات زرتشتی برادر وِشتاسپ

۱- (Hvōva) هوگو Hvogva ی کاناها، خاندانی که فرش اشتر<sup>۶</sup> Fragaostra

و جاماسپ Jāmāspa دو عضو معروف از دربار وِشتاسپ و دو طرفدار بزرگ زردشت بدان مربوط بوده اند.

Wolf —۲

Aradvī —۲

Zairivairi —۵

Lommel —۴

دانسته شده است. شروع و به بستوئیری<sup>۱</sup> و گوارسمن<sup>۲</sup> ختم میشود. بستوئیری

#### ۱ - Bastavairi = بستور

این پهلوان خردسال از جمله پهلوانان مشهور کیانی است که نام او در شاهنامه آمده و «نستور» (Nastur) ضبط شده است :

ونستور پور زریر سوار      زخیمه خرامید زی اسپدار...  
 بنستور ده باره بر نشست      مراوراسوی رزم دشمن فرست...  
 (از گشتاسپنامه دقیقی)

اسم این پهلوان در منظومه ایاتکار زریران بصورت «بستور» آمده است و بزرگترین پهلوانی است که بعد از کشته شدن زریر با انتقام پدر بر تورانیان تاخت ، ویدرفش جادو را که زریر بجادوی بردست او کشته شده بود بکشت و چندان جنگید تا در میدان جنگ با سفندیار رسید . اسفندیار چون او را در میدان جنگ یافت سپاهسالاری را که پس از قتل زریر برعهده داشت بوی داد و خود جنگ «خیونان» را دنبال کرد . یکی از مهمترین و زیباترین قسمت های منظومه ایاتکار زریران وصف جنگهای بستور است. فرزند خردسال زریر با آنکه سواری نمیتوانست و تیر انداختن نمیدانست بر باره نشست و بجنگ ویدرفش رفت و او را بیک تیراز پای درآورد . آن قسمت از ایاتکار زریران که متضمن این معنی است در اینجا نقل میشود و در این نقل بمتن منظوم اصلی کتاب که آقای بنویست از روی نسخه متداول ایاتکار زریران ترتیب داده و بعد ازین درباره آن سخن خواهیم گفت. اعتماد شده است :

از پهلوانان ایران تنها بستور پسر خردسال زریر بکین جویی برخاست و چنین گفت :

«رزم ایران بینم - و اینکه آن سهبید دلیر - پدرمن زریر - زنده است یا مردم -  
 بیش خدایگان باز گویم . - پس وشتاسپ شاه - گفت نومشو - چه تو اپورناکی  
 [آپورناک : نابالغ (م)] - و پرهیز رزم ندانی [ پرهیز رزم : طریق دفاع (م) ] - و  
 تیر ندانی افکند - و خیونان ترا کشند [ خیونان در این منظومه همجا برای افاده  
 معنی ترکان بکار رفته است (م) ] - و آنگاه خیونان دو ازمن برود - که از من زریر

→

را کشته اند - و از من بستور را کشته‌اند - اما بستور پنهانی - باخور سردار گفت -  
 و شناسپ فرمان داد - آن اسب که زریر را بود - به بستور دهید - باخور سردار -  
 اسب زین فرمود کردن - و بستور بر نشست - و اسب فراز هلید - و دشمن بکشت -  
 تا بدانجا بیکه رسید - که پدر مرده را بدید - و گفت ای پدر نامور ! - خون تو که  
 ریخت ؟ - آن زین پرنده - باره تو که برگرفت ؟ - کام تو همه آن بود - که کارزار کنی  
 اما اینک کشته افتاده‌ای - چون مردم بی‌تخت - و این موی و ریش تو - از باد بیاشفته  
 است - تن پاکت خسته و خاک بر گردنت نشسته است - من اکنون چه میتوانم کرد -  
 اگر فرود آیم - و سر تو بر کنار گیرم - و خاک از سرت بستم - از آن پس براسب -  
 نشستن نمیتوانم - آنگاه بستور اسب فراز هلید - و دشمن بکشت - و بیش و شناسپ شاه  
 رسیدند و گفت که من شدم ( = رقم ) - رزم ایران درست دیدم - و سپهبد را مرده  
 دیدم - زریر پدر خود را - اما اگر شما خواهید - مرا هلید تا بشوم - و کین پدر  
 باز خواهم ...

... اکنون ای نیر که از من شوی - ابرویش (فانج) باش بر هر کس - بهر رزم  
 و پات رزم ( رزم : حمله ؛ پات رزم : حمله متقابل ) - باید بیپروزی نام آوری - و  
 دشمنان را بکشی - و اکنون ای بارگی و درفش - از این سپاه ایران - پیشاپیش باشید  
 و نام آور بود - تا روز جاودان ... - بستور اسب فراز هلید و دشمن بکشت - و کارزار  
 بکرد - مانند زریر سپهبد .

ارجاسپ چون چنان دید گفت :

ازین چنین پندارم - که از نغم و شناسپ - کسی کین زریر خواهد - اما از  
 شما خیونان - کیست که شود - با آن کودک - کوشد و او را کشد - و ما آن و هستان  
 دخت خود را بزنی بنودهم - که اندر همه کشور - ازو هرگز تر نیست . - و او را شهر  
 بیتخش (وزیر مملکت . م.) کنم - چه اگر این کودک - زنده ماند - چندی نباید - که  
 از ما خیونان - هیچ زنده نماند !

پس ویدرفش جادو - بر اسب نشست - آن ژوین جادوی - بخشم و زهر ساخته  
 را بر سر دست گرفت - و اندر رزم دوید .

←

→ بستور نگاه کرد و گفت : - ای دروند جادو! - پیش‌تر آی چه من - بارگی  
 بزیر ران دارم - اما تاختن ندانم و تیر اندر تر کش دارم اما کشادن ندانم . پیش‌تر آی  
 تا جان خوش از تو دور کنم چنانکه از آن سپید تهم زریر، پدر من، کردی . سروان  
 زریر بانگ کرد که این ژوین از دست بیفگن! از کیش تیری برآر و بدین دروند پاسخ  
 کن! بستور چنان کرد که روان زریر گفت و آنگاه :

از تن او آن موزه بر آورد - با آن جامه زرین زریر - و خود بر بارگی -  
 زریر نشست - و بارگی خویش - بدست فراز گرفت - و اسب فراز هلید - و دشمن  
 بکشت - تابجایی رسید که گرامیک کرت [ فرزند جاماسپ ] آنجا بود - و درفش به  
 دندان داشت<sup>۱</sup> - و بدو دست کارزار همی کرد .

[ بستور بدو گفت ] : پیروزی دار - ای گرامیک کرت جاماسپان - این درفش  
 پیروزان را - و اگر من زنده رسم - پیش وشتاسپ شاه - گویم که تو کارزار - چسان  
 پهلوانی کردی - بستور اسب فراز هلید - و دشمن بکشت - تابجایی رسید - که سواریل  
 سپنددات آنجا بود - و چون او بستور را دید - آن بزرگ سپاه ایران - بستور بهشت -  
 و خود بر سر کوه شد - تا ارجاسپ را بایور - سپاه از سر کوه بزند - و بدشت افکنند .  
 سپنددات جنگید - و سوی گرامیک کرت براند - و گرامیک کرت جنگید و  
 سوی بستور براند ...

( نقل از حماسه سرایی در ایران تألیف مترجم این کتاب )

چاپ دوم ص ۱۲۹-۱۳۱

این کلمات دلپذیر حماسی که در شرح جنگاوری بستور آمده مقام او را در  
 ادبیات دینی و حماسی پهلوی آشکار می‌کند. این بستور همانست که در اوستا بست وئیری  
 Basta - Vairi یاد شده یعنی « جوشن بسته » یا « سینه بسته » .

همچنانکه گفتیم نام بستور در گشتاسپنامه دقیقی نستور آمده و من تصور میکنم  
 صورت اصلی این کلمه در اشعار دقیقی بستور ( Bastur ) از کلمه پهلوی « بستور » بوده  
 است و بعدها بر اثر اشتباه نسخ تنها در شاهنامه بصورت نستور در آمده است نه در موارد دیگر

همانست که در کتاب پهلوی ایاتگار زریران<sup>۱</sup> پسر زئیری وئیری (زریر)

→

چه در نسخ غرر اخبار ملوکالفرس وسیرهم از تعالبی (ص ۲۷۴) باشکال «بستور» و «بشتوز» و «بشیوز» و «بشیوز» و امثال آنها آمده و همه این صورنها مصحف است از کلمه «بستور»

## ۲- Kavārasman

اسم کوارسمن در اوستا (فروردین یشت بند ۱۰۳) آمده و او از مقدسان و نیکوکاران بوده است. لیکن در شاهنامه از نزدیکان گشتاسپ و مردی بدخواه شمرده شده است که بساعت او اسفندیار از چشم پدر افتاد و بدژگنبدان محبوس شد<sup>۲</sup> ایات دقیقی درباره او چنین است :

یکی سرکشی بود نامش کرزم	گوی نامبردار فرسوده رزم
بدل کین همی داشت ز اسفندیار	ندانم چه شان بود آغاز کار
شنیدم که گشتاسپ را خویش بود	بپورن همیشه بد اندیش بود
هر آنجا که آواز او آمدی	ازو زشت گفتمی و طعنه زدی...

## ۱ - Ayādgār ē Zarirān

ایاذگار (ایاتگار) زریران که ترجمه پارسی آن «یادگار زریر» است نام کتابی است در ذکر جنگ میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی و بیان جنگاورهای زریر و پسرش بستور در آن جنگ. این کتاب موسوم است بنام زریر پسر لهراسپ و برادر گشتاسپ، این پهلوان در روایات مذهبی و ملی و در اوستا مقام و مرتبه بلندی دارد. هنگامی که لهراسپ از سلطنت کناره گرفت سپاهسالاری را بر زریر و سلطنت ایران شهر را بگشتاسپ سپرد و او همه وقت سپهسالار ایران بود تا در جنگ میان ارجاسپ و گشتاسپ بدست بیدرفش جادو کشته شد. این پهلوان در اوستا بنام زئیری وئیری *Zairi - Vairi* موسوم و از کسانی است که نامش در یشت ۱۳ (فروردین یشت) بلافاصله بعد از نام ویشناسپ در صدرنام عده‌یی از کیانیان آمده (بند ۱۰۱) و فروشی او چون پاکان و نیکان ستوده شده است<sup>۳</sup> و گذشته ازین مورد نام او را دوبار در آبان یشت (بندهای ۱۱۲-۱۱۳ و ۱۱۷) می‌بینیم و مفصل‌تر از همه این موارد بندهای ۱۱۲ - ۱۱۳ یشت اخیر است

←



→ که بنابر آن زریر سوار جنگجو قربانیهای تقدیم اردوسو را اناهیتا کرد و از او درخواست که برهومیک (Humayaka) دیوسنا و ارجاسپ دروغ پرست در میدان جنگ ظفر یابد و اردوسو را اناهیتا نیز او را کامیاب و مظفر ساخت .

اما یادگار زریران نسخه موجود خود یکی از آثار اواخر دوره ساسانی یعنی اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم میلادی محسوب میشود و کتابیست بنثر پهلوی و تا چندسال پیش کسی تصور نمی کرد که اصل آن بنظم بوده است تا در سال ۱۹۳۲ آقای بنونیست (Benveniste) نخستین بار ثابت کرد که کتاب مذکور با موضوع قهرمانی و حماسی خود بنظم بوده و براین تصدیق کرد که در عهد ساسانی در آن روی داده از صورت منظوم بیرون آمده و در شمار آثار منشور پهلوی قرار گرفته است .

ایرانشناسانی که پیش از بنونیست در این کتاب کار کرده اند مانند «پاگلیارو» (Pagliaro) و «کایگر» (Geiger) متوجه منظوم بودن آن نگردیدند لیکن بنونیست بعد از تحقیقات بدین نتیجه رسید که ایاتگار زریران يك منظومه دوره اشکانیست که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی درآمده و اصل آن ظاهراً از روایتی که متعلق بر اویان شمال شرق ایران بود گرفته شده است .

از ظواهر امر چنین برمیآید که منظومه یادگار زریر مانند پشتهای بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح و تفسیر در متن کتاب تغییرات مختصری یافته و از سیاق نظم دور شده است. بنا بر این اگر با توجه باین امر کسی میتواند کلمات و عبارات زائد دوره ساسانی را در این کتاب بیابد و از میان سایر کلمات و عبارات بیرون کشد، منظومه‌یی کامل بدست میآورد. بنونیست بچنین کاری دست زد و در کار خود توفیق یافت و پس از چندی مطالعه و تحقیق توانست زوائد دوره ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد و اشعارش هجایی اصل را بیابد. اشعارش هجایی اصل کتاب همچنانکه گفتیم مربوط به بعد اشکانی پیش از قرن سوم میلادیست .

این منظومه اشکانی ظاهراً از منظومه دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده و خارس می‌تیلنی (Charès de Mitylène) از آن نام برده تقلید شده بود. آتنه (Athénée) نویسنده و مورخ یونانی قرن سوم میلادی مؤلف کتاب معروف «ضیافت سفسطاییان» (Banquet de Sophistes) از قول خارس می‌تیلنی که در قرن چهارم



یش از میلاد می‌زیسته و رئیس تشریفات سلطنتی دربار اسکندر در ایران بوده است ،  
از داستان عاشقانه‌ی در ایران یاد کرده که قهرمانان آن زریادرس (Zariadrès) و اودانیس  
(Odatis) بوده‌اند .

نام زریادرس در این داستان بی‌شبهت به «زریر» در یادگار زریر نیست چنانکه  
کلمه اودانیس صورت یونانی شده «هودات» یا «هوتوس» ، هوتوس « باید باشد و تنها  
برائش شباهتی که میان اسم زریادرس و زریر وجود دارد » بنویست تصور کرد منظومه  
پهلوی ایاتگار زریر تقلیدی است از داستانی منظوم زریادرس که مربوط به هخامنشی  
بوده است لیکن مطالعه در موضوع داستان که آتنه از قول خارس می‌تیلنی نقل کرده است  
ما را بر آن می‌دارد تا آنرا شبیه داستان گشتاسپ ، دختر قیصر بدانیم خاصه که اسم  
قهرمان مؤنث این داستان یعنی ( اودانیس ) بی‌شبهت با اسم زن کی گشتاسپ یعنی  
هوتوس یا هوتوس بنظر نمی‌آید .

اهمیت منظومه ایاتگار زریران در آنست که واسطه میان منظومه های حماسی  
یشتها و حماسه های پارسی است و وجود آن مسلم می‌دارد که اندیشه ایجاد منظومه های  
قهرمانی از دوره یشتها بیحد همواره در ایران وجود داشته است .

از این کتاب در ادبیات فارسی اثری بزرگ برجای مانده و آن عبارتست از داستان  
نخستین جنگ گشتاسپ با راجاسپ در شاهنامه، در اینکه این نفوذ مستقیماً از یاد کار زریران  
در شاهنامه مانده و یا بالواسطه صورت گرفته بحث است . بعقیده من قبول این اصل که  
دقیقی نسخه پهلوی یادگار زریران را مستقیماً اساس کار خود در سرودن هزاریت خوش  
قرار داده باشد، دور از مطالعه و تحقیق است زیرا با آنکه شباهت و قرابت فراوانی میان  
این دو منظومه وجود دارد مغایرتهایی نیز در بعضی از موارد آن با منظومه ایاتگار  
زریران مشاهده میشود و از آنجمله است کشته شدن گرامی کرد در گشتاسپنامه دقیقی  
در صورتیکه در ایاتگار زریران گرامیک کُرت و بستور و سپنددات هر سه تا آخر با  
تورانیان جنگیدند و آنانرا شکستند . دیگر مغایرتیست که در گرفتن کین زریر  
مشاهده میشود. در یادگار زریر گیرنده کین زریر پسر او بستور است و اوست که بیدرفش  
را بقتل آورد اما در شاهنامه اگرچه بستور نخست بدین قصد بجنگ رفت لیکن کشتن  
←

داشته شده.<sup>۱</sup> در وسط این فهرست اسم «ویست اورو»<sup>۲</sup> از خاندان نوتوری را می‌یابیم و شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که تمام اسامی که پیش از اسم «ویست اورو» آمده اسامی افراد خاندان ویشتاسپ از قبیل برادران و پسر-عمان و جز آنانستوبا «ویست اورو» ذکر افراد خاندان نوزدی شروع میشود که بستگان هوتوسا ملکه ویشتاسپ هستند و آن نیز بعد از اسم پسران

→

بیدرفش جادو بدست اسفندیار صورت پذیرفت .

مقایسه‌های کوچک دیگری نیز میان این دو منظومه دیده میشود لیکن بطور کلی اختلافات این دوائر جزئی و بی‌اهمیت است چنانکه در اساس و حتی ترتیب روایات اختلافی میانه هزار بیت دقیقی و منظومه پهلوی یادگار زریر نمیتوان یافت. اما همین اختلافات جزئی خود مؤید عقیده ماست بر اینکه دقیقی مستقیماً از کتاب یادگار زریر استفاده نکرد بلکه متن دیگری که بنابر امارات دیگر همان شاهنامه نثر ابو منصور بود در دست داشته و از آن در نقل روایت و نظم داستان استفاده کرده است . با این وصف عجب در اینجاست که بسیاری از کلمات و ترکیبات و افکار در منظومه دقیقی و ایاتگار زریران عیناً یکدیگر شبیه است و بدین ترتیب باید گفت که مأخذکار دقیقی در شرح نخستین جنگ مذهبی گشتاسپ و ارجاسپ از یادگار زریر متأثر و عبارت دیگر یکی از منابع و مأخذ مؤلفان این شاهنامه کتاب یادگار زریر بوده است . مترجم این کتاب منظومه یادگار زریر را در شماره های ۶-۱۰ سال اول مجله سخن با مقدمه و مقایسه دقیق آن با گشتاسپنامه دقیقی بچاپ رسانیده است. قطعه‌یی از این منظومه را نیز در شماره مقدم بر همین یادداشت درج کرده‌ایم و آن از جمله بهترین قسمتهای منظومه مذکور بشمار می‌آید . (مترجم)

۱- تصور میکنم بتوان در این مورد بر روایت بعدی اعتماد کرد زیرا نسبنامه‌یی که طبق آن روایت ترتیب داده شده اسامی مذکور در فهرست فوق‌الذکر را در یک تعاقب طبیعی قرار میدهد .

ونوادگان وشتاسپ ذکر شده است.<sup>۱</sup>

با این تفصیل آیا وشتاسپ از خاندان نئوتر بوده است یا نه؟ و آیا باید تصور کرد که تنظیم کننده یشت <sup>۵</sup> خاندان وشتاسپ و هوئوسا را با یکدیگر اشتباه و خلط کرده است؟ برای من اخذ تصمیم در این مسائل دشوار است.<sup>۲</sup>

وشتاسپ پادشاه معتقد و مدافع آیین زرتشتی (یشت ۱۳ بند ۹۹ . ۱۹ بند ۸۴ . ۵ بند ۱۰۵) و صاحب فرکیانی است (یشت ۱۹ بند ۹۳) . وی به اردوی <sup>۳</sup> نزدیک دریاچه فرزادنو<sup>۴</sup> (یشت ۵ بند ۱۰۸) و به «اشی» در کنار رودخانه دائی تیا<sup>۵</sup> (یشت ۱۷ بند ۶۱) قربانیهایی نثار کرد . وندرمئی نیش<sup>۶</sup> و «ارجت

- ۱- هرتسفلد در یادداشت شماره ۱ از ج ۱ باستانشناسی ایران ص ۱۸۱، نئوتریان naotairyāna را که یکبار دیگر در بند ۷۶ از یشت ۵ بعنوان صفت ویست اورو آمده است «وابسته بخاندان نوزدی» ترجمه کرده است لیکن قبول این نکته مشکل است که نام یکی از افراد وابسته بخاندان نوزدی بتواند در فهرست اعضاء خاندان سلطنتی ذکر شود .
- ۲- فرضیه ای که مورد تأیید هرتل Hertel و هرتسفلد قرار گرفته مورد قبول من نیست بنابراین فرضیه نئوتر یعنی «شعبه کوچک» علت این تصور اعتقاد باین اصل است که کوی وشتاسپ همان پدر داریوش اول است که بشعبه کوچک خاندان هخامنشی تعلق داشت . نئوتر مانند «هوو» بدون شك يك اسم خانوادگی است و بنظر من کاملاً مستبعد میرسد که ترکیب «شعبه کوچک» بتنهايي بمنزله يك اسم خانوادگی بکار رفته باشد .

۴- Frazdānu

۳- Aradvi

۵- Dāityā

۶- Vandarəmainiḡ . در اوستای موجود این تنها موردی است که از « وندر

مئی نیش» سخن رفته است . در منابع جدید این شخص را برادر ارجاسپ دانسته اند یعنی اندریمان برادر ارجاسپ در طبیری و شاهنامه فردوسی .

اسپ،<sup>۱</sup> از آردوی درخواست کردند که آنانرا در غلبه بر کوی وشتاسپ  
 یاوری کند، لیکن باین آرزو نرسیدند (یشت ۵ بندهای ۱۱۶-۱۱۷) و  
 برعکس وشتاسپ بر همه دشمنانش غلبه جست یعنی اشت اورونت<sup>۲</sup> پسرو سپ  
 ثورو<sup>۳</sup> دارندۀ هفتصد شتر، ودرشینیک<sup>۴</sup> و سپین جئوروشک<sup>۵</sup> ویشن<sup>۶</sup> را که  
 از دیویسنایان بوده اند شکست داد و «تائریونت»<sup>۷</sup> وارجت اسپ یبدکارو  
 هیانی را منهزم ساخت و قوم هیان<sup>۸</sup> را در هم شکست و از کشور آنان  
 دوزن با خود آورد یکی هومایا<sup>۹</sup> و دیگر واریذکنا<sup>۱۰</sup> (یشت ۹ بند ۳۰-۳۲.  
 ۱۷ بندهای ۴۹-۵۲. ۵ بندهای ۱۰۸-۱۱۰. ۱۹ بند ۸۷)<sup>۱۱</sup> و جنگاوران

Agtaurvant - ۲

Arajalaspa - ۱

Darginika - ۴

Vispatauru - ۳

Tādryavant - ۶

Spinjaurushka - ۵

۷ - Hyaona یاخیان Xyaona. این کلمه درمتون پهلوی بصورت «خیون»

آمده و در روایات دوره ساسانی بر بعض قبایل زردپوست اطلاق شده است (م).

Humāyā - ۸

Vāridkanā - ۹

۱۰ - در شاهنامه از دو دختر کی گشتاسپ یعنی «های» و «به آفرید» سخن رفته  
 است که در دومین حمله ارجاسپ بایران اسیر و در روین دژ محبوس شدند و سرانجام  
 اسفندیار بارنج بسیار خود را بدان دژ رسانید و آندو را رها کرد. در بند ۳۱ از درواسپ  
 یشت یکی ازخواهشها و آرزوهای وشتاسپ آنست که دیگر باره هومایا و واریذکنا را  
 از کشور هیان (= خیان) بخانه خود باز گرداند و این قول بتمام معنی باروایت شاهنامه  
 هماتند است. در منظومه ایاتکار زیر بران یکبار از هومایا بصورت هوماک (هَمَاک) یاد شده

اواز جنگها پیروز یازمی گشتند (یشت ۵ بند ۱۳۲).

در قسمت غیر زرتشتی یشت ۱۳، آنجا که نام شاهان و پهلوانان از منه قدیم آمده (بندهای ۱۳۰-۱۳۸)، دسته کویان به کوی هئوسروه ختم میشود. یکی از اخلاف کوی هئوسروه یعنی آخرو<sup>۱۰۰</sup>ر هم در این فهرست آمده لیکن لقب کوی برای او ذکر نشده است. اسم کوی و یشتاسپ را در قسمت دیگر (بندهای ۹۹-۱۰۰) می یابیم که از اصل زرتشتی است و نام پیروان مهم زرتشت در آن آمده. بندهای ۱۰۱-۱۰۳ این یشت حاوی فهرست خاندان و پسران نوادگان و یشتاسپ و «هوتوسا»<sup>۱</sup> و روابط زناشویی آندو

→ است که زیباترین دختران ایرانی بود. گشتاسپ هنگامی که از قتل زریر آگهی یافت و بکین خواستن کمر بست بر لشکریان آواز داد و گفت: «کیست که شود- و کین زریر من خواهد- تاهوماک دخت خود- بزنی بدو دهم- که اندر همه کشور- ازو هزیرتر نیست...» نام واریدکنا در متون بعدی یا بکلی فراموش شده و بابه «به آفرید» چنانکه در شاهنامه می بینیم تغییر شکل داده است و بهر حال مؤلف این کتاب او را دختر گشتاسپ نمی داند (م).

۱- *Axrūra*

۲- *Hutaôsa* این اسم در متون پهلوی بصورت «هوتوس» دیده میشود. وی از خاندان ثنوتری (نوذری) و با گشتاسپ از يك نژاد بوده است. در روایات اسلامی و در شاهنامه چنین اسمی برای زن گشتاسپ ملاحظه نمیشود زیرا در این روایات زن گشتاسپ دختر قیصر روم و موسوم به «ناهید» بود که شاه وی را «کایون» میخواند و چنانکه میدانیم مواصلت گشتاسپ با این زن نتیجه يك داستان عشقی مشهور است که در شاهنامه بتفصیل آمده: معلوم نیست داستان حماسی عشق گشتاسپ و کایون کی در روایات کیانیان راه جست. و بنا به عقیده من بعید نیست این امر مربوط باواخر عهد ساسانی، مثلاً

با یکدیگر است. اولین اسمی که در این فهرست دیده میشود نام زئیری وئیری برادر ویشناسپ است که در بندهای ۱۱۲-۱۱۴ از یشت ۵ بصورت دشمن غالب بر شخصی بنام «پئوچینگه اشتوکان»<sup>۱</sup> (۴) و هومیک<sup>۲</sup> دیوسنا یاد شده، و عنوان يك جنگجوی نام آور در جنگ با ارجتاسپ، طرفدار کیش دروغ پرستی دارد. ویست اورو از خاندان نوزدی<sup>۳</sup> نیز یکی از

→ بعد از دوره خسرواپرویز باشد که خاندان سلطنتی ایران ویزاس با یکدیگر خوشاوندی یافتند. و از جانی دیگر داستان عشق گشتاسپ با کتیون نبی شهابت بدستان زربا درس و اودانیس نیست که پیش ازین در حواشی همین کتاب یاد کرده ایم. (م.)

۱- *Pəōčēingha Aštōkāna*

## ۲- Humayaka

۳- خاندان نوزدی از خاندانهای بزرگ در داستانهای ملی است. این خاندان بنا بر روایات ملی که مبتنی بر اوستاست از اعقاب نوزد پسر منوچهر بوده و بزرگترین افراد آن توس (= طوس) و ویستخم (= ویستهم = گستم) و زراسپ بوده اند. در اوستا از خاندانی بنام نئوتیریان (*Naotairyāna*) سخن رفته که طوس و گستم و ویشناسپ و زئش هوتوش از آن بوده اند. از این خاندان در شاهنامه نیز یاد شده و فرد مشخص و بزرگ آن طوس و گستم هستند.

نام طوس در اوستا توس *Tūsa* آمده و در بندهای ۵۳ و ۵۴ از آبان یشت از و چنین یاد شده است: توس پهلوان بر پشت اسب خویش وارد و سوار اناهیتا درود فرستاد و از و برای خود و ستوران خویش نیرو و تندرستی خواست تا آنکه دشمنان را از دور تواند دید و بر هم آوردان و بدسگالان خویش چیره تواند گشت. توس از اناهیتا درخواست تا وی را بر پسران دلیر «وَساک» (وَسَه) در گذرگاه بلند «خَشْتَرَسُوك» بر فراز «کَنگَه» (کنک) برافراشته و مقدس غلبه دهد و بسیاری از تورانیان را بقتل آورد. در ادبیات پهلوی هم چنانکه بارها در همین کتاب اشاره شده طوس از جاویداناست.

اما گستم پسر دیگر نوزد در اوستا «ویست اورو» نام دارد. از این ویست اورو که ←

قهرمانان این جنگ‌هاست که باندازهٔ موی سر خود از پرستندگان دیوان را بقتل آورد و آردوی با او یاری کرد تا بی آنکه جسم او ترشود از رود «وی تنگ هوئی نی»<sup>۱</sup> عبور کند (یشت ۵ بندهای ۷۶-۷۹). قسمت ۱۳۹- ۱۴۱ یشت ۱۳ حاوی اسامی چندتن از زنان جامعهٔ زرتشتی است. در بند ۱۴۰ سخن از چند زن شوی‌دار با توضیحاتی راجع بشوهران آنان، و در بند ۱۴۱ سخن از چند دوشیزه می‌رود. اما بند ۱۳۹ حاوی نام ده زن است که راجع بآنها توضیحاتی در جای دیگر نیست. اینان زنانی بوده‌اند که نسب و خاندانشان کاملاً معروف و شناخته شده بود. نخستین آنان «هووی» دختر فرش اشتر<sup>۲</sup> زن زرتشت است و سه زن دیگر فرنی<sup>۳</sup>، ثری نی<sup>۴</sup> و پوروچیستا<sup>۵</sup> دختران زرتشتند که از سومین در گائاها نیز سخن رفته است (یسنای ۵۳ بند ۳). سپس از هوتوسا و هومایا<sup>۶</sup> زن و دختر وشتاسپ یاد شده است. بنابر يك قطعه که قبلاً نیز نقل شده (یشت ۹ بند ۳۱) هومایا در سرزمین

→ از خاندان نوندیان بود دوبار در اوستا یاد شده است و او بسیاری از دیویسنایان را کشته. این اسم در ادبیات پهلوی و ستخم یا وستهم و در ادبیات فارسی گسته شده و در بعضی از مآخذ پهلوی (زندو هومن یشت) جزاوندانان است. (م)

#### ۱- Vitanghvaiti

۲- اما کن جغرافیایی را که در تاریخ کوی وشتاسپ ملاحظه می‌شود، باید در ایران شرقی جستجو کرد. برای اطلاع از فرزندان Frazdanu و وی تنگ هوئی نی، رجوع شود به باستانشناسی ایران تألیف هرتسفلد ج ۲ ص ۵۸. بعد. دائی یا Dāityā هم یکی از رودخانه‌های ایران شرقی است و جز در کتب پهلوی در سایر موارد جنبهٔ اساطیری ندارد.

#### ۴- Frani

#### ۶- Pouruēistā

#### ۳- Fraaontra

#### ۵- Ōriti

#### ۷- Humāyā



هی<sup>۱</sup> انی<sup>۱</sup> باسارت افتاده و پدرش ویشتاسپ بعد از پیروزی او را از آنجا با خود آورده بود<sup>۲</sup>.

### ۵ - آیا دوره کیان اساطیری است یا تاریخی؟

این بود موادی که راجع بکیانیان میتوان از یشت ها گرد آورد. کوی ویشتاسپ که سر گذشتش باسر گذشت زردشت بستگی دارد، و یکی از شخصیت های بسیار مهم در گائاهاست، باید بعنوان یک فرد کاملاً تاریخی محسوب گردد. البته عناصر افسانه‌یی در تفصیلات مربوط به لشکر کشیهای او چنانکه در یشتها ملاحظه میگردد، موجود است، منتهی باید در نظر داشت که در گائاهای اشاراتی راجع به جنگهای ویشتاسپ با کویان و کرینان یعنی علمای مذهبی دیویسنا، وجود دارد و بعید نیست اسامی بعضی از همین کویان و کرینان در روایاتی که بوسیله یشتها بما رسیده است محفوظ مانده باشد. صحت نام پدر ویشتاسپ که فقط در یک مورد از یشت ۵ دیده میشود (اُئوروت اسپ) قابل تردید است ولی هیچ دلیل قاطع برای انکار قطعی آن نداریم و همچنین بسبب اینکه کلمه اُئوروت اسپ (دارنده اسب تندرو) بعنوان صفت خورشید و ایزد ایام نیت<sup>۳</sup> بکار رفته، دلیلی نیست بر آنکه نام پدر ویشتاسپ نباشد.

اما راجع به هشت پادشاه مقدم، بر ویشتاسپ که دارای عنوان کوی

۱ - Hyaonite

۲ - اسیر دیگر که رهایی یافت یعنی واریذکنا Vāridkanā ظاهراً دختر ویشتاسپ نبوده و نام او در فهرست یشت ۱۳ بند ۱۳۹ ذکر نشده است.

۳ - Apām napat

بودماند مطالب ذیل قابل توجه است :

۱- اگرچه اولین شاهان مذکور در یشتها بدون تردید افراد اساطیری یا داستان‌ی و نمونه‌های مختلف از نخستین بشر، نخستین شاه، انسان ازدها پیکر، کشنده ازدها، و غیره هستند، و غالباً از عهد و هندوایرانی باقیمانده‌اند، لیکن کوی‌ها که سلسله منظمی را تشکیل می‌دهند، افرادی کاملاً ایرانی می‌باشند. تاریخ آنان بر مبنای اساطیری استوار نیست و اعمال آنان عبارتست از قهرمانیهایی که کاملاً جنبه عادی بشری دارد.<sup>۱</sup> با آنکه در روایات بعدی یشت‌ها داستانهای فرعی اساطیری در سرگذشت تاریخی کوی اوسدن<sup>۲</sup> و کوی هئوسروه وارد شده است، ولی این امر نباید علت گمراهی ما در تحقیق گردد

۱- در روایات مربوط به فرنگرسین<sup>۳</sup> از روزگاران اولیه عناصر اساطیری نفوذ کرده است. هر تل در رساله خورشید و میتر (Die Sonne und Mithra) ص ۳۲، از این اثر چنین نتیجه می‌گیرد که فرنگرسین رب‌النوع جنگ و رب‌الارباب تورانیان بوده است و این استنتاج بنظر من دعوی درازانقان و تحقیقی است

۲- آیا میان اوسنس کاوی *Usanas Kāvya* مذکور درودها و کوی اوسدن (اوسن) مذکور در اوستا ارتباطی موجود است؟ و آیا اشاراتی از این کوی زورمند در رگودا *Rgveda* می‌توانست نفوذ کند؟ جواب این سؤال را و دانشناسان می‌توانند بدهند. استبعادی ندارد که شهرت کیان در دره سند (ایندوس) نفوذ کرده باشد زیرا ارتباط بین آریائی‌ان ایران شرقی و آریائی‌ان هند بسیار آسان‌تر از ارتباط بین قبایل ایران شرقی و غربی بوده که بوسیله صحاری بزرگ از یکدیگر جدا می‌شده‌اند. شارپانتیه *J. Charpentier* معتقد است در کوی اوسنس (اوسنس کاوی) که معادل «کوی اوسن» اوستاست، و همچنین در بعضی دیگر از افرادی که برگرد «ایندرا» قرار داده شده‌اند، مسلماً آثار وجودی افراد آدمی از ازمنه قدیم دیده می‌شود. ( *Le Monde oriental* , 1931 ; p . 24 )

چه حتی یکی از افراد تاریخی مانند گیوهم که از میان افراد سلسله شاهان اشکانی برداشته شده، چنانکه بعداً خواهیم دید، در روایات ایرانی بصورت موعودی جاویدان درآمده است.

۲- پادشاهان اساطیری دریشتها اصلاً بعنوان کوی ذکر نشده‌اند و این اصطلاح خاص ایران شرقی برای شاهانی محفوظ مانده که نخستین آنان کوات است و همین اصطلاح را عهد زررشت از لحاظ تاریخی تأیید و ابرام کرده است.

۳- اسامی خاص کویان بمنزله نمونه‌هایی از اسمها و کلماتی است که در عهد زررشت متعارف بوده و زیاد بنظایر آنها باز میخوریم<sup>۱</sup> لیکن با آنکه عدمی از اسامی زررشتی بهمین صورتی که تر کیب شدمودرشت<sup>۱۳</sup> می‌بینیم، از اندیشه‌های دینی گائاه نشأت کرده است، با اینحال برخی از اسامی کیان مورد بحث (ارشن، بیرشن، سیاورشن)<sup>۱۴</sup> دارای ترکیبات قدیم ایرانی و عهد مقدم بر زررشت میباشد و هیأت ظاهری آنها هم دارای هیچ نشانه خلاف معمول و متضمن اشتباهی نیست.

۴- نسب‌نامه‌یی که بنا بر آن اوسدن، ارشن، پیسینه و بیرشن برادران یکدیگر، و پسران ائی‌پی و هونواده کوات بوده‌اند، جز در منابع نسبة جدید ذکر نشده است اما بنا بر دلایل عقلی خیلی سهل بنظر میرسد که متضمن يك روایت اصیل باشد زیرا دانشمندانی که درباره کتب مقدسه اطلاعات وافعی داشته‌اند، اگر میخواستند روابط نسبی شاهان قدیم را معلوم دارند، اطلاع

۱- رجوع شود به: تحقیق درباره مزدیسناي ایران کهن ص ۱۷ پیعد.

دیگری جز متعاقب بودن اسامی آنان در یشت ۱۳ و یشت ۱۹ نداشتند و از نیروی ناچار بودند هر هشت اسم یاد شده را بهمان نحو که یشت سر هم قرار گرفته است بیاورند و هر فرد مؤخر را مستقیماً فرزند فرد مقدم بدانند. شاید بتوان تصور کرد که این چهار برادر که همه عنوان کوی دارند، در زمانی واحد هر يك بر سرزمین معینی حکومت میکرده‌اند و چند گاهی هم یکی از آنان، یعنی کوی اوسدن بر تمام اراضی قبایل آریایی تا مشرق تسلط یافت بنحوی که بنا بر تعبیر یکنواخت یشتها « بر همه کشورها ، بر آدمیان و بر دیوان » حکومت کرد .

سلسله سلاطینی که از کوی کوات تا « کوی هئوسروه » ممتدست ، بنا بر شرح فوق از پنج نسل پدید می آید. از « ائوروت اسپ » ، پدر تاریخی پاداستانی و یشتاسپ ، در موارد مذکور یاد نشده و نام و یشتاسپ هم در یشت ۱۳ در جای خود بتنهایی آمده است. تنظیم کنندگان زرتشتی یشتها مسلماً هئوسرو را بعنوان آخرین فرد خاندانش شمرده‌اند و گویا در این مورد از يك خاطره تاریخی متأثر بوده‌اند ، بدین معنی که در دربار کوی و یشتاسپ بدون شك نسب نامه پادشاهان پیشین و مسائل مهمی از سر گذشت آنانرا میدانسته‌اند و خاطره بی از آن هنوز در محیط زرتشتی باقی مانده بود .

با این توضیحات ، باید قائل بیک دوره سلطنت غیر مشخص ، بین دوره سلطنت کوی هئوسروه و کوی و یشتاسپ شد ، و خیلی دور از حقیقت

نیست اگر فرض کنیم که سلطنت سلسله گویان نموداری تاریخی است از عهد بعد از استقرار آریائی‌ان مهاجر در ایران شرقی، و درآمدن آنان تحت روش سلطنتی منظمی که تا دوره ظهور زرتشت بطول انجامید.

اگر این برهان پذیرفته شود، اطلاعاتی که میتوان از یشتها استخراج کرد، دارای مختصر ارزش تاریخی برای روشن کردن تاریخ ایران شرقی در عهد مقدم بر دوره هخامنشی است، و بدون این اطلاعات تاریخ ناحیه مذکور مبهم و تاریک میماند. نسبت به روایاتی که تاریخی شناخته میشوند، و صفت عمومی آنها مغایر با قبول حقیقت تاریخی دیگری نیست، شیوه مطلوب بنظر من آنست که نباید آن حقایق تاریخی را بمنزله اطلاعات اساطیری فرض کرد، بلکه باید این روایات را هم بعنوان روایاتی تلقی نمود که وقتی بنیانی از حقیقت را داشته است، و در عین حال باید آنها را در پرتو قوانین معرفه النفسی تشکیل داستانها مورد آزمایش و تحقیق قرارداد.

باتوجه باین مقدمه باید گفت: در سرزمینهای واقع در بین صحراهای مرکزی ایران و حوضه سند، قبایل آریایی که از شمال می آمدند تشکیل حکومتهای استبدادی در زیر فرمان پادشاهانی میدادند که عنوان کوی داشتند. یکی از این گویان یعنی اوسندن همه سرزمینهای آریایی را تحت اطاعت خود در آورد چنانکه درباره او همان سخنانی را میتوان آورد که در پشت ۱۰ ( بندهای ۱۳ - ۱۴ ) بنحو شاعرانه‌یی درباره میثر گفته شد است: « بر تمام

سرزمینهای آریایی نظرمیافکنند، از آنجا که آبهای پهناور امواج خود را  
 بطرف ایشکت<sup>۱</sup> و پوروت<sup>۲</sup> و مرکیانا<sup>۳</sup> و آریا<sup>۴</sup> و گو<sup>۵</sup> (سغد) و خوراسمی  
 (خوارزم) سرازیر میکنند. وی دشمنی قوی داشت بنام فرنگرسین که  
 فرمانفرمای بزرگ قبایل تورانی بود و این قبایل «تورانی» خود ظاهرأ از نژاد  
 ایرانی بوده اند. فرنگرسین که سیاورشن پسر کوی اوسدن را بقتل آورده  
 و همچنین فردبارزدیگری را بنام اغرارث<sup>۶</sup> از خاندان نروی<sup>۷</sup> کشته بود،  
 توانست فرکیانی را بدست آورد یعنی در شمار کویان درآید و بر قبایل آریایی  
 حکومت یابد و یکی از دشمنان خون آشام آنان را که در روایات دارای نامی  
 است که ظاهرآ آریایی دارد، یعنی ژئی نی گو<sup>۸</sup> (زنگیاب) را، منهزم و مقتول  
 سازد. اما هئوسروه پسر سیاورشن شروع بجنگ با فرنگرسین کرد و قدرت  
 را از چنگ او بیرون آورد. فرنگرسین بیهوده چندبار کوشید فرکیانی  
 را که بنا بر عقیده ایرانیان جز پادشاهان قانونی تعلق نمی گرفت، فراچنگ  
 آورد و چند جنگ بزرگ که در يك ناحیه جنگل زار بوقوع پیوست  
 بمبارزات بین آندو خاتمه داد، فرنگرسین و کرسوزده که (نگاهبان اصلی  
 تخت و تاج فرنگرسین بوده) شکست یافتند و هر دو اسیر و بابتقام خون  
 سیاورشن و اغرارث مقتول شدند.

Pouruta - ۲

Iškata - ۱

Arcia - ۴

Margiana - ۳

Aγraeraša - ۶

Gava - ۵

Zaingav - ۸

Naravi - ۷

این جنگ فهرمانی اثری فراموش نداشتنی در اذهان باقی گذاشت و بزودی این غاصب در افسانها دارای خصائصی شد که گویا از سرگذشت مرد ازدها پیکر یعنی اژی دهاک<sup>۱</sup> گرفته شده باشد.

با کوی هئوسروه چنانکه معلوم است دورهٔ مجدوعظمت کیان بیابان رسید و بعد از و تنها خاطرهٔ بی ازیک پسرش بنام آخرو<sup>۲</sup> که دارای عنوان کوی نبوده است، باقی ماند. در دورهٔ بعدی سر زمینهای مشرق مسلماً تحت اطاعت شاهان کوچکی درآمد که همگی عنوان کوی داشتند. و یکی از آنان کوی وشتاسپ بود. وشتاسپ هئوسا را از خاندان نئوتر بزنی اختیار کرد و مسلم نیست که او خود از خاندان نئوتر باشد. در کشور وشتاسپ زرتشت (زرتوشت<sup>۳</sup>) از خاندان سپی<sup>۴</sup> تم<sup>۵</sup> بادعوت خلق بمزدا پرستی اصلاح شده بی قیام کرد. این کیش با آیینی که بر پرستش مظاهر طبیعت استوار بود، و علی الخصوص با دیوسنا، مغایرت داشت. نخستین کسی که بدو ایمان آورد مئی ذیوئی مانگه<sup>۶</sup> پسر آراستی<sup>۷</sup> بود. بنابراین خدای جدیدتر این مئی ذیوئی مانگه پسر عم زرتشت و آراستی برادر پوروشسپ<sup>۸</sup> پدر زرتشت

āxrūra - ۲

Azi Dahāka - ۱

Spitama - ۴

Zarathustra - ۳

Maiḍyōimaongha - ۵

ārāstyā - ۶ بشت ۱۳ بند ۹۵ و همچنین رجوع شود به گاتاها، یسنای ۵۱ بند ۱۹

Pouruṣaspa - ۷

بود<sup>۱</sup>. بعد از آن وِشتاسپ و دوتن از امرای بزرگ دربار او یعنی فرش اشتر<sup>۲</sup> و جاماسپ دو برادر از خاندان هوگو<sup>۳</sup> قبول آیین اصلاح شده زرتشت کردند و جنگ با کوبانی را که بدیوسنا پابند بودند، و روحانیان آن کیش یعنی کرینان، آغاز نمودند. جنگ وِشتاسپ علیه ارجت اسپ پادشاه قوم هی ان که دختر وِشتاسپ یعنی هوما یا وزنی دیگر بنام وارید کنا را از میان رعایای وِشتاسپ با سارت برده بود، ممکن است مبنای تاریخی داشته و یا فاقد چنین اصلی باشد.

بعد از این وقایع تاریکی ابهام همه حوادث را در خود می پوشاند در یشت ۱۳ نام عده زیادی از مردان و زنان که خدماتی بآیین جدید کرده اند آمده لیکن بهیچیک از سلاطین بعد از وِشتاسپ اشاره یی نشده است.

در اینجا باید یکبار دیگر بموضوع تاریخ اصلاح دین زرتشتی باز گشت و موضوعی را که آنهمه مورد بحث قرار گرفته است، از سر گرفت. تصور میکنم در آغاز این کلمات موضوع تطبیق کوی وِشتاسپ را بر پدر داریوش رد کرده باشم. کوی وِشتاسپ و پسرش سینتودات قهرمان بزرگ آیین زرتشتی بهیچروی شبیه و یکسان با وِشتاسپ و پسرش داریوش نیستند. این دوتن اخیر آیین زرتشتی نداشتند و علاوه بر این دوره سلطت کوی وِشتاسپ را باید بزمانی پیش از

۱ - نام پدر زرتشت احتمالاً در نزد نویسندگان یشتها معلوم بود با اینحال در

یشت ۵ بند ۱۸ و یشت ۹ بند ۱۳ ملاحظه نمیشود.

Hvogva - ۳

Frahaogtra - ۲

Spantōdāta - ۵

Hyaona - ۴



دوره ورود ایران شرقی در قلمرو حکومت هخامنشیان منسوب داشت، زیرا از امارت نشین‌های کویان مشرق ایران اثری در کتیبه‌های هخامنشی و کتب مورخان یونانی بر جانمانده. قبلاً گفته‌ایم<sup>۱</sup> که نتایج تحقیقات آقای بنونیست درباره دین هخامنشیان ما را متوجه این موضوع کرده است که ممکن است اصلاح زرتشت در تاریخی جدیدتر از آنچه ما در رساله خود بنام «ملاحظات درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی»<sup>۲</sup> آورده‌ایم، صورت گرفته باشد. بنابراین عقیده‌یی که درباره مبداء یشتها اظهار کرده‌ایم باطل شده و تاریخ تحریر آنها بزمان بسیار مؤخرتری عقب کشیده میشود. لیکن بسبب اختلاف بین زبان گائاهای و اوستای جدید لازم نمیدانیم بفاصله قابل ملاحظه‌ی بین اوستای قدیم و یشتهای مقدم غیر زرتشتی قائل شویم<sup>۳</sup>. مسلماً زمان قابل ملاحظه‌ی بعد

۱ - صفحه ۹ پاورقی شماره ۴ از همین کتاب.

۲ - Acta Orientalia, IV p. 86 sqq

۳ - باتأمل در بحث و توضیحی که در صفحه ۱۴ - ۱۵ از همین کتاب دیده میشود، میتوان نتیجه گرفت که لازم نیست ترکیب مزداه اهور (Mazdâh - ahura) که در گائاهای آمده خیلی قدیمتر از ترکیب اهور مزداه در اوستای جدید باشد، لیکن بهر حال ترکیب مذکور یعنی مزداه اهور بصراحت مبین علاقه زرتشت بنشان دادن اختلاف بین آیین جدید و مزدای پرستی اصلاح نشده است. راجع به اشارات بعضی از مؤلفین یونانی که زرتشت در ۶۰۰ سال قبل از لشکر کشی خشایارشا بر زمین اروپایی یونان، و یا در ۶۰۰ سال قبل از افلاطون می زیسته است، بنونیست در The Persian Religion according to the Chief - Greek Texts, p. 15 sqq. و کومن (Cumont) در: Revue de l'Hist. des Religions, 1931, p. 58 معتقدند که این روایت تحت تأثیر اندیشه قدیم ایرانیان در این که تاریخ عالم شش هزار سالست، بوجود آمده و اساس تاریخی ندارد.

از انشاء قسمتهای خیلی جدید اوستای قدیم لازم بود تا شیوع پرستش خدایان عمومی، رؤسای مذهب اصلاح شده را بر آن دارد که یشتهای مبتنی بر پرستش ارباب انواع را برسمیت پذیرند. این فاصله زمانی را بزحمت میتوان اقلأ در حدود يك قرن تخمین زد. باید بر این مدت دوره‌یی را که حد فاصل بین تحریر قسمتهای جدید اوستا و اوستای قدیم، یعنی اوستای عهد پیغمبر است، افزود. بنابراین یشت ۵ با هیأت زرتشتی خود در حدود سال ۴۰۰ قبل از میلاد یا قدری دنبال‌تر نوشته شده است<sup>۱</sup> ولی این امر مانع آن نیست که امکان تحریر بعضی از یشتهای دیگر را در زمانهای خیلی قدیمتر قبول کنیم. اگر عهدی را که بین نشر تعالیم زرتشت و آغاز قبول یشتهای غیر زرتشتی در ردیف مسائل مذهبی زرتشت، فاصله شده است، بحدود دویست سال تخمین بزنیم، در این صورت ناچاریم دوره پیغامبری زرتشت را بحدود ۶۵۰ الی ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح عقب ببریم و باین ترتیب<sup>۲</sup> به سال ۶۳۰ قبل از میلاد که در روایات دینی زرتشتیان سال بعثت زرتشت محسوب شده است نزدیک میشویم لیکن با توجه باینکه سال ۶۳۰ قبل از میلاد با محاسبه تاریخی ساختگی بدست آمده است، من برای این هم آهنگی هیچگونه ارزشی قائل نمیشوم. برای تعیین مدت فترت بین دوره سلطت کوی هئوسروه و ظهور زرتشت در دوره سلطت کوی ویشناسپ قرینه‌یی در دست نداریم و بنابراین

۱ - رجوع شود به ملاحظاتی در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی ص ۱۴

و تحقیقات در باره مزدیسناي ایران کهن ص ۴.

آنرا در نهایت ابهام و تقریب از ۲۵ الی ۱۵۰ سال فرض می‌کنیم. دوره پنج کوی قدیم تقریباً یکصد و پنجاه سال می‌شود و بنا بر این می‌توانیم دوره سلطنتی مشرق ایران را بین ۹۰۰ و ۷۷۵ سال قبل از میلاد مسیح فرض کنیم. مهاجرت قبایل ماد در نواحی ایران غربی ظاهراً در قرن نهم قبل از میلاد صورت گرفته و میدانیم اولین مرتبه‌یی که اسم یکی از امرای کوچک مادی در تاریخ آمده، آنست که در سال ۸۳۵ قبل از میلاد در کتیبه سلم‌نسر<sup>۱</sup> ذکر شده. همه قرائن موجود ما را بقبول این حقیقت و امیدارد که دوره بعد از کوی و شقاسپ و زرتشت عهد انحطاط سیاسی و برهم خوردن تشکیلات سلطنتی آن بوده است که به تابعیت سرزمین مشرق از شاهنشاهی هخامنشی منجر گردید. در دوره اطاعت از شاهنشاهی هخامنشی قبائل زرتشتی مذهب به مراسم دینی خود عمل می‌کردند لیکن شاهنشاهان هخامنشی قرن ششم و پنجم قبل از میلاد بر دین زرتشتی نبودند و موقعی که در قرن چهارم قبل از میلاد مغان بنشر آیین زرتشتی برخاستند آن آیین بادیوسنا درآمیخت.<sup>۲</sup> این وضع علت مسکوت گذاشتن نام هخامنشیان را در اوستا تا حدی بر ما روشن می‌سازد.

اگر تنها بروایات قدیم مربوط بکیان که در یشتها ثبت شده است

۱ - Salmanassar

۲ - رجوع شود بفصل چهارم از The Persian Religion تألیف بنویست و

مقاله‌یی از همین نویسنده بعنوان Un rite Zervanite chez Plutarque در روزنامه آسیایی سال ۱۹۲۹ ص ۲۸۷ بیعت.

اکتفا کنیم هیچ قرینه‌یی بدست نمی‌آوریم که یادآور تاریخ شاهان مادی و هخامنشی باشد. بعقیده من بایدسلطنت کویان ایران شرقی را بعنوان اولین تشکیلات بزرگ و خالص سیاسی آریایی در سرزمین ایران بشمار آورد و بنا برین عهد کویان اولین دوره پهلوانی ایران قدیمست.



## روایات مربوط به تاریخ قدیم در دوره ساسانی<sup>۱</sup>

### ۱- روایات دینی و روایات ملی

علاوه بر توضیحاتی که در فصل قبل نقل کرده ایم، اوستای دوره ساسانی متضمن اشارات فراوانی درباره کویان بوده است که میتوان خلاصه آنها را در مجلد هشتم ونهم دینکرد، کتاب پهلوی قرن نهم میلادی، مشاهده کرد. در این کتاب بعضی از ۲۱ نیک اوستای ساسانی بنحو مشروحی تلخیص گردیده ولی نسبت به قسمتی دیگر اطلاعات ناقص و محدودی نقل شده است. تعیین تاریخ این قسمتهای

۱- راجع باصول نقل املاء پهلوی به لاتین نمیتوانم با نظر کسانی موافقت کنم که معتقدند باید هنگام نقل املاء پهلوی مخلوطی از رسم الخط قدیم ایرانی را همراه رسم الخط عهد ساسانی، که نماینده املاء خط پهلوی است، بکاربرد. مثلاً اگر کسی از لحاظ فونتیک يك متن انگلیسی را باین بهانه که املاء انگلیسی بر صورت قدیم آنست، تغییر دهد و بنحوی غیر از آنچه به تلفظ درمیآید بنویسد، نمیتوان نظر او را قانع کننده دانست. مللی که القاء لاتین در میان آنان معمول نیست، اسامی خاص انگلیسی یا فرانسه را بنابر تلفظ آنها بتحریر درمیآوردند مثلاً نام Lloyd George را در فارسی بصورت «لوید جرج» مینویسند نه بصورت «للوید کهور که» و اگر اسم Jean Jeacque Rousseau را «به ان یا کفوس رووسسه او» بنویسند در نظر فارسی زبانان بسیار عجیب خواهد بود. علاوه بر این اصل تبدیل املاء کلمات بصورت تحت اللفظ نه تنها برای احتراز از نوشتن کلمانی که از لحاظ ریشه غلط هستند (مثل آتخش ātaxš) بلکه در موقعی که میخواهند معادل ایرانی ایدما و گرامها را بنویسند، دورانداخته میشود. از آنجا که سرمشق ادبیات پهلوی موجود آثار پایان عهد ساسانی بوده است، بنظر من بسیار عادی میرسد که متون «چینه حاشیه در صفحه بعد»

مفقود اوستای ساسانی ممکن نیست مگر بطور استثنائی. آقای «گوتز»<sup>۱</sup> ثابت کرده است که يك قسمت از بندهشن<sup>۲</sup> ایرانی احتمالاً از دامدادنسک<sup>۳</sup> گرفته شده است و مبنای آن متن قدیمتری متعلق بقرن چهارم قبل از میلاد است. اما راجع به اشارات تاریخی عهد اولیه که نسکهای مفقود متضمن آنها بوده اند، مشکل است بطور قطع اظهار کرد که چقدر از روایات اصلی در آنها وجود داشته است، لیکن با احتمال و تقریب میتوان گفت که در این قسمتهای مفقود غالب داستانها متضمن مطالبی بوده است که در یشتها

«بقیه حاشیه از صفحه یشت»

آنرا صورتی که تقریباً زبان مورد تکلم آن عهد را نشان دهد املاء کنیم. اگر ما فرانسه و انگلیسی جدید را بنا بر املاء کلمات آنها تلفظ نمی کنیم بیجه دلیل لهجه ایران میانه را با خط تاریخی که خلاف منطق است در املاء لاتین آن بخوانیم، بنحوی که احساس نکنیم زبان ایران میانه يك روز در شمار زبانهای زنده بوده است. مسلم است که نمیتوان تلفظ واقعی تمام کلمات را بنحوی که در حدود سال ۶۰۰ میلادی بوده است بدست آورد، و همچنین بر ما مسلم نیست که بهترین شکل قرائت کلمات ادبی و اسامی خاص نیم اوستایی چه بوده است، و نیز رسم الخط پهلوی بماجرأت اخذ تصمیم در این باره نمی دهد که آیا هنگام قرائت يك کلمه با يك واژه پارسی (پهلوی ساسانی) یا اشکانی (پهلوی شمالی) سروکار داریم یا با يك کلمه ادبی و علمی. مثلاً بر ما معلوم نیست که «؟» بعد از حرف مصوته باید «ز» تلفظ شود یا «ژ» یا «ج» یا «ح». اما املاء لاتین کلمات پهلوی در عمل و همواره مواجه با مشکلات میشود و علاوه بر این بنظر من بهتر است پهلوی را با يك تلفظ تقریباً صحیح قرائت کرد تا با يك رسم الخط کاملاً قرار دادی.

می‌بینیم. این نکته هم قابل توضیح است که بنا بر اشاره‌یی که در مقدمه کتاب هشتم دینکرت<sup>۱</sup> آمده، خلاصه‌یی که در آن ترتیب یافته از روی «زند» یعنی ترجمه و تفسیر پهلوی اوستا است.

اهمیت زندگی در روایات تاریخ داستانی ما را بر آن میدارد که بملاحظات و بحثهایی در باره آن مبادرت کنیم. چند بار در اوستای جدید متن کتاب مقدس «با تفسیر» (= مت‌آزینتی)<sup>۲</sup> همراه شده است. این تفسیر که مانند متن اصلی زبان اوستایی نوشته شده بود شامل تأویلات و توضیحاتی بوده است. برای نمونه‌یی از تأویلات میتوان ببعضی از قطعات مانند یشت ۱۹، زامیاد یشت، بند های ۱۲ - ۱۴ و یشت ۲۰ بند های ۱ - ۵ و یشت ۲۱ بندهای ۱ - ۴ مراجعه و آنها را بعنوان نمونه ذکر کرد. در غالب موارد نیز عباراتی بعنوان توضیح در متن جای داده شده است مثلاً در یشت ۱۰ بند ۸۶ و در وندیداد فر کرد اول بند ۳ و ۱۴ و ایضاً و ندیداد فر کرد ۱۸ بند ۵۵ و باز وندیداد فر کرد ۲ بند ۳۱ و ۳۲ که اهورمزدا به «ییم» فرمان میدهد تا یک «ور» زیرزمینی بسازد، و باو میآموزد چگونه خاک را باعصائی که در دست دارد (؟) بشکافد و با دست خمیر کند. در این مورد مفسر این عبارت را

۱ - فصل ۱ بند ۲ چاپ پشتون سنجانا؛ فصل ۱ بند ۳ از چاپ وست :

(Pahlavi Texts , IV, p. 8). هر جا که در این کتاب بفصول و بندهای دینکرت

بدون تعیین متن اشاره کنیم مراد چاپ وست است.

Ahura mazdāh - ۳

mat āzainti - ۲

Yima - ۴

افزوده است: «چنانکه در عهد ما مردم گل (خاک نهداده) را خمیر می کنند، بعداً وقتی در دورئ ساسانیان، ترجمه پهلوی اوستا را تهیه می کردند تفسیرهایی را هم که بزبان اوستایی بر متن افزوده شده بود، پهلوی درآوردند. در تفسیر پهلوی که امروز در دست است در بعضی موارد به کلمات اوستایی باز میخوریم که مترجمین اولیه آنها را در صورتهای دستوری خاص باقی گذاشته اند و در متن تفسیر شده موجود نیست و از آنجمله میتوان کلمات خشوایی وائی برشن<sup>۱</sup> را در سنای پهلوی ۹ بنده ۳ (مطابق بایسنای ۹ بنده ۱۱ از متن اصلی) ذکر کرد. در بسیاری از موارد عبارات تفسیر اوستایی بدون ترجمه رها شده و این عمل حتماً از آن جهت بوده است که آنرا نمی فهمیده اند<sup>۲</sup>.

هنگام ترجمه تفسیر قدیم فقط باین عمل اکتفا نمیشد، بلکه مفسرین دانشمند توضیحات شخصی خود را هم بر ترجمه میافزوده اند. شارحانی از قبیل «آبارغ»<sup>۳</sup> و «کی آندبوزد»<sup>۴</sup> و «گو گشنسپ»<sup>۵</sup> و «میدوغ ماه»<sup>۶</sup> و «ماه ونداد»<sup>۷</sup>

۱ - *xṣvaēpaya vaēnaya baregna*

۲ - شیدر Schaefer در يك مقاله راجع به زندیک *Zandīk* (رجوع شود به:

*Iranische Beiträge*, 1, Halle 1330, p. 280 sqq.) توجه خواننده را باین

نکته جلب کرده است که مفسر از يك قسمت بدون آنکه اصلاً يك کلمه از تفسیر اوستایی یا متن اصلی آنرا ترجمه کند، گذشته است و علت این کار آن بوده که میخواست از بعضی توضیحات که نسبت به حوزه روحانیت خطرناک شمرده میشد صرف نظر کند.

۴ - *Kay-ādur-bōzēd*

۳ - *Abāray*

۶ - *Mēdōγmāh*

۵ - *Gōguγnas̥p*

۷ - *Māhvindād*



و «ماه گشنسب»<sup>۱</sup> و «رشن»<sup>۲</sup> و «سوشنس»<sup>۳</sup> و جز آنان در تفاسیر موجود در کتب مذهبی پهلوی بارها نام برده شده اند. در بند ۳ از فصل اول شایست نشایست<sup>۴</sup> (چاپ تاوادی<sup>۵</sup>) سلسله های مفسرین بدین ترتیب حفظ شده است: مینو غ ماه از گو گشنسپ از آذر<sup>۶</sup> اهرمزد<sup>۷</sup>، - و ابارغ از سوشنس و او از آذر فریغ نرسیه<sup>۸</sup>. میتوان فرض کرد که بهر حال قدیمترین این مفسران از عهد ساسانیان هستند. تفسیری که در دست ماست مجموعه یی از آثار مفسران مختلف است که مبنای کار همه آنان تفسیر قدیم بزبان اوستایی بوده است.

قسمتهایی از اوستای عهد ساسانی که حاوی تفصیلاتی از مراسم دینی و غیره بوده، مخصوصاً موجود تفسیرهای مفصلی گردیده است، چنانکه نمونه یی از آنها را در هیروادستان<sup>۹</sup> و نیرنگستان<sup>۱۰</sup> که امروز در دست است ملاحظه می کنیم. ظاهراً وضع نسکهای که متضمن قواعد و قوانین قضایی بود بهمین منوال بود و خلاصه این نسکها خصوصاً در کتاب هشتم دینکرد با تفصیل بیشتری آمده است. اما بالعکس راجع بتاریخ و داستانهای ازمنه قدیم، چنین بنظر نمی رسد که مفسرین مطلب مهم تازه یی برای افزایش بر اطلاعات متون اوستایی، یعنی بریشتها، و بعضی کتب دیگر که امروز در دست نیست، مثل دامداد<sup>۱۱</sup> و چهار داند داشته اند، بلکه این مفسران غالباً باین امر قناعت کرده اند

Pogn - ۲

Māhgušnasp - ۱

gāyast - né - gāyast - ۴

Sogans - ۳

ādur - ōhrmizd - ۶

Tavadiā - ۵

Hervāštān - ۸

ādur Farrbay Narsēh - ۷

Dāmdān - ۱۰

Nirangastān - ۹

که يك قسمت از اوستا را با نقل مطالب از سایر قسمتها توضیح دهند.  
 با ملاحظه این مقدمات میتوان تقریباً با اطمینان خاطر اظهار کرد  
 همهٔ موادی که دربارهٔ اصول تکوین عالم، اساطیر، تاریخ داستانی و بحث از  
 دورهٔ آخر الزمان، در کتب پهلوی از قبیل مینوگ خرت<sup>۱</sup>، داستان دینیک،  
 کتاب مشهور به «روایت پهلوی» که همراه نسخهٔ داستان دینیک آمده،  
 مختارات ذات سپرم<sup>۲</sup> و زندوهمن یشت<sup>۳</sup> و غیره، و يك قسمت از اطلاعاتی که از  
 بندهشن<sup>۴</sup> بدست میآوریم، از اوستای عهد ساسانی و تفسیرهایی که با آن همراه  
 بوده استخراج شده است. منابع کتب پهلوی در موارد مختلف بصراحت  
 نشان داده شده مثلاً از دامداد نسک در ذات سپرم فصل ۹ بند ۱ و ۱۶، و از  
 سوتگر نسک<sup>۵</sup> در زند وهمن یشت فصل ۲ بند ۱، و از تفسیر بهمن یشت اوستایی

#### Ménuy é xrad - ۱

بنا بر عقیدهٔ نی برگ (Nyberg) (Journal Asiatique, 1929, p. 242 sqq.)  
 که بنظر من هم کاملاً محتمل میرسد، اسم این کتاب را باید داستان مینوگ<sup>۶</sup> خرد  
 خواند و مینوگ در اینجا صفت است.

#### Zāδ - sparam - ۲

#### Zande Vahman yast - ۳

۴. برای اطلاع از منابع بند هشت رجوع کنید به فصل بعد از همین کتاب.  
 ۵. اشاره باین دو مأخذ در فصول مربوطهٔ بندهشن دیده نمیشود و همین امر مدلل میدارد  
 که ذات سپرم<sup>۷</sup> آنطور که وست (West) ادعا میکند (Pahlavi Texts, I, intr. p. XLVII)  
 مستفاد از بند هشت نیست.

۶. Stūδyar. صورت صحیح این اسم سوز گویا سوتگر است نه ستوز گر Stūδyar.  
 در مجموعه آثار مذهبی پهلوی که در دست طبع است کلمهٔ سوزی گریه Sūdhēgarēh یعنی  
 «نیایش» دیده میشود.

دروهمن بشت فصل ۲ بند ۱، و از چهار دادنسك در شایست نشایست فصل ۱۰ بند ۲۸، نقل و مأخذ ذکر شده است. در شایست نشایست مخصوصاً به نسکهای که اطلاعاتی از آنها اخذ شده، اشاره گردیده است. از بند ششم فصل اول وهمن بشت چنین برمیآید که يك توضیح معین در تفسیر چندین نسك یافته میشود. علاوه بر این برای بیان نقل از اوستا و از زند تنها عباراتی از قبیل گووت پدین<sup>۱</sup> (یعنی در کتب دینی چنین گفته شده است) یا گوشت استیت<sup>۲</sup> (یعنی گفته شده است) یا پیداگ<sup>۳</sup> (یعنی معلومست) آمده و اشارات مربوط بتاریخ داستانی و تاریخ ازمنه قدیم که در ادبیات دینی پهلوی دیده میشود، باستثنای چند قسمت از بندهشن، نماینده روایات مذهبی یا روحانی محض است که مبانی آنها در دوره اشکانی نهاده شده بود.

نلد که ثابت کرده است<sup>۴</sup> که اسامی مأخوذ از تاریخ داستانی در عهد کوان<sup>۵</sup> اول پادشاه ساسانی در خاندانهای بزرگ استعمال عمومی پیدا کرده بود. خود کوان که در وسط قرن پنجم میلادی ولادت یافته بود، موسوم باسم اولین کوی بود یعنی «کوات» که «کوان» (= قباد) از آن مشتق است و سه تن از فرزندان او بنام کاؤس<sup>۶</sup> مشتق از «کوی اوسن» و خسر و مشتق از «هئوسروه»<sup>۷</sup>

guft éstéd - ۲

govē pa dén - ۱

Nöldeke - ۴

paydāg - ۳

Geschichte der Perser und Araber . ۵

zur zeit der Sassaniden , p.147 , note 1

Kāūs - ۷

Kavādh - ۶

Haosravah - ۸

و جم مشتق از یم<sup>۱</sup> نامیده میشدند، و سیاووش (مشتق از سیاورشن) نام یکی از رجال بزرگ شاهنشاهی است. این امر مبین توجه خاصی است که در این عهد نسبت بدوره پهلوانی ایجاد شده بود. در حدود وسط قرن پنجم دانشمندان و شعرا متوجه ازمنه قدیم شدند که خاطره مربوط بآنها در کتب دینی محفوظ مانده بود و حوادث وقهرمانیهای آن ایام با عواطف ملی ایرانیان سازگار بود. لیکن در آثار خود فقط بشرح ساده زندگی شاهان قدیم، بنحوی که از کتب مقدس برمیآید، اکتفا نمیکردند بلکه تغییرات و اضافاتی را که افسانههای مذکور در روایات مذهبی حاصل نموده بود، در نظر میگرفتند و فضایی قوم نیز طرحهای تاریخی خود را ضمن تنظیم روایات متون قدیم براین روایات میافزودند و بدین ترتیب تاریخ منظم و مشروحی که از نخستین شاه عالم شروع میشده و بلاانقطاع تا عهد مؤلفین امتداد مییافته است، پدید آوردند. این عمل تنظیم و ترتیب در کتاب تاریخ عظیمی بنام «خوتای نامک»<sup>۲</sup> که در اواخر عهد ساسانیان تألیف شده بود، بمرحله کمال رسید. بیرون از «خوتای نامک» مقداری کتابهای کوچک عمومی یعنی افسانههای پهلوانی وجود داشت که در آنها یکی از پهلوانان یا خاندانی از خاندانهای پهلوانی موضوع بحث داستان قرار گرفته بود.

از مجموعه این آثار ادبی روایات ملی پدید میآمده است و بنا براین

---

Yima - ۱

Xvaddāy - nāmag - ۲

درحالی که روایات دینی اساساً متعلق بقبل از دوره ساسانی است، روایات ملی بدوره ساسانی تعلق دارد<sup>۱</sup>.

در مدت نخستین قرنهای اسلامی «خوتای نامک» ساسانی یعنی «نامه شاهان» چندبار بزبان عربی ترجمه و تهذیب شد و این ترجمهها و تهذیبات که همه از میان رفته، بمنزله منابعی برای مورخین عرب زبان و ایرانی بوده است که غالباً اطلاعات مأخوذ از افسانههای عامیانه را نیز که ترجمه عربی قسمت بزرگی از آنها در دست بود، بر مطالب آنها افزوده اند<sup>۲</sup>. از میان کتابهایی که راجع بداستانهای نخستین دوره های قهرمانی بود، فقط یکی تا دوره ما بمتن پهلوی و زبان اصلی خود باقی مانده و آن «ایاتگار زریران» است که از قهرمانیهای زئیری وئیری (زریر) برادر وشتاسپ در جنگ با ارجت اسپ (ارجاسپ) حکایت می کند. علاوه بر این اسم و موضوع عده ای از افسانه های مکتوب دیگر را نیز میدانیم<sup>۳</sup>. مؤلفین عرب زبان و ایرانی از

۱- در عین استعمال این دو اصطلاح باید معترف بود که روایاتی که آنها را مذهبی میگویم کاملاً برکنار از روح ملی نبود و همچنین است روایات ملی که دارای خصائص کاملاً زرتشتی بوده است.

۲- در این باره رجوع شود بکتاب من تحت عنوان «سلطنت شاه کواذول» ص ۲۲ پیعد

Le règne de roi Kawadh 1 et le communisme mazdakite, p. 22 sqq.

۳- رجوع شود بمقاله دانمارکی من بعنوان :- Om den historiske Ro

man litteratur paa Pehlevi Studier tilegnede Professor Fr. Buhl

ص ۲۶ پیعد و توضیحاتی که بعداً در فصل مربوط به «کیانیان در روایات ملی» داده خواهد شد.

بیش خود بنحو دلخواه تاریخ قدیم ایران را باروایات مأخوذ از کتب عهد عتیق<sup>۱</sup> و کتب تلمود و افسانه‌های عربی درهم آمیختند.

روایات مذکور در کتب عربی و فارسی اگر ازین اختلاطها بر کنار شود روایات ملی ایرانیان را برای ماروشن خواهد ساخت و از روی آنها ملاحظه می‌کنیم که در روایات ملی بسیاری از موارد اساسی باروایات دینی تفاوت دارد. بدون شك مؤلفین اسلامی تا حدودی روایاتی را که تحت تأثیر مذهب زرتشتی بود، حذف می‌کردند لیکن مسلم است که در روایات ملی عهد ساسانی بسیاری از داستانهای اساطیری را که در روایات مذهبی آمده بود، بمرحله عادی انسانی تنزل دادند، اگرچه قهرمانان مذکور در آنها از حیث نیرو و طول مدت حیات همچنان در حال فوق بشری باقی مانده‌اند.

بنابر روایت دینی گیومرت (گیه‌مرتَن دریشتها) نمونه اول نوع بشر بوده است که هنوز در روایات مربوط باو آثار تصورات اصلی و اولی اساطیری مشاهده می‌شد، چنانکه از نطفه خشك شده او که در زمین مخفی شده بود، مشیك و مشیانك<sup>۲</sup> بوجود آمدند. بنابر روایت ملی گیومرت نخستین پادشاه جهان گردید و تنها در خارج از اولین سلسله شاهان که بوسیله جانشین او تشکیل می‌گردد، قرار داده شد. درست است که بعضی از

۱- مراد کتب مقدسه یهود است.

۲- رجوع شود به کتاب من : Le premier homme et le premier roi , dans l'histoire légendaire des Iraniens , I , Upsala , 1918, p.11sq.

نویسندگان عرب زبان مثل حمزه و مسعودی و بیرونی از میان روایات مختلف مربوط بمبداء ظهور انسان، داستان گیومرث را بعنوان نخستین نمونه بشرنگاه داشته و از ایجاد معجزه آسای اولین جفت بشر نیز سخن گفته‌اند، لیکن از روایت حمزه چنین برمی‌آید که ماخذ قول او تفسیر اوستا یعنی ترجمه مذهبی آن بوده است<sup>۱</sup>.

هوشنگ (هوشینگه دریشتها) و برادرش «ویگرد» در روایت دینی دارای عنوان خانوادگی «پیشداز» هستند که ترجمه «پرزات»، عنوان هوشنگه دریشتهاست. در روایت ملی هوشنگ مؤسس نخستین سلسله یعنی سلسله پیشدادی است که متضمن تمام پادشاهان تا «اوزو» است.

در روایت ملی «کاوگ» آهنگر مرتبه بزرگی دارد و وی بر «دهاک» غاصب (دهاک دریشتها) خروج کرد و پیش‌بند چرمی خود را روی نیزه‌یی قرارداد و این مبنای درفش شاهنشاهی ساسانی شد که درفش کاویان نام داشت یعنی «درفش کاوگ». این داستان از معنی غلط کاویان پدید آمده و معنی صحیح درفش کاویانی «درفش شاهی»<sup>۲</sup> است. این افسانه از روایت دینی گرفته نشده است.

۱- نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان ج ۱ ص ۸۰

۲- رجوع شود به مقاله من بزبان دانمارکی تحت عنوان :

« Smeden Kāvāh og det gamle persiske Rigsbanner » ( Det . Kgl. Danske Videnskabernes Selskabs hist. -filol. Meddelelser, II.7)

بنابر روایت مذهبی « فریتون » ( ثرائئون در یشتها ) با دیوان  
مازندران جنگید و این داستان در روایت ملی مسکوت مانده است .  
جنگ میان منوش چهر (منوش چیتر در یشتها) و فراسیاب (فرنگر سین)  
بنابر روایت ملی با تیر انداختن معجزه آسای آرش تیر انداز خاتمه میپذیرد  
و سرحد میان دو کشور در محل افتادن آن تیر معلوم میشود . از این حادثه  
در یشت ۸ بند ۶ سخن رفته ولی اصلاً رابطه‌ی باتاریخ منوش چیتر ندارد  
و در روایت دینی متأخر هم علی‌الظاهر این واقعه باتاریخ پادشاه مذکور  
ارتباط نیافته است .

از عنوان کوی (در پهلوی : کی ) نه تنها در روایت ملی، بلکه در  
اوستای ساسانی یا در تفسیر پهلوی آن، نام یک سلسله سلطنتی بوجود آمده که  
کی کوات (کوی کوات در یشتها ) نخستین شاه آن سلسله است . لیکن  
تاریخ پادشاهان کیانی، چنانکه بعداً خواهیم دید، در دو روایت ملی و دینی  
چه از حیث داستانهای که در آن ذکر شده و چه از باب افرادی که پادشاه  
اند، دارای اختلافات بسیار هستند .

## ۴- منابع بندهشن

از میان کتب دینی پهلوی، هنگام بحث از اساطیر و تاریخ داستانی  
زرتشتیان، کتاب بندهشن را بیش از همه کتب دیگر پهلوی نام میبرند .  
بنابر این تحقیق در موضوع منابع کتاب بندهشن اهمیت خاصی دارد .



راجع بموارد ارتباط دو نسخه ایرانی و هندی بندهشن با یکدیگر، نسخه معروف بهندی را باید تلخیصی از نسخه ایرانی دانست.<sup>۱</sup> اختلافی که بین دو نسخه بندهشن در مواردی که هر دو از يك مأخذ استفاده کرده اند، موجود است، فقط مولود عدم دقت ناسخین است که گاه بسیار شدید میشود، یا نتیجه تغییرات بی اهمیتی است مثل تبدیل يك ایده او گرام (مراد هوزوارش است. م.) يك كلمه ایرانی، یا ثبت يك اسم خاص با حروف اوستایی بجای حروف پهلوی، و نظایر این موارد. بالنتیجه در مواردی که در این دو نسخه از يك مأخذ استفاده شده اختلافات موجود بمثابة اختلافی است که در دو نسخه از يك کتاب وجود داشته باشد و برای ترتیب يك نسخه صحیح باید هر دو دسته از نسخ هندی و ایرانی را با یکدیگر مقابله و موارد مختلف آنها را با هم تکمیل کرد، چنانکه نیبرگ در اولین فصل بندهشن که مربوط بیان اصول خلقت عالم است همین روش را بکار برده است.<sup>۲</sup>

روش استنساخ از متن اصلی هم در هر دو دسته از نسخ بداست چنانکه تحقیق در قطعاتی را که در نسخه ایرانی وجود ندارد مشکل میسازد. کلمات و جملههایی در موارد مختلف حذف شده و اسامی خاص غالباً در يك نسخه بصورت های گوناگون آمده است. در چاپ بندهشن ایرانی که باهتمام انگلساریا با ثبت نسخه بدلهای انجام گرفته است ناسخ در صفحه ۳۳۳ از بند ۱، ۱۵ در

۱- رجوع شود به نیبرگ (Nyberg) در Le Monde Oriental ۱۹۲۹ ص ۳۴۴

۲ - 228. - Hilfsbuch des Pehlevi, 1. p. 62-89 et J.A. 1929, p. 206

ضمناً باید متذکر بود که مطالعه و تحقیق درباره این فصل بسیار دشوار است.

بک عبارت عین مطلب و عباراتی را که پیش از آن صحیحاً در صحیفه ۲۳۳ بند ۵،۱ بیعده آمده بود از سر گرفته و این تجدید متن تا صحیفه ۲۳۴ بند ۱،۴ ادامه یافته است. از آنجا که این قسمت در فهرست نسخه بدلهای نسخه DH موجود نیست مسلم است نسخه اخیر که نسخه اساس انکلساریا بود یعنی نسخه TD<sub>2</sub> از روی آن استنساخ گردیده است، همین تجدید مطلب و عبارت را که اسم برده ایم داراست. جای تأسف است که انکلساریا نسخه بدل TD<sub>1</sub> را ضبط نکرده است. مسلماً مقابله کاملی از تمام نسخ موجود بندهشن ایرانی ما را در فهم چندین قسمت مبهم یاوری بسیار خواهد کرد و اینک یک نمونه از آن:

در صحیفه ۲۱۲ بند ۲،۱ از چاپ انکلساریا چنین میخوانیم: «لکمنوش  
چهر اوزد بوت دی تیگر فرا سیاپ مت از ایرانشهر آ بازداشت ...»  
این کلمات معنی ندارد و عبارت آن مغشوش است لیکن دارمستر  
که همین قسمت را در جلد دوم از زنداوستای خود (صفحه ۴۰۰) نقل کرده  
متن کامل آنرا از روی نسخه TD<sub>1</sub><sup>۱</sup> چنین ترجمه کرده است: «چون منوش  
چهر کشته شد افراسیاب باردیگر باز گشت، نهبهای بسیار در ایرانشهر  
کرد و آنرا ویران ساخت و باران از آن بازداشت ...» در اینجا هم بنظر  
می رسد که در نسخه DH همان غلطی باشد که DH<sub>2</sub> دارد.

ایران شناسان همگی موافقت دارند که نام واقعی کتاب موسوم به بندهشن زند آگاسیه<sup>۱</sup> (معرفت سنت دینی) است. ولی این دعوی تا حدی مشکوک است. دو مورد از مقدمه بندهشن ایرانی قابل ملاحظه است. در مورد نخستین (چاپ انکلساریا ص ۱) مؤلف کتاب میگوید که غرض از تألیف بیان مبدا و خلقت (بندهشینه) است. پارسیان از این کلمه اسم کتاب را انتخاب کرده اند. در مورد دیگر (همان چاپ ص ۲) رامیتوان بنحو ذیل ترجمه کرد:

«کسی که بخواهد این دانش و این سر<sup>۲</sup> را دریابد نمیتواند بکنه آن برسد، اگرچه برای حرکت از جایی بجای دیگر قوت بسیار فراهم کند، و تحمل همه مشکلات و متاعبرا بر خود هموار سازد، آن دانش عبارتست از سنت مذهبی (هان زند آگاسیه)<sup>۳</sup>. مراد از این عبارت آنست که آنچه دانشجو بیهودگی در پی آن رنج میبرد علم بر سنت مذهبی است، بنا بر این در مورد فوق تصریح نشده است باینکه زند آگاسیه اسم کتاب است<sup>۴</sup>. با این حال مؤلف نسخه تلخیص شده بندهشن که به نسخه هندی

۱- Zand - āgāseh

۲- یعنی اصول مزدیسنا.

۳- اگر مؤلف کتاب میخواست کتابش را زند آگاسیه بنامد میبایست عبارت فوق را بنحو ذیل نوشته باشد. «این زند آگاسیه»، یعنی اینست کتاب زند آگاسیه: نیبرک برای رفع این اشکال بدین فرض متوسل شده است (ژورنال آزیائیک ۱۹۲۹) .  
بقیه در حاشیه صفحه بعد

بندهشن معروف است، از عبارت فوق چنین مقصودی را دریافت می‌کند که زیر  
عده‌ای از نسخ بندهشن هندی دارای عنوان زند آگاسیه هستند و در بعضی  
دیگر عنوان کتاب «از زند آگاسیه» است.

از مدتها پیش معلوم شده است که قسمت مربوط باصول خلقت از  
کتاب بندهشن مأخوذ از دامدادنسک است<sup>۱</sup>. بطور کلی موادی که در اینگونه  
کتب گردآمده، از نسکهای اوستای ساسانی گرفته شده است. غیر از  
دامدادنسک، چهار دادنسک نیز یکی از منابع بندهشن ساسانی بوده است لیکن  
میتوان بوسیله خلاصه‌یی که از نسکهای اوستا در دینکرت گردآمده است،  
ملاحظه کرد که مؤلف بندهشن از نسکهای دیگر نیز استفاده برده است و با ممکن  
است مواردی که از سایر نسکها اقتباس شده در تفاسیر نسکهای دامداد

از حاشیه صفحه پیشین

ص ۲۶۰ پیچ (که هوزوارش (ایده آگرام) ZK زک (که معمولاً هان Hān یعنی آن  
خوانده میشود) در اینجا بروش پهلوی اشکانی بکار برده شده است که بعقیده نیبرگ در  
این مورد معادل ایم = im هست یعنی ضمیری که در پهلوی ساسانی معنی «این» از آن  
مستفاد میشود. نیبرگ برای اثبات نظر خود يك مورد از کتیبه حاجی آباد را که بدو  
زبان پهلوی و یونانی است ذکر می‌کند که در انشاء اشکانی آن ترکیب Zk Vēm آمده و  
معادل است با عبارت (ZNH daraket یعنی: این شکاف سنگ) از انشاء ساسانی. در نظر من بسیار  
مستبعد است که هوزوارش «ZK» در متن بسیار جدیدی از پهلوی کتابی بتواند دارای  
معنی دیگری غیر از «آن» باشد. علاوه بر این کلمات ZNH darake دو مرتبه در  
کتیبه حاجی آباد که پهلوی ساسانی است آمده که یکبار در انشاء ساسانی با ZKvēm  
است و بار دیگر با ZNHvēm در انشاء اشکانی.

و چهر داد ذکر شده و از آنها وارد بندهشن گردیده باشد.

دامداد نسک مأخذ اساسی فصول ۱-۱۴ از نسخه هندی بندهشن است که مساویست با فصول ۱-۱۳ از نسخه ایرانی بندهشن چاپ انکلساریا<sup>۱</sup> با اینحال مطالب فصول ۳ و ۱۹-۲۰ نسخه هندی بندهشن در ورشتمانسر<sup>۲</sup> نسک یافته میشود (رجوع شود به دینکرت جلد ۱۹ فصل ۳۲ بندهای ۹-۱۰). آغاز فصل ۳ بند ۲۷ را درسوتگر<sup>۳</sup> نسک (دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۲۰ بند ۳) می توان یافت. مطالب فصل ۱۲ بندهای ۱-۲ قابل مقایسه با مقدمه یشت ۱۹ است. فصل ۱۵ بندهشن هندی (فصل ۱۴ از بندهشن ایرانی) مستند بر چهر داد نسک است (دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بندهای ۱-۴) و فصل ۲۴ (فصل ۱۷ بندهشن ایرانی) ظاهر از یاجگ<sup>۴</sup> نسک گرفته شده (دینکرت کتاب ۸ فصل ۷ بند ۱۷) که خود مأخذ فصل ۲۵ از بندهشن ایرانی است. (رجوع شود به دینکرت کتاب هشتم فصل ۷ بندهای ۲۱-۲۳) اما بندهای ۴-۵ از فصل ۲۵ و فصل ۲۶ ظاهراً متضمن اشاراتی از «نیکانوم نسک» است. (دینکرت کتاب هشتم فصل ۲۰ بندهای ۹۹-۱۰۰). در فصل بیست و نهم از هر دو نسخه بندهشن بندهای ۱-۲ از رت دات ایتگ نسک (دینکرت کتاب ۸ فصل ۸ بند ۲) و بندهای ۴-۶ از سوتگر نسک (دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۱۶ بندهای ۱۲-۱۹) و بندهای ۷-۹ نیز ظاهر از سوتگر نسک است (دینکرت

۱- دلیل اینکه بندهشن هندی را اول ذکر میکنم بجهات عملی است. تنها تحلیلی از فصول و بندهای بندهشن هندی را که در دست است در جلد اول «متون پهلوی» ذکر کرده است. اشاره بموارد مختلف دینکرت در اینجا از روی تقسیم و فهرست بندی وست در «متون پهلوی» جلد ۴ شده است.

۲- Varštmansar - ۳ Sudgar - ۴ Pāṇay

کتاب ۱۹ فصل ۱۵ و ۲۳ بند ۶). بعد از این فصل در بندهشن ایرانی چهار فصل ۳۰-۳۳ می‌آید که در بندهشن هندی دیده نمی‌شود. از فصل ۳۰ بند هشتن ایرانی، آغاز آن مأخوذ از سوتگرنسک (دینکرت، کتاب ۱۹ فصل ۲۰ بند ۳) و باقی ظاهراً بقسمت دیگر از سوتگرنسک مربوط است (دینکرت، کتاب ۱۹ فصل ۱۷ بند ۱). در فصل ۳۱ از بندهشن ایرانی ترجمه و تفسیر فرگرد اول از وندیداد اساس کار قرار گرفته است و این تنها فصلی است که مأخذ آن بتمامی موجود است. با اینحال تفسیری که مؤلف بندهشن در دست داشته و از آن استفاده میکرده است، در بعضی موارد با متن موجود وندیداد اختلاف داشته. قسمتی از فصل ۳۲ از بندهشن ایرانی ظاهراً دارای همان منابعی است که در فصل ۲۹ دیده‌ایم و در فصل ۳۳ گویا از چهار دادنسک (دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳) و سوتگرنسک (دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۱-۲۳) اطلاعاتی کسب شده بود.

فصل ۳۰ از نسخه هندی بندهشن (فصل ۳۴ از بندهشن ایرانی) کلاً یا بعضاً از سپندنسک (دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۴ بندهای ۱۲-۱۵) استفاده شده است. قسمتی از فصل ۳۱ از بندهشن هندی (فصل ۳۵ از بندهشن ایرانی<sup>۱</sup>) مبتنی است بر چهار دادنسک (برای بندهای ۱-۲۹ رجوع شود به دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بندهای ۱-۱۶؛ و برای بند ۳۰ بهمان کتاب فصل ۱۳ بند ۱۷ مراجعه شود) و میتوان فرض کرد که فصل

۱- بندهای ۱۶-۳۹ ازین فصل بنظر وست جز در نسخه ایرانی بندهشن موجود نیست و وست این قسمت را از آن نسخه برای جای دادن در ترجمه بندهشن هندی برداشته است.

۳۲ بندهشن هندی و آغاز فصل ۳۳ که وست آنرا جز در نسخه ایرانی بندهشن نیافته از همین نسك برداشته شده است . با این حال نسب‌نامهٔ موبدان در فصل ۳۳ از ترجمهٔ وست تا دورهٔ حیات مؤلف شرح داده شده و بنابراین از مآخذ دیگر استفاده گردیده است . راجع به فصل ۳۴ یعنی آخرین فصل کتاب در بندهشن هندی ( معادل فصل ۳۶ در بندهشن ایرانی ) بعداً سخن خواهیم گفت .

بعضی ملاحظات پراکنده نیز مسلماً از طرف خود مؤلف بعمل آمده مانند اشاره به حملهٔ عرب ( بندهشن هندی فصل ۲۳ بند ۳ ) و اشاره راجع بسال قمری تازیان ( ایضاً فصل ۲۵ بندهای ۱۸-۱۹ ) .

در باب بحث از مبادی خلقت و دورهٔ آخر الزمان و تاریخ داستانی، منابع اصلی بندهشن همانها هستند که در سایر کتب دینی پهلوی مورد استفاده قرار گرفته‌اند مثل نسك های اوستای ساسانی و تفاسیر آنها ، معهذا در بندهشن مواردی یافته میشود که گویا از مآخذ دیگر متأثر است . موضوعی که در این زمینه خیلی جلب توجه مرا کرده آنست که گویو پسر گودرز در فصل ۲۹ ، و دستان و رتستخم<sup>۱</sup> ( رستم ) در فصل ۳۱ ( ۳۵ بندهشن ایرانی ) مذکور افتاده‌اند . این افراد داستانی که مقام بزرگی در روایت ملی دارند

۱- اسم رتستخم Rōdštāxm رادر کتاب پهلوی درخت آسوریک ( بند ۴۱ از چاپ اونوالا . و رجوع شود به مقالهٔ بنویست در ژورنال آزیاتیک سال ۱۹۲۰ ص ۱۹۳ ) یبعد نیز می‌بایم و همچنین است بصورت یک اسم عام بمعنی « دلیر » در ابانگار زیر بران ( چاپ پاکلیارو بند ۲۸ ) ؛ ولی هیچیک از این دو متن مبتنی بر روایت مذهبی نیستند . اسم گویو در جاماسپ نامک ذکر شده و آن اثر تازه‌یی است که خود مبتنی بر بند هشت است .

در هیچیک از مآخذ دیگر پهلوی که شامل روایت مذهبی هستند دیده  
نمیشوند. باتوجه باین اصل چگونه میتوان این وضع خاص را در بندهشن  
توجیه کرد؟

پیش از هرامر باید در نظر داشت که بندهشن تألیف نسبتاً جدیدی  
است. ظاهر آنسخه‌یی از بندهشن در قرن نهم میلادی تدوین شده بود که نسخه  
موجود تحریر جدیدی از آنست و از اشاره‌یی که در پایان نسخه بندهشن  
ایرانی ذکر میشود چنین برمیآید که بندهشن در وضع فعلی خود در سال  
۵۲۷ سال یزدگردی معادل سال ۱۱۵۸ میلادی تدوین شده است.<sup>۱</sup>

در صفحه ۱، ۲۳۷، ۱۳-۱۴ از چاپ انکلساریا عبارتی می‌یابیم که  
وست<sup>۲</sup> آنرا بنحو ذیل ترجمه کرده است:

All the other *Mōṣaḍs* who have been renowned in the  
empire were from the same family it is said , and were of  
this race of *Mānūščihr* .

اینک عین عبارت متن پهلوی را نقل می‌کنیم : « آباریک هرو  
موبدان از شان پ خوتاییه نامک از همدوتگ گویت از این توخمک مانوش  
چهرهند »

جی. جی. مودی<sup>۳</sup> ترجمه صحیح این عبارت را بنحو ذیل آورده است:

۱- رجوع شود به west, PT, I, p. XL و مقدمه انکلساریا بر طبع بندهشن

ایرانی ص XXXIV-XXXV

۲- فصل ۳۳ بند ۹ : PT, I, p. 147

۳- J. J. Modi



All other priests , who are spoken of in the *Xvañdāy - nāmāy* , as belonging to the same family , are of this family of *Mānūgčih* .

با توجه باین عبارت باید قبول کرد که مؤلف بندهشن خوتای نامگ،  
یعنی مأخذ اصلی روایت ملی را می شناخته است .

موضوع دیگر قابل توجه و ذکر اینست که فصل آخر از نسخه هندی  
کتاب بندهشن<sup>۱</sup> دارای این عنوان است : « سال مر گیه زمان » یعنی استخراج  
سنین زمان . لیکن در نسخه بندهشن ایرانی<sup>۲</sup> عنوان فصل مذکور چنین است :  
در استخراج سال ، نزد تازیان : « سال مرتازیگان » .

صحت قرائت اخیر از مطالعه در متن همین فصل از کتاب بندهشن بخوبی  
معلوم و آشکار میشود . در این مورد برای تعیین شماره سنوات سلطنت شاهان  
قدیم ایران از ترجمه ها و تهذیب های عربی خوتای نامگ استفاده شده است و چنانکه  
میدانیم این ترجمه ها و تهذیب ها هم بین خود دارای اختلاف بسیار بوده اند<sup>۳</sup>  
و همچنین فهرست سلاطین در آثار مورخان از قبیل حمزه و بیرونی و مسعودی  
و جز آنان از لحاظ شماره سالها بایکدیگر دارای اختلافاتی هستند . مطالب

۱- An untranslated Chapter of the Bundehesh. A Paper read  
before the Bombay Branch of the R. As. Soc. on 1st August, 1901

۲- چاپ وستر گارد Westergaard ص ۸۰

۳- چاپ انکلساریا صفحه ۲۳۸

۴- سنی ملوک الارض چاپ گوتوالد Gottwald ص ۱۶-۱۷

آخرین فصل بندهشن بر روی هم با منابع عربی سازگار است ولی نسبت به عدد سنین سلطنت پادشاهان با هیچیک از ماخذی که گفته ایم وفق نمی دهد. لیکن با اولین فهرستی که یرونی داده است<sup>۱</sup> توافق بیشتری دارد، و همچنین قابل ذکر است که در این فصل اسم اوزو پادشاه داستانی، در نسخه هندی بندهشن بصورت عربی و فارسی یعنی «زاو» ضبط شده است، در صورتی که در نسخه ایرانی صورت صحیح پهلوی آن یعنی «اوزو» را می یابیم اما نام «کوی اوس» در هر دو نسخه «کی کاوس» یا «کی کایوس» با تکرار «کی» بروش عربی و فارسی، نقل گردیده در حالی که صورت صحیح پهلوی آن که در دینکرت و داستان دینگ و مینوگ خرت و غیره آمده «کی اوس» است. در آغاز فصل مورد مطالعه خلاصه یی از داستان گیومرت و مشیگ و مشیانگ مشاهده می شود که مبنی بر روایت مذهبی است لیکن این افسانه ها را چنانکه دیده ایم<sup>۲</sup> حمزه و مسعودی و یرونی هم می شناخته اند. بنابر این دلیلی برای تردید در این نکته نداریم که در این فصل استخراج سنین نزد اعراب مورد مطالعه قرار گرفته است یعنی عبارتست از اشاراتی درباره تواربخ مستفاد از ترجمه عربی خوتای نامک، و ما حق داریم که چنین نتیجه بگیریم که مؤلف بندهشن خوتای نامک پهلوی را که احتمالاً در قرن دوازدهم موجود نبوده است، درست

۱- الآثار الباقیه چاپ زاخاتو ص ۱۰۳ پیعد . Uzav - ۲

۳- رجوع شود به همین کتاب ص ۶۷

نداشته و از ترجمه ها و تهذیبهای عربی آن استفاده کرده است .

این استنتاج ما را بیک موضوع مهم راهبری میکند و آن چنانست که باید در میان منابع بندهشن يك ترجمه عربی یا ترجمه های عربی خوتای نامک را نیز ذکر کرد ، و ما با تحقیق مفصل در فصولی از بندهشن که راجع بتاریخ داستانی است، سعی میکنیم این عنصر ثانوی را از آن کتاب بیرون بکشیم .

فصل ۲۹ از هر دو نسخه بندهشن ۱ .

در بند ۱ مسلماً از روی « رت دات ایتنگ نسک » اسامی افرادی از دوران قدیم که بر شش کشور و یا ممالك خارجی واقع در اطراف کشور مرکزی یعنی خونیرس فرمانروایی میکرده اند، ذکر شده است . این رؤسای ششگانه همه از مردمان مقدس و از پاکانی هستند که اسامی آنان در فهرست یشت ۱۳ دیده میشود . پادشاه کشور خونیرس بنا بر بند ۲ خود زرتشت است و در بند ۳ مؤلف میگوید در خونیرس امکنه مهمی است که دارای اثر فراوانی در جنگ بزرگ بادشمن در روز واپسین خواهد بود . بندهای ۴-۱۵ راجع باین امکنه و نجات دهندگان یا جنگجویانی از دورتر ستاخیز صحبت میدارند که در اینجاها بجنگ برمیخیزند . مؤلف اطلاعات خود را راجع باین موضوع از نسکهای مختلف اوستای ساسانی فراهم آورده است . يك مورد از سوتگر نسک

۲- این فصل از صفحه ۶۸ از چاپ و سترگارد (نسخه هندی) و صفحه ۱۹۶

از چاپ انگلساریا (نسخه ایرانی) شروع میشود .

( دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بندهای ۱۲-۱۹ ) یکایک از هفت فرمانروای جاویدان خونیرس را بر شمرده است . در مورد دیگر از همین نسک ( دینکرت کتاب ۹ فصل ۳۲ ) از چهار جاویدان سخن رفته و این نکته اضافه شده است که نام پهلوان جاویدان در مورد دیگری از کتاب مقدس آمده است . بالنتیجه اسامی جاویدانان چند بار در ادبیات مذهبی پهلوی، لیکن با اختلافات مهمی در باره اسامی و عدد آنان، ذکر شده است<sup>۱</sup> . اصل موضوع در این عقیده عبارتست از یک اندیشه کهن که مخصوصاً در میان اقوام هند و اروپایی رواج داشته و راجعست بقهرمانی که بدون مرگ در خواب ممتدی فرو رفته و در روز بلا و محنت عالمیان از جای بر میخیزد تا ملت خود را بجانب پیروزی هدایت کند<sup>۲</sup> . این اندیشه در نزد ایشان بعد از سقوط آیین مزدایرستی در نزد شیعه بصورت ظهور مهدی آشکار شده است . نقش ظهور در دوره آخر الزمان و کوشش در نجات عالم را در تاریخ آیین زرتشتی قدیم و تاریخ داستانی ایرانی با افراد مختلفی نسبت داده اند . مفسران این افراد مختلف را از لحاظ تقدس عدد هفت ، در یک دسته هفت نفری منحصر کرده و مذکور داشته اند، لیکن چون عدد مهدیان مذکور در موارد مختلف اوستای ساسانی

۱- کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۱۱ از چاپ پشوتن سنجانا .

۲- کتاب ۹ فصل ۲۲ از چاپ پشوتن سنجانا .

۳- رجوع شود به ماخذ مذکور .

۴- بدون آنکه بتوضیحات مفصّلی در این باره بپردازم فقط با اشاره داستان فردریک

باربروس Frédéric Barberousse و اوژیبه Ogier دانمارکی قناعت میکنم .

از این حد متجاوز بوده تا گزیر در کیفیت تشکیل دسته های هفت نفری میان آنان اختلاف قول افتاد. مؤلف بندهشن به عدد هفت توجه نکرده بلکه نخست در بندهای (۴-۵) شش تن را که از شش جای معین هستند، و سپس در بند ۶ سام یعنی کرساسپ را که وظیفه او در دوره آخر الزمان معین و مشخص است، ذکر کرده. این فصل (در بند های ۱۰-۱۵) یک شرح جغرافیایی از مواضعی که ذکر آنها در بندهای ۴-۵ آمده است ختم میشود. بند ۴ باین عبارتست: «انگوشیدگ هان کشورها دی تیگر چیگون کنک دز [زمیگ سائو کوتا ا دشت نازیگان ا دشت پیشانسی] روت ناوناگ ایران ویج وریم کرت کشمیر اندرون»

کلماتی که در قلاب گذاشته ام در نسخه ایرانی بندهشن دیده نمیشود لیکن چون سا اکوستان<sup>۱</sup> (= سا اکوتا) و پیشانسی<sup>۲</sup> در بند ۱۳ از هر دو نسخه بندهشن ذکر شده، بنابراین این دو اسم در نسخه اصلی بندهشن وجود داشته و از نسخه بندهشن ایرانی سقط شده است. کلمه «کشورها» برای مترجمان اروپایی ایجاد اشکالی در ترجمه کرده است، زیرا از بند ۳ چنین برمی آید که همه نواحی مورد بحث را در کشور خونیرس باید جست و جو کرد. بهمین جهت در ترجمه یوستی و وست اختلاف و ابهامی ملاحظه

۱ - طبع وسترگارد ص ۶۸، انگلساریا ص ۱۹۷

۲ - Sāokavastān

۳ - Pāśānsé

میشود، لیکن معنی کلمات پهلوی بی شک چنین است :

« در این سرزمین ( یعنی کشور خونیرس ) نواحی دیگری قرار گرفته است از قبیل . . . » کلمه کشور در اینجا بمعنی عام « ناحیه » که معمولاً در فارسی دارد، استعمال شده است ، بنابراین تمام عبارت مذکور را بنحو ذیل ترجمه میکنیم : « در این سرزمین نواحی دیگری قرار گرفته است مانند کنگ دز ، سرزمین سا آکوستان ، دشت تازیان ، دشت پیشانی ، رود ناوتاگ ، ایران ویج ، و رجمکرد و کشمیر داخلی . »

کنگ دز قلعه مشهوری است که سیاوش ( سیاورشن ) بنا کرد و در کتب پهلوی غالباً ذکر آن آمده است . سرزمین سا آکوستان ( ۴ ) که قرائت آن غیر محقق است<sup>۱</sup> ، معلوم نشده کیاست . چنانکه از بند ۱۳ برمیآید میتوان این سرزمین را در اقصای شمال در سر راه ترکستان چین دانست، یعنی در همان طرف که کنگ دز را باید جست و جو کرد. در بند ۱۴ از یشت ۵ کنگه یعنی کنگ دز بصورت محلی ذکر شده که توس ( طوس ) بر پسر « و اسک » تورانی در نبرد « خشرو سوک » غلبه یافت . میتوان فرض کرد که اسم این محل<sup>۲</sup> در دوره ساسانیان بعنوان قلمرو سلطنت « سوک »

۱- قرائت سگستان ( سیستان ) که یکبار در نسخه هندی بندهشن آمده مسلماً نتیجه اشتباه ناسخ است .

۲- بعقیده هرئسفلد خشرو سوک قرائت غلطی از تلفظ اصلی آن یعنی چنرو سوک است ( باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۸ )

(= سَوَك) تلقی میشد و از آن در داستانها مملکتی بنام «سَوَكستان» یا «سَوَكستان» پدید آورده بودند.

صحرای «پیشانی» (= پیشانیه) در ناحیه دریاچه «پیشینه» (بشت ۵ بند ۳۷) قرار دارد و آنرا بر دره «پشین» تطبیق مینمایند.

اما ناتاوگ<sup>۳</sup> یا نایوتاگ<sup>۴</sup> که در نسخه هندی بندهشن، فصل ۲۰ بند ۷ و فصل ۲۱ بند ۶ ذکر شده، ممکن است نام يك رودخانه قابل کشتیرانی و یا بنا بر رأی هرتسفلد<sup>۵</sup> چیزی شبیه به سد و آبگیر بوده و باید آنرا بهر حال در ایران شرقی و در ناحیه هامون تصور کرد.

«ایران ویج» همان ائیرین واجه<sup>۶</sup> در اوستا یعنی سرزمین قوم آریا است. در رشتهها این مملکت فقط عبارتست از سرزمینی که قبایل زرتشتی ایران شرقی در آن سکونت داشتند. در ادبیات خیلی جدیدتر دو نظر در این باره در برابر یکدیگر قرار میگیرند: یعنی از طرفی ایران ویج يك ناحیه اساطیری تلقی می شود و از طرفی دیگر خواسته اند آنرا يك ناحیه معین از نواحی ایرانی نشین پندارند. این ناحیه اول همان

۱- *Pigināh*

۲- Markwart ( Marquart ) «Woher stammt der Name Kaukasus ? » , p . 31 ;

و رجوع شود به ملاحظات هرتسفلد در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۹ ببعد .

۳- *Nāvtāg*

۴- *Nāyotāg*

۵- هرتسفلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۲ ببعد .

۶- رجوع شود به ملاحظاتی درباره مزدیسناي ایران کهن بقلم نگارنده این کتاب در :

خوارزم<sup>۱</sup> ( وندیداد فرگرد اول ) و بعد ها ناحیهٔ آذربایجان<sup>۲</sup> که در عهد ساسانی محل آشکده مشهور «آتور گشسپ» بوده است ، دانسته شد .

ورجمکرد ، یکنواژ زیرزمینی است که در استان مذکور در فرگرد دوم از وندیداد بتفصیل دربارهٔ آن سخن رفته و بنابر بند ۱۴ از همان فرگرد محل آن درپارس معلوم شده است<sup>۳</sup> .

راجع به « کشمیر داخلی » آثار جغرافیایانویسان اسلامی<sup>۴</sup> مشعر است بر اینکه کشمیر را کی کاوس بنا کرد و آنرا بدو قسمت خارجی و داخلی تقسیم نمود . قسمت خارجی شامل هفتاد هزار آبادی بود و قسمت داخلی بیش از یکصد هزار آبادی داشت . شهر قنوج پایتخت پادشاه کشمیر در کشمیر داخلی واقع بوده است .

در بند ۵ جاویدانان کنگدژ و « سئو کستان » و « پیشانی » و « ناوتاگ » و « ایران ویج » و « ورجمکرد » یاد شده اند ولی از دشت تازیان و از کشمیر داخلی سخنی بمیان نیامده است زیرا مسلماً هم این دو ناحیه در روایت های مربوط به پهلوانان جاویدان وجود نداشته و از راه منابع عربی به بند ۴ راه بسته است .

۱- Marquart , *Erānshahr* , 118 , 155

۲- بندهشن نسخهٔ هندی : فصل ۲۹ بند ۱۲ .

۳- هرتسفلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۴ پیوست .

۴- دمشق ترجمهٔ Mehren ص ۲۴۶ .



بنا ببرند ۵ جاویدانان عبارتند از<sup>۱</sup> «پیشوتن» پسر وشتاسپ در  
کنگدز؛ اغریث در سئوستان؛ «فرتخت خومبیگان»<sup>۲</sup> در دشت  
پیشانی؛ «اشم یخمی هوش» در ناوتاگ؛ «ون یوت یش» (= درخت  
رنجدا) در ایران ویج؛ «اوروات نر» پسر زشت در ورجم کرد.

«پیشوتن» پسر وشتاسپ همان «پیشی شی اثن»<sup>۳</sup> درشت ۱۳ بند  
۱۰۳ ملقب به «چهرمینوگ»<sup>۴</sup> است.

اغریث همان «اغریث» درشتهاست که از راه خیانت بدست  
فرنگرین<sup>۵</sup> کشته شد. در اینجا و در نسخه هندی بندهشن فصل ۳۱ بند ۱۵

۱- Westergaard, p.68, 1.17-69, 1.5 ; Anklesaria, p.197, 1.2-10

۲- بندهشن، نسخه هندی. بنابر قرائت اوستایی چنین است: پرشد گاخومبیان

*Parṣadgā Xvəmbyān*

*Piṣiṣyaothna* - ۳

۴- رجوع شود به بیرگ در Monde Oriental, 1929, p.345 و هرنفلد  
در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۷.

۵- قرائت این کلمه روشن نیست. این اسم در نسخه چایی بندهشن ایرانی به  
نجرمان *Taērōmān* تبدیل یافته است؛ بنابر دانستان دینیگ (پرسن ۸۹) پیشوتن  
ملقب بوده است بهچهرمین *ēihrmēhan* (یا چهرمیان *ēihrmiyān*) و این عنوان  
بمناسبت رودخانه‌یی بهمین اسم باو داده شد که از کنگدز میگذرد. (بندهشن هندی  
فصل ۲۰ بند ۷ و ۳۱).

۶- رجوع شود بهمین رساله ص ۲۰-۲۱

با توجه بروایت ملی که در کتب عربی و فارسی آمده، وی پسر پشنگ است و بنا بر فصل ۳۱ بند ۱۵ برادر افراسیاب و کرسیوز (= کرسوزده) است. او را «گویت شاه» هم مینامند اما بنا بر مورد دیگری از بندهشن (فصل ۳۱ بندهای ۲۰-۲۲ بنا بر ترجمه وست) «گویت شاه» پسر اغریث است. گویت شاه يك فرد اساطیری است. در مینوگ خرت (فصل ۲۶ بند ۳۱) که محل او را در ایران ویج معلوم کرده، او را بصورت مخلوقی وصف کرده‌اند که از پا تا کمر بهیأت گاو و از کمر تا سر بصورت آدمی است. او نوالا گویت شاه را اثری از پیکر بابلی مرکب از انسان و گاو میداند که در اساطیر عهد زرتشتی جدید پذیرفته شده و ظاهراً وسیله این انتقال عیلامیان بوده‌اند که خود بشدت تحت تأثیر تمدن بابلی قرار داشتند. بنظر من بسیار محتمل می‌آید که رؤیت پیکرهای مرکب از انسان و گاو در خرابه‌های تخت جمشید، باعث شده باشد که ایرانیان بعد از دوره هخامنشی بفکر ایجاد داستان گویت شاه یعنی پادشاهی که قوایمش مانند گاو باشد بیفتند و از آنجا که رابطه نسبی گویت شاه با اغریث در متن اوستا دیده میشود میتوان چنین تصور کرد که این اشاره بدست مفسران اوستایی در آن کتاب راه بسته است. در بند ۱۴ از فصل ۱۶ از کتاب نهم دینکرت نام گویت بی آنکه به نسبت او با اغریث اشاره‌یی شده باشد، آمده است. نسب نامه‌یی که بنا بر آن اغریث پسر پشنگ و برادر افراسیابست

ظاهراً جزو روایات ملی است.

«فرتختِ خومبیگان» همان «فردا خشتی» پسر «خومبی» است که در

بند ۱۳۸ از یشت ۱۳ ذکر شده. در بندهشن خومبی و خومبیگان مانند

لقب و عنوانی تلقی شده‌اند.

«اشمِ یخمی هوش» همان «اشمِ بهمائی اوش» مذکور در بند

۱۲۰ از یشت ۳۰ است.

وَن یوتِ بیش (درخت رنج زدا) یا «وَن هروسپ تخمگ» چند بار

در بندهشن (نسخه هندی فصل ۹ بند ۵. فصل ۱۸ بند ۹. فصل ۲۷ بند ۴)

ذکر شده است. این درخت داستانی در دریاچه «ووروکش» رسته و دارای

تخمهایی است که همه گونه گیاه از آنها می‌روید.

«اوروتنر» (اوروتنر در یشت ۱۳ بند ۹۸) یکی از سه پسر

زرتشت است. نام او دروندیداد بعنوان فرمانروای «ورجم کرد» ذکر شده

(فرکرد ۲ بند ۴۳) و یکبار دیگر هم در فصل ۳۲ بند ۵ از نسخه هندی

بندهشن آمده است.

اجاویدانان دیگری که نامشان در بند ۶ آمده است عبارتند از:

«نرسیه» پسر «ویونگهان»؛ «توس» پسر نوز؛ «کیو» (در نسخه ایرانی بندهشن

«ویو») پسر گودرز؛ «بئرز» (یعنی بر انگیزاننده جنگ)؛ «اشوزد» پسر

پورو داخشت . همهٔ این جاویدانان در روز رستاخیز جهان برای یاورى کردن سوشیانس<sup>۱</sup> آماده میشوند .

نرسیه پسر و یونگهان برادر جم ( یم ) نخستین بشر ، کسی جز ایزد نئیر یوسنگه<sup>۲</sup> نیست که در اینجا بصورت قهرمانی از آدیان در آمده است . این نئیر یوسنگه ( نیروسنگ ) درمزدیسناى دورهٔ ساسانی از جمله ایزدان مشهور بوده است . بنابر اشارات نویسندگان سریانی که او را به نام « نرسای » میخوانده اند ، اساطیر و داستانهای متعددی راجع باو رائج بود و همچنین تصور میرود که بسیاری از اساطیر و داستانهای مربوط بایزدان نیز باو نسبت داده میشود . بنظر میرسد که بعضی از داستانهای مربوط بگیومرث نخستین بشر هم باین ایزد منسوب شده باشد<sup>۳</sup> .

در فصل ۳۱ از نسخهٔ هندی بندهشن ( فصل ۳۵ از نسخهٔ ایرانی ) بنام « نرسی » یا « نیر گیوان »<sup>۴</sup> یا نرسک وی وانیک<sup>۵</sup> ( قرائت شود : نرسک و یونگهان ) باز میخوریم و از آن فصل چنین مستفاد میشود که این ایزدهم روز از بازارها میگذرد و خوردنیها را از آرایش بر کنار میدارد . اصل عبارت چنین است : « گووت<sup>۶</sup> کوش خوراپردات<sup>۷</sup> استیت کوهر و روز اندر وازاریها

۱- Sôšyans

۲- رجوع شود به :

Cumont, Recherches sur le manichéisme, 1, p.60 sqq .

۳- Nesr é Gyāvān

۴- Narsag é Viyavānig

و بتیزیت هماگ خورشن یوشدسریاک بی کونت<sup>۱</sup>.

توس (طوس) پسر نوزد<sup>۲</sup> : در میان پهلوانانی که دریشتها مذکورند فقط یکتن با عنوان « نئوتری » ( نوزدی ) یاد شده و آن « ویست اورو » است. توس<sup>۳</sup> در یشت ۵ بندهای ۵۳-۵۹ ذکر شده است بدون آنکه از خانواده او ذکری بمیان آید و فقط در روایات ملی (مانند طبری و فردوسی و جز آنها) است که پدر او بنام نوزد معلوم گردیده است. با احتمال قریب یقین میتوان تصور کرد که این پهلوان جاویدان یعنی ویست اورو، در روایات دینی « ویست اوروی نوزدی » بوده است<sup>۴</sup>. در روایت فردوسی نام این پهلوان بصورت « گسته » یاد شده و معادل پهلوی آن « ویستخم » است. این نام که در دوره ساسانی خیلی رایج بود بجای اسم « ویست اورو » بکار رفت<sup>۵</sup>. فردوسی

۱ - چاپ آنکلساریا ص ۲۲۸ ، در بند هشتن نسخه هندی ( چاپ وسترگارد ص ۷۷ بندهای ۱۰-۱۲ ) کلمه « وازاریها » بغلط « آزاریها » خوانده شده است.

۲ - *Nōdar* ۳ - *Tusa*

۴ - در یشت ۵ ( بندهای ۷۵-۷۹ ) اسم ویست اورو بین اسامی آشورده *Agavazdah* پسر بورودا خشتی *Pourudāxšti* ( یکی از پهلوانان جاویدان که در همین بند از فصل ۲۹ بندهشتن ذکر شده ) و یوایش *Yōigta* ( ی ویش *Yavigta* ) از خاندان فریان آمده است. این پهلوان اخیر الذکر در دانتستان دینیک ( فصل ۹۰ بند ۳ ) و همین یشت ( فصل ۲ بند ۱ ) در شمار جاویدانان ذکر شده است.

۵ - دارمستر ، تبعات ایرانی ج ۲ ص ۲۳۰

طوس و گسته‌م را دو پسر نوزد دانسته است. بنابراین روایت بندهشن در این مورد تحت تأثیر یکی از منابع عربی است که مبتنی بوده است بر خوتای نامک (خداینامه) پهلوی.

کیو پسر کوترز (= کودرز). - در نسخهٔ ایرانی بندهشن نام این پهلوان جاویدان بصورت «ویو» آمده است. طبری این اسم را بصورت «بی» آورده که خود از «ویو» مشتق است. در کتیبهٔ اشکانی بیستان (بیستون) اسم کیو را بصورت «کیو» در ترکیب: «کوترزس گئوپوتروس»<sup>۱</sup> می‌بینیم یعنی کودرز پسر کیو.<sup>۲</sup> در داستان دینیک فصل ۳۶ بند ۳ این پهلوان جاویدان بنام «ویون» ذکر شده لیکن نام پدر وی در آنجا نیامده است. از آنجا که نام غالب جاویدانان از فهرست مفصلی که در پشت ۱۳ آمده است گرفته شده، بنابراین بدون شك باید کلمهٔ ویون را مأخوذ از «گآونی» پسر وهونمه دانست که در بند ۱۱۵ از پشت ۱۳ ذکر شده است.<sup>۳</sup> مؤلف بندهشن تحت تأثیر کتب عربی و فارسی این شخص را با کیو پسر

۱- Gotarses Gēopothros

۲- رجوع شود به: Herzfeld, Am Tor von Asien 'p, 40

۳- بعقیده من در آمدن گآونی Gaēvani بصورت ویون Vévan و کیو بصورت

ویو Vēv نتیجهٔ استنساخ غلط صورتهای اولی دو نام مذکور است و این حال از قانون تبدیل «ک» به «و» در نخستین حرف کلمات نتیجه شده است.

گودرز یکی از پهلوانان بزرگ روایات ملی اشتباه کرده است.<sup>۱</sup>  
 «بیرزد» همان «برزبرشتی»<sup>۲</sup> در بند ۱۰۱ از یشت سیزدهم است و  
 «اشوزد» پسر «پوروداخشث» همان «اشوزده»<sup>۳</sup> پسر پوروداخشثی است  
 که نام او در بند ۱۱۲ از یشت سیزدهم و بندهای ۷۲-۷۴ از یشت پنجم  
 ذکر شده است.

بندهای ۷-۹ وقف بر سام مشهورترین جاویدانانست. در این بندها  
 چنین آمده است که: سام با کیش مزدیسنا از در خلاف درآمد و در نتیجه  
 يك تن از ترکان بنام «نوهین»<sup>۴</sup> موقعی که او در دشت «پیشانسی» خوابیده  
 بود، تیری بر او انداخت و این ضربت او را بحالت بوشاسب و يك نوع رخوت  
 و سستی که بمرگ شبیه است در افکند و سام تا روز شمار در این حال خواهد

۱- راجع بمنشاء داستان حماسی خانواده گودرز و پسران وی که از روایات مربوط  
 به خاندانهای اشکانی اخذ شده است، رجوع شود به نلد که: حماسه ملی ایران بنده ۸.

۲- *Barazyaršti*

۳- رجوع شود به p.345, 1929, *Nyberg, Le Monde Oriental*

۴- *Ašavazdah*

۵- *Pourudâxštri*

۶- چاپ وسترگارد ص ۶۹؛ چاپ انکلساریا ص ۱۹۷ و ص ۱۹۸.

۷- این نام در هر دو نسخه بندهشن بصور مختلف در آمده و شاید بصورتهای  
 گوناگون دیگر هم خوانده شده باشد.

ماند<sup>۱</sup> و در این هنگام برای سرکوبی «دهاگ»، که «فریتون» (فریدون) او را در روز کار پیشین بدعاوند کوه مجبوس کرده بود و در روزهای واپسین زنجیر خواهد گسست، از خواب گران خود برخواهدخواست.

کِرِ ساسپ از خاندان سام یکی از قهرمانانی است که در یشتها راجع باو بیش از همه سخن رفته است و در همین موارد است که آخرین جنگ فاتحانه با اژی دهاگ بنام کِرِ ساسپ ضبط و حفظ شده و این جنگ یکی از بزرگترین اعمال در آخرین نبرد میان قوای خیر و شر شمرده میشود. از اعمال کِرِ ساسپ هنگام رستاخیز، در ادبیات پهلوی بسیار سخن رفته و در این متون معمولاً نام او بصورت «کِرِ شاسپ» یا «کِرِ شاسپ» و «کِرِ شاسپ» سامان<sup>۲</sup> و یاسام تنها آمده است. بنابراین تردیدی نیست که داستان او بنحوی که در بندهشن ذکر شده مأخوذ از روایت مذهبی است. نفوذ روایت ملی ظاهراً در این مورد آشکار میشود که دشمنی که بر سام ضربت زد و در صورت اصلی داستان ظاهراً از قبیله تورانی بوده، در روایت ملی بعنوان ترك یاد شده است. در دوره خسرو اول پادشاه ساسانی (نوشیروان) ترکان جای هفتالان را گرفته و حکم دشمنان اصلی سرحدات شمالی ایران پیدا کرده بودند و

۱- «وی در میان سرما خفته است و برف بر او میبارد». این عبارت در نسخه

بندهشن ایرانی آمده ولی، مبهم است و عبارت متن در هر دو تحریر بندهشن مغشوش است.



بهین سبب در کتاب خدای نامه ملت ترك غالباً بعنوان معادلی برای اسم داستانی قدیم تورانیان بکار رفته است .

### فصل ۴۴ از نسخهٔ ایرانی بندهشن<sup>۱</sup>

این فصل را جست بمسا کن و قصوری که کیانیان ساخته اند. کلمهٔ کیان در اینجا، چنانکه در بسیاری از موارد دیگر بندهشن دیده میشود ، بمفهوم تمام پادشاهان قدیم از هوشنگ تا ویشناسپ است. این مسا کن عبارتند از کاخ «جم» در کوه البرز، قصر «دهاگ» (ضجاک) در بابل که آنرا «کوریندوشیت»<sup>۲</sup> می نامند، و قلعهٔ «کنگ دز» که سیاوش آنرا بنا کرد ، و قصر زیرزمینی فراسیاب، و رجمکرد در پارس و دو قصر که دهاک، یکی در «بمبران» (بامختصر اصلاحی این کلمه را میتوان حمیران قرائت کرد) که همان ها ماوران فردوسی است<sup>۳</sup> ، و دیگری در سرزمین هندوان . در این باره بعد ازین نیز سخن خواهیم گفت .

۱- چاپ انکلساریا ص ۲۰۹-۲۱۱ .

۲- *Kurind dušit* این اسم معادل است با کورینت دوزیت *Koirinta*

*dugita* در بشت ۱۵ بند ۱۹ . و رجوع شود به : هرتسفلد ، باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۹ بعد .

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ بمبران رجوع شود بنحقیق مترجم این سطور در کتاب حماسه سرایی در ایران چاپ دوم ص ۵۰۶-۵۰۸ .

فصل ۳۳ از نسخه ایرانی بندهشن<sup>۱</sup>

این فصل داستان گزندهایست که در هر هزاره بایران شهر رسید<sup>۲</sup> و اولین قسمت آن که تابدوره زرتشت پیغامبر ختم میشود، بوسیله دارمستر ترجمه شده است و در حقیقت تلخیصی از تاریخ ایرانیان از آغاز جهان تا دوره تسلط عربست و بعد از آن مجملی از وضع آینده بنا بر پیشگوییهای زرتشتیان ذکر شده است. وقایع نخستین هزاره با حمله اهریمن بر گیومرت و کاوا یوک دات و زندگانی مشیگ و مشیانگ شروع میشود و آنچه درباره این موضوعات در فصول مقدم آمده در اینجا تلخیص شده است. هوشنگ و تخمورپ دیوان را بقتل رساندند. بیم (جم) بدست دیوان اراه شد. در هزاره دوم اژیدهاگ هزار سال بظلم و جبر پادشاهی راند و آنگاه بدست فریدون در بند افتاد، در هزاره سوم فریدون کشور خود را بین سه پسر بخش کرد و بر اثر این واقعه جواثرین آنان ایرج بدست دو برادر دیگر بقتل رسید و منوش چهار انتقام او را گرفت. فراسیاب منوشچهر را به «پتشخوارگر» عقب نشاند و دو پسر او فرش و نوذر<sup>۳</sup> را بقتل رساند، و بازیک بار دیگر بایران شهر را

۱- چاپ انکلساریا ص ۲۱۱-۲۲۰

۲- رجوع شود به زنداوستا ج ۲ ص ۳۹۸ پیعد .

۳- فرش نوذر منوشچهر بی اوزد *Frashē Manuščehr bē ōzad* (ص ۱۰۲۱۲)

دارمستر آنرا چنین ترجمه کرده است « فرش نوذر پسر منوشچهر را کشت، لیکن این مورد را باید چنین گزارش کرد: « او فرش [ و ] نوذر پسران منوشچهر را بکشت، زیرا فرش و دورسرو *Dūrasrav* برادران نوذر بوده اند ( بندهشن نسخه هندی فصل بقیه در حاشیه صفحه بعد

نیت کرد و باران از آن بازداشت و چون اوزو بیادشاهی رسید باران بایران شهر  
 یزید و فراسیاب را بعقب راند ، لیکن باز او مهاجمات خویش را آغاز کرد .  
 بعد ازین وقایع کی کواز بسلطنت برگزیده شد ، در دوره سلطنت کی اوس  
 دیوان نیرومند شدند ، اوشنر بقتل رسید ، کی اوس بر آسمانها رفت ، لیکن  
 بزمین افتاد و خور ( فر ) را از کف داد . لشکر کشی بیحاصل کی اوس به  
 بمران ( حمیران ) به گرفتار شدن او و پهلوانانی که باوی بودند منجر  
 گردید . زنگیاب تازی ، که زهر در نگاه خود داشت ، بر ایران تاختن آورد  
 و بدست فراسیاب که ایرانیان او را بمدد کاری خوانده بودند کشته شد  
 ولیکن فراسیاب بار دیگر ایرانشهر را ویران کرد تا آنکه دستخجم<sup>۱</sup>  
 کی اوس را از بند هاماوران نجات داد و فراسیاب را بترکستان بازپس راند .  
 بخیانت سوتا پیک زن کی اوس سیاوش پسر کی اوس ناگزیر شد که بفراسیاب  
 در ترکستان پناه برد . وی در آنجا بعد از آنکه دختر فراسیاب را بزنی کرده

از حاشیه صفحه پیشین

۳۱ بند ۱۳ . بنا بر روایت ذات سپرم فصل ۱۳ بند ۶ فرش ( فریش ) نواده دوسرو پسر  
 منوشچهر است . نام فرش را ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه بدین نحو آورده است :  
 فرش پسر دوسرو پسر منوشچهر . لیکن ابن اسامی در متن کتاب غلط استنساخی دارد .  
 و مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۰ نیز چنین آورده : فرسن پسر ایرج پسر منوشچهر .  
 و نیز رجوع شود به نامه های ایرانی ، یوستی ، ص ۱۰۴

بود، کشته شد. از دختر فراسیاب تورانی کیخسرو بزاد. چندی بعد کیخسرو فراسیاب را بکین پدر بکشت، و پس از باز گذاشتن پادشاهی به لهراسیاب خود در کنگ دز معتکف شد.

در سی‌امین سال پادشاهی وشتاسپ چهارمین هزاره آغاز شد و زرنشت دین او هر مزد بیاورد، وشتاسپ با ارجاسپ جنگید<sup>۱</sup>، بعد از پادشاهی و همن پسر سپندیات (= سپنتودات) دختر او همای بر تخت پادشاهی نشست. در عهد دارای‌دارایان الکسندر قیصر بر ایران تاخت و دارای را بکشت و خاندان شاهی ایران شهر را برافکند. از این پس سلطنت در دست کنگ خوتایان<sup>۲</sup> افتاد. دیرگاهی پس ازین اردشیر پایکان ظهور کرد، کنگ خوتایان را برانداخت و کشور را آیین داد، و مزدیسنا را رونق بخشید. در دوره کودکی شاهپور پسر هر مزد (شاپور دوم) تازیان بایران تاختند و شاهپور پس از آنکه بزرگ شد آنانرا بشکست و فراری کرد. در عهد پیروز پسر یزدگرد (دوم) خشکسالی در ایران پدید آمد که شش سال بکشید. خوشنواز<sup>۳</sup> پادشاه هقتالان<sup>۴</sup> پیروز را بکشت. پس از وکواذ که آتش (مقدس) را به هقتالان

۱- در اینجا قسمتی که دارمستر آنرا ترجمه کرده است پایان می‌یابد.

۲- «کنگ خوتای» را مورخان عربی زبان «ملوک الطوائف» معنی کرده‌اند و

در اینجا بهمین مفهوم بکار رفته است. Xšunváz - ۳

۴- رجوع شود به: نلدکه تاریخ ایرانیان و تازیان (طبری) ص ۱۲۳ یادداشت

گروگان داده بود بر تخت نشست<sup>۱</sup>. در عهد او مزدك پسر بامداد ظهور کرد<sup>۲</sup> که اشتراك مردم را در زن و مال مباح دانسته بود. وی کواذ را فریفت لیکن چون «خسرو انوشک رووان» بزرگ شد، مزدك را کشت و کیش مزدیسنا را مستقر ساخت و سپس ترکان را منهزم کرد. چون بیست سال از سلطنت یزد گرد [سوم] گذشت تازیان بر ایران تاختند و یزد گرد که برای بدست آوردن كمك بخراسان و ترکستان گریخته بود، کشته شد. پسر او بدیار هندوان شتافت و در آنجا سپاهی گرد آورد لیکن سپاه او پراکنده شد. چیرگی تازیان آیین های کهن و کیش مزدیسنا را تباه کرد و پس از خلقت عالم این بزرگترین بلایی بود که بر ایران زمین زوی آورد. در عهد آینده هنگامی که رومیان بر ایران شهر یکسال چیره شوند، کی وهرامورچاوند پهلوان، فرمانروایی ایرانیان و مزدیسنا را تجدید خواهد کرد<sup>۳</sup> و آنگاه پیشوون از کنگ دز بیرون خواهد آمد تارستاخیر را اداره کند. پس ازین پنجمین هزاره، هزاره اوشیدر آغاز خواهد شد، و در ششمین هزاره پس از

۱- کواذ نهاد کی آتش پ گروان ا هیفتلان بود :

*Kavādh nihād hē ātaš pa garvān ō Haiyaftlān burd*

(م ۱، ۲۱۵، ۸-۹). قباد خود در دربارهفتلان بگروگان بود. رجوع شود بهنلد که، طبری، م ۱۳۳ یادداشت ۶.

۲- بجای مزدك (Mazdak) در اینجا مانند و همن یشت فصل ۲ بند ۲۱،

مزدك، آمده لیکن در فصل ۱ بند ۱۰ ترکیب «داز مزد کیه» یعنی قانون (آیین) مزد کی استعمال شده است.

۳- رجوع شود به مقاله مارکوارت در کتاب یادنامه مودی م ۷۵۸ ببعد.

ظهور اوشیدر ماه وسوشیانس عالم بنهایت خواهد رسید .

محتاج بگفتن نیست که مؤلف بندهشن همه این تفصیل را در اوستای دوره ساسانی و تفاسیر آنها نیافته است بلکه قسمتی از آن، خاصه تاریخ ساسانیان و غلبه مسلمین ، مأخوذ بوده است از ترجمه های عربی «خوتای نامک» . در بندهشن اسامی بسیاری از کسان را که جزو اعلام روایات ملی بوده اند مشاهده می کنیم مانند رستخم یا رستخمگ و سوتاپگ (سودابه) که یکبار هم نام او بصورت سوتاپک و بار دیگر سوتاپیه آمده و این صورتهای گوناگون نتیجه تأثیر رسم الخط عربی و فارسی است. این نکته هم قابل ذکر است که نام «تخمورپ» در این کتاب تخمورت ( = طهمورث در عربی و فارسی) و نام «فراسیاب» یکبار ( ص ۲۱۱ ، ۱۴۰ ) افراسیاب (افراسیاب در عربی و فارسی) نوشته شده است . مطالب و حوادث مربوط بشصین هزاره عالم را مؤلف بندهشن از منابع عربی که روایات آنها منتهی بخداینامه میشده است ، برداشته و توضیحاتی از میان روایات دینی بر آنها افزوده است و از آنجمله است داستان اوشنرو زنگیاب که ناآنجا که اطلاع دارم در منابع عربی و فارسی موجود دیده نمیشود . موضوع قابل ذکر دیگر آنکه مؤلف بندهشن نام هفتالان را بصورت هیفتالان<sup>۲</sup> در آورده است . این اسم بدو صورت که اندکی با یکدیگر مغایرت دارند ذکر شده

ست اما در هر دو بار با «ف» ( یا «پ» )، و بنابراین صورت اصلی تری از هیطل که در کتب عربی می‌یابیم در آن وجود دارد.<sup>۱</sup>

فصل ۴۰ بندهشن ( نسخه هندی ) = ۴۴ از نسخه ایرانی<sup>۲</sup>:

در این فصل وقایع ششمین هزاره مربوط به هوشیدر ماه و سوشیانس بتفصیل آمده است. بنابراین دنباله و ذیل فصل مقدم ( یعنی فصل ۳۳ از نسخه ایرانی ) است و نیز معلوم میدارد نسخه هندی بندهشن که فصل ۳۳ بندهشن ایرانی از آن حذف گردیده اختصاری از نسخه اصلی است. موضوع این فصل کاملاً مأخوذ است از روایات دینی.

فصل ۴۱ نسخه هندی بندهشن، معادل نخستین قسمت از

فصل ۴۵ بندهشن ایرانی<sup>۳</sup>:

موضوع این فصل ذکر انساب کیان<sup>۴</sup> یعنی شاهان ایران قدیم و از آنجمله ساسانیان است که نژادشان پیشدادیان و کیان، بمعنی اخس، می‌کشد. از نسخه هندی بندهشن نصف دوم این فصل اقتاده است لیکن وِست در ترجمه خود آن قسمت را از نسخه ایرانی بندهشن نقل کرده و بندهای ۱۶ الی ۴۱ را بدین طریق فراهم آورده است. ظاهراً ترجمه این فصل بتمامی و بدون تصرف از نسخه اصلی بندهشن صورت گرفته و مأخذ اصلی

۱ - رجوع شود به مارکوارت، ایران شهر ص ۵۹

۲ - ترجمه وسترگارد ص ۱۰۷۰. ۱۲ - انکلساریا ص ۱۰۲۲۸. ۵

۳ - ترجمه وسترگارد ص ۱۰۷۷. ۳ : انکلساریا ص ۱۰۲۲۸. ۵

۴ - جمع «کی» بمعنی شاه، رجوع شود به حماسه سرایی در ایران تألیف

مترجم این سطور چاپ دوم ص ۴۹۱-۴۹۳

آن چهار داد نسك بوده است. این حدس را میتوان با مطالعه خلاصه چهار داد نسك که در کتاب هشتم ازدینکرت بندهای ۱-۱۷ آمده است تأیید کرد. در این قسمت از کتاب بندهشن روایت ساسانی را که بدون شك مبنی بر تفاسیر بوده است، ملاحظه میکنیم. این قسمت فقط در نسخه ایرانی بندهشن دیده میشود<sup>۱</sup>. کرشاسپ که در کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۲ ازدینکرت بین کی کوانو کی اوس ذکر شده<sup>۲</sup> در بندهشن میان کیخسرو و کی لهراسپ آمده است. مفسران اوستا از لحاظ تعیین محل این پهلوان (کرشاسپ) در فهرستهای تاریخی، بایکدیگر اختلاف داشتند.

علاوه برین چنانکه از منابع عربی و فارسی بر میآید، در کتاب «خوتای نامک» نسب نامه خاندانهای قدیم سلطنتی ایران یعنی خاندان فریدون و منوچهر و افراسیاب و کیانیان، بنحوی که مفسران اوستا ذکر کرده بودند، آمده بود.

بهر حال در این فصل بندهشن بعضی مطالب قابل بحث موجود است. آنچه در بندهای ۱-۱۷ از فصل ۱۳ از کتاب هشتم دینکرت تلخیص شده، منطبق است بر بندهای ۱-۳۹ از کتاب بندهشن که در نسخه ایرانی فقط

۱- از فهرست نیاکان ساسانیان (چاپ انکلساریا، ص ۱۰۲۳۲، ۱۰-۱۲)  
 محققاً چند اسم ساقط شده است و برای اثبات این مدعا میتوان آنرا با دومین نسب نامه مذکور در تاریخ طبری ص ۸۱۳ (نلد که: تاریخ ایرانیان و تازیان ص ۲) مقایسه کرد.

۲- چنانکه در مینوگ خرد فصل ۲۷ بند ۴۹ بیعدهمی بینیم.



۲- زیرا سام درواستا نام خانوادگی کرماسپ است. رجوع شود بکتاب حماسه

سرایی درایران تألیف مترجم این اوراق ص ۵۵۷-۵۶۰.

و ذکر اخلاف سام در مورد جدا گانه‌یی بعد از ذکر مادر کی آییوه و اوزو  
این تصور را پیش می‌آورد که قسمت مذکور از مأخذ دیگری اخذ شده است.

در بندهای ۳۶ - ۴۰ چنین آمده است که سام شش جفت فرزند

داشت و از هر جفت یکی نرو دیگری ماده و هر دو را يك نام بوده است<sup>۱</sup>

و از معانی نسبة مبهم چنین بر می‌آید که نام این شش جفت دمنگ (یا: یمنگ<sup>۲</sup>)

خسرو، مرگندگ (یا مهر گندگ<sup>۳</sup>) اپرنگ، سپرنگ و دستان. از جفت

دستان آنکه نر بود از هر شش پسر دیگر مشهور تر بوده است. هر يك

از این شش پسر حکومت یکی از ولایات سام را داشت که مرکز آنها در

ایران شرقی واقع بود و کشور اوتاری و پدشخوار گر (پتسخوار گر =

تبرستان) نیز امتداد می‌یافته است. حکومت سگان سی (سیستان)

بر عهده دستان نهاده شد.

از بند ۴۱ چنین بر می‌آید که رتستخم و اوزوارگ پسران دستان

بوده‌اند، چون دستان و دو پسر او روتستخم و اوزوارگ (رتسم و زواره

در روایت فردوسی) مربوط بروایت ملی بوده‌اند، بنابراین میتوان تصور

کرد که تمام قسمتی که فعلاً مورد بحث است مستند بر منابعی است

۱ - این وضع خاص بدون شك متضمن این معنی است که هر جفت خواهر و

برادر بقانون «خوتوگ دس» که نزد زرتشتیان از امور مورد تحسین و مشوب محسوب  
می‌شده، زن و شوهر بوده‌اند.

۲ - رجوع شود به هرتسفلد، باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۰۸.

۳ - هرتسفلد همان مأخذ: مهریوندك با مهرانیک

که حاوی روایات ملی بود. البته مآخذ موجود عربی و فارسی حاوی اسامی فرزندان دیگر سام (غیر ازدستان یعنی زال) هستند لیکن بعضی از کتب پهلوی درست بود که اکنون فقط عنوان آنها معلومست و در آنها داستانهای مربوط بخاندان سام ذکر شده بود.<sup>۱</sup>

اگرچه مسلم نیست که بندهای ۳۱ - ۳۵، در باره مادر کی اپیوه و اوزو، از چهار داد نسك گرفته نشده باشد، ولی اصل آنها بدون تردید از تفاسیر اوستا گرفته شده زیرا در شجره نسب فرانگ<sup>۲</sup> مادر کی اپیوه، و در داستانهایی که راجع بسر گذشت این زن و پسر اوزو کر شده است، آثاری از روایت مذهبی مکتوم است. در این باره بعد از این باز بحث خواهیم کرد. وست چنانکه باید توضیحات مربوط بسلسله نسب فرانگ را فهمیده است.<sup>۳</sup> بدیهی است نسلهایی که میان فرانگ و منوشچهر فاصله شده اند عبارتند از همان نسل اولیه از شجره نسب<sup>۴</sup> آن در پند مهر سپندان<sup>۵</sup>. من اسامی مذکور را بنحویذیل قرائت می کنم: «وهیجرو» پسر «فرشت» پسر «گا گوخش» پسر «فرا» پسر «رچن» پسر «دورسرو» پسر منوشچهر. شجره نسب فرانگ نیز چنین است: فرانگ دختر «وهیجر گا» پسر «فراشتا» پسر «اوروز کی»

۱ - رجوع شود به فصل مربوط به «کیانیان در روایت ملی» و نیز به باستانشناسی

ایران تألیف هرنفلد ج ۱ ص ۱۰۸

Frânag - ۲

۳ - انکلساریا ص ۲۳۲. بند ۳۱ در چاپ وست.

۴ - انکلساریا ص ۲۳۷. فصل ۳۳ بند ۳ از چاپ وست.

پسر « فرایاذ » پسر « راگ » پسر « دوراسرو » پسر منوشچهر . « وهجر گاه » و « وهجرو » هر دو صورت های محرفی از ونگ هوجرو ( = جرونگهو )  
 یشت ۱۳ بند ۱۱۳ ) « فراشتا » یا « فراشت » پدر وهجر گاه ( و پسر گی اورواخش  
 = اورواخش گی ؟ ) رامیتوان همان « فراینزت » پدر « جرونگهو » مذکور در

یشت ۱۳ دانست. از این اشاره معلوم میشود که یشت ۱۳ چه برای اصلاح نسب نامه ها و چه برای تجدید افراد شجره انساب اساطیری ، مأخذ پایان ناپذیری برای علمای انساب زرتشتی بوده است.

### فصل ۴۴ از نسخه هندی بندهشن = ۴۶ از نسخه ایرانی:

راجع با آخرین فصل هر دو نسخه بندهشن که مربوطست بسنین تاریخ قدیم ایران بروایت مورخان عربی زبان، قبلاً سخن گفته ایم. بنظر میرسد این فصل در حکم ضمیمه یی برای فصل ۳۳ از نسخه ایرانی بندهشن باشد. در این فصل عدد سنوات تمام سلطنت ها در هزاره های سه گانه اول تاریخ، باضافه سالهایی از چهارمین هزاره که مقدم بر غلبه تازیان است ذکر شده. نتیجه تحقیقات ما آنست که اطلاعات مربوط بانساب و سنین و تفصیل تاریخ داستانی قدیم ایران که از بندهشن بدست می آید، از منابع مختلف استفاده شده است. مؤلف بندهشن علاوه بر ترجمه پهلوی و تفاسیر چهار داند نیک

۱ - Vanghu jarô

۲ - jarôvanghu

۳ - تحریفات دیگری که در اسامی فوق شده بدین نحو است: ویتی ریسا Vitirisa ( رجوع شود بکلمه « ویتی ریسا » در: کتاب نامه های ایرانی تألیف یوستی ) بیدرما ، ید ریسا در طبری ، و همچنین و کتر گا Voktargâ در بندهایی از فصل مورد بحث بندهشن که دنبال سلسله نسب فرانگ ذکر شده است .

۴ - Frâ yazenta

و شاید کتب دیگری که مبتنی بر روایت مذهبی بوده است، از ترجمه‌ها و یا تهذیب‌های عربی خدای نامه نیز استفاده کرده است. کتاب بندهشن برعکس سایر کتب پهلوی قدیم که حاوی روایت صرف مذهبی هستند، روایت دینی را در حال اختلاط با موضوعاتی که منشاء آنها روایت ملی دوره ساسانی است، و از منابع اسلامی اقتباس شده است، مذکور می‌دارد.



## گیانیان بنا بر روایت دینی

در ادبیات دینی پهلوی غالباً بشاهان سلسلهٔ کیان اشاره شده است. در این موارد بموضوعاتی باز میخوریم که از وجود آنها در یشتها اطلاع داریم و همچنین مطالبی می یابیم که اصل آنها از نسکهای مفقود اوستا و تفاسیر آنها بوده است. اکنون شجرهٔ نسب کیانیان را بنحوی که در نسخهٔ ایرانی بندهشن آمده نقل می کنیم (صفحهٔ مقابل رجوع شود)<sup>۱</sup>

**کی کواذ (کوی کوات)** در چهار داد نسک<sup>۲</sup> بعنوان یکی از اخلاف منوشچهر مذکور افتاده و مؤسس خاندان کیانی و شاه ایران دانسته شده است. در ادبیات پهلوی دربارهٔ او اشارات مختصری می یابیم که از مجموع آنها چنین بر می آید که: وی نخستین پادشاه کیانی (بمعنی اخس کلمه) و پادشاهی نیک و مردی نیکو خصال بود و سلطنت او مایهٔ رفاه و سعادت خلق بوده است. از ماخذ پهلوی راجع بنیاکان کیقباد اطلاعی بدست نمی آید ولی از یک افسانه که در نسخهٔ ایرانی بندهشن ذکر شده<sup>۳</sup> چنین بر می آید که او را «او زو» آخرین پادشاه سلسلهٔ پیشدادی بفرزندى پذیرفته بود. این داستان بیشتر مبتنی است بر وجه تسمیهٔ کیقباد و بدبختانه چند کلمهٔ بسیار مهم در این قسمت نامفهوم است بنحوی که حل معمارا دشواری کند. ترجمهٔ آن قسمت

۱- چون گنجائیدن شجرهٔ مذکور در این صفحه ممکن نبود، در صفحهٔ مقابل درج شده است.

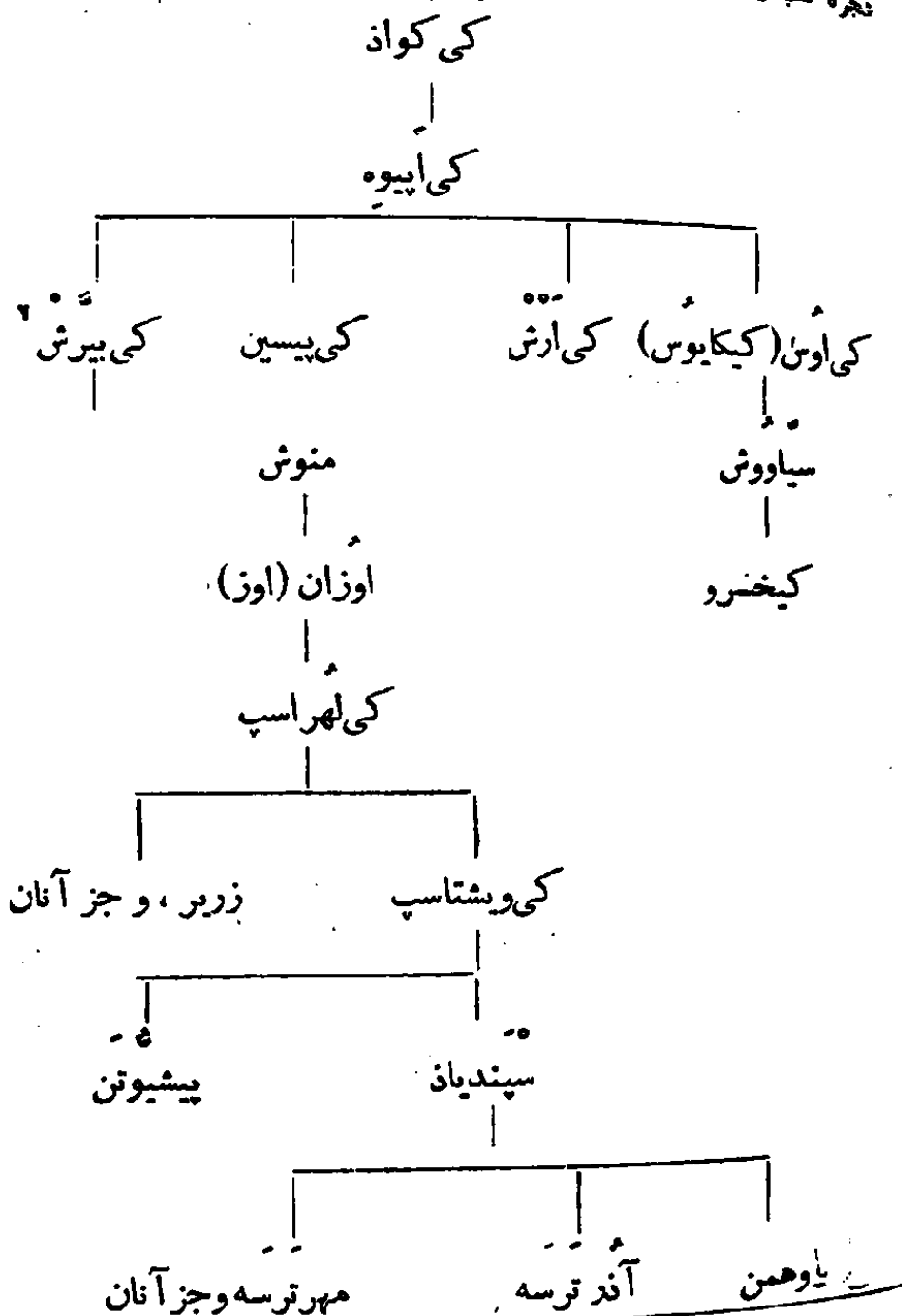
۲ - دینکرت کتاب ۱۸ فصل ۱۳ بند ۱۲

۳ - دینکرت کتاب هفتم فصل اول بند ۳۳؛ داستان دینبگ فصل ۳۷ بند ۳۵:

مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۴۵ - ۴۸

۴ - انکلسار ما ص ۲۳۱ - ۲۳۲؛ وست فصل ۳۱ بند ۲۴

نجره لب کیانیان بنحوی که در نسخه ایرانی بندهشن آمده است<sup>۱</sup> (مربوط بصفحه مقابل) :



۱ - انکلساریا ص ۲۳۲ ؛ وست فصل ۳۱ بندهای ۲۵ - ۲۹

۲ - در ترتیب اسامی این برادران از یشتها ( یشت ۱۳ بند ۲۳۲ و یشت ۱۹ بند ۷۱ ) استفاده کرده‌ام . در بندهشن این اسامی بنحو ذیل تنظیم یافته‌است : کی ارش ، کی پیرش ، کی پیسین ، کی اوس .

چنین است: «کواز کود کی اندر کسپوژی<sup>۱</sup> بود که آنرا بآب رودخانه افکنده بودند و در کوازگان<sup>۲</sup> خود از سرما می لرزید (؟)، اوزو او را دید و او را بفرزندی [در خاندان خود] پذیرفت، فرزند خواند، و کواز نام نهاد. نکته اساسی این افسانه یافتن بچه سرراهی است که آنرا از ایام خیلی قدیم (سارگن اول در حدود ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) بامراء<sup>۳</sup> مشهوری که مؤسس ممالک یا سلسله‌هایی بودند، نسبت داده‌اند.

مجموع آنچه از روایت دینی راجع به کواز (قباد) بر می‌آید همین است که نوشته‌ایم.<sup>۴</sup>

### کی‌آپیوه (کوی‌ائی‌پی‌وهو) اسم این کی بندرت در کتب پهلوی آمده

۱ - قنذاق؟ ۲ - معنی این کلمه «کوازگان» معلوم نیست

۳ - این داستانها بدو صورت مختلف در آمده‌است: نخست قرار دادن طفل بر روی آب (چنانکه در داستان موسی می‌بینیم). دوم فرار دادن طفل بر سر راه (زمین) و شیر دادن حیوانی باو (مانند رومولوس Rómulus و زموس Rémus)

۴ - قابل توجه است که دینکرت (کتاب هفتم فصل اول بند ۳۴) در خلاصه تاریخ داستانی پختسرو Pxtsrov نواده تاز پادشاه عرب را بعد از کیقباد قرار داده است. این شخص داستانی بی‌شک همان پختسرو نواده تاز است که بنا بر نقل کتاب هشتم دینکرت (فصل ۱۳ بند ۹) پدرزن سه پسر فریدون بوده و همانست که فردوسی در شاهنامه او را «سرو» گفته است. و میتوان در این باره رجوع کرد به عبارت وندیداد پهلوی فصل ۲۰ بند ۴: ثروتمند و نیرومند چون پختسرو. هر تسفلد (یادداشت صفحه ۱۴۸ مجلد اول از باستانشناسی ایران) پختسرو یا پختسرو Patxusrav را همان بوخت نرسبه (بوخت النصر) یعنی نبوکدنسر میدانند. و رجوع شود به یادداشت شماره ۲ از ص ۴۲ از کتاب ایران‌شهر تألیف مارکو آرت و یادنامه مودی ص ۱۶۰ پیعد.



نست. در نسخهٔ ایرانی بندهشن راجع با و افسانهٔ خاصی نقل شده که تفصیل آن با مشکلاتی همراه<sup>۱</sup> و موضوع آن چنین است: مادر کی اییوه فرانگ نام داشت<sup>۲</sup> فر فریدن در ریشهٔ نیی پنهان شده بود که در دریاچهٔ وورو کش بسته بود «وهجر گا»<sup>۳</sup> پدر فرانگ بنیرنگ و جادوی ماده گاوی پدید آورده بود که آنرا بدین محل آورد. سه سال آبی را که از فی بر میآمد می کشید و بدین گاومی داد بنحوی که فرو وارد جسم گاو شد. سپس شیر گاو را دوشید و به پسر خود داد. و با اینحال فر برخلاف آنچه اومی اندیشید در پیکر هیچیک از این سه فرزند راه نجست<sup>۴</sup> بلکه بجسم فرانگ در آمد. «وهجر گا» چون از این حال خبر یافت کوشید تا با دختر خویش در آمیزد<sup>۵</sup> لیکن فرانگ از و گریخت و نذر کرد که نخستین پسر خود را به «اوشبام»<sup>۶</sup> دهد. ایشام او را از چنگ پدرهای بی بخشید و فرانگ نیز نخستین پسر و فرزند خود را بدوداد واو کی اییوه بود. عبارت این افسانه اندکی مبهم است و معلوم نیست که کی اییوه فرزند «وهجر گا» است یا اوشبام، و بهر حال بین این افسانه و

۱ - انکلساریا ص ۲۳۲ - ۲۳۳: وست فصل ۳۱ بندهای ۳۱ - ۳۴

۲ - دربارهٔ نسب نامهٔ فرانگ رجوع شود به مبن کتاب ص ۱۰۳ - ۱۰۴

۳ - و هجر گا یا وهجرو: در این مورد اسم مذکور و کتر گام آمده است

۴ - در این مورد چند کلمه مبهم ذکر شده است.

۵ - محققاً این عمل را بامید داراشدن پسر از و میگرد که فر بد و انتقال می یافت

۶ - Usbām این اسم تحریفی است که در پهلوی از اسم اوسی نمه Usinamah

نومر فرنی Frēni شده است (بشت ۱۳ بند ۱۴۰)

شجرهٔ نسبى که در بندهشن آمده و قبلاً ذکر شده است اختلاف وجود دارد زیرا در آن شجره کی ایوه فرزند کی کواز (کیقباد) است. در هیچ مورد دیگر از ادبیات پهلوی بین کی ایوه و او شام رابطه یی موجود نیست و من تصور میکنم که شباهت اسم فرانگ با «فرنی» زن اوسى نمه باعث شده است که اوسى نمه (او شام) جای او خشیت نمه<sup>۱</sup> (پهلوی: اوشیذر بام) نجات بخش مشهور دورهٔ آخر الزمان<sup>۲</sup> را بگیرد و در نتیجه پیروی از صورت اصلی داستان فرانگ در حال فرار از پدر خود، کی ایوه پسر خویش و کی کواز را بخدمت «اوشیذر بام» بگمارد و این خود بایک مورد از سوتگر نسک<sup>۳</sup> که کی ایوه را یکی از جاویدانان شمرده است که در رستاخیز جهانی دورهٔ آخر الزمان شرکت خواهد کرد، مطابقت دارد.<sup>۴</sup> از کتاب هفتم دینکرت فصل اول بند ۳۵ دربارهٔ کی ارش (کوی ارشن) و برادران او یعنی اخلاف کی کواز چنین بر میآید که همهٔ آنان نیز و مندوپر هیزگار و صاحب معجزات بوده اند. از این قسمت بیعد که خود خلاصه یی از بند

## Uxšyat- nāmah - ۱

## ۲ - نامهای ایرانی ، ص ۳۳۶

۳ - دینکرت کتاب نهم فصل ۲۳ بند ۲ (کتاب نهم فصل ۲۲ از چاپ پشتون سنجانا)

۴ - از فصل ۴۸ بند ۳۳ از دانستان دینیک (وست ، متون پهلوی ، ج ۲ ص

۱۷۱) ظاهراً چنین بر میآید که فرانگ مادر کی کواز بود لیکن باید قرائتی را که در متن

منحصری یافته میشود تبعیت کرد که از آن چنین بر میآید که فرانگ از او (یعنی از تزدیدر خود

وتی ریساهجرگا) بنزد کی کوات آمد و در حالی که از پیش پدر خود گرفته بود

بکی کوات پناه برد (و از او کی ایوه را بزاد) .

هفتاد و دوم از یشت نوزدهم است، راجع به کی ارش و کی میرش (کوی میرشن) و کی پیسین (کوی پیسینه) اطلاعاتی بدست نمی آوریم. بر عکس از کتب پهلوی درباره کی اوس (کوی اوسن) اطلاعاتی بدست می آید که در یشتها دیده نمیشود. از میان نسکهای اوستای عهد ساسانی سوتگر نِسک مخصوصاً در باره این پادشاه حاوی اطلاعاتی بوده است.<sup>۱</sup>

**کی اوس (کوی اوسن):** بنا بر بند ۳۵ از فصل اول از کتاب هفتم دینکرت که ذکر آن گذشته است کی اوس از برادران دیگر بسال بزرگتر بود و این قول با ترتیب اسم این چهار برادر در یشتها سازگار است. بنا بر نقل دینکرت<sup>۲</sup> کی اوس (کیکاس) بر هفت کشور پادشاهی یافت در صورتیکه سلف او کی کواز و خلف او کی خسرو تنها پادشاه ایران خوانده شدند. این اشاره مسلماً اثریست از تصریح یشت پنجم (بندهای ۴۵-۴۷) باینکه کوی اوسن بیالاترین قدرت و تسلط بر تمام کشورها و بر آرمیان و دیوان نائل شده بود. وی بر آرمیان و دیوان پادشاهی میکرد و فرمانهای او زودتر از یک گردش دست<sup>۳</sup> اجرا میشد<sup>۴</sup>

۱ - دینکرت چاپ وست کتاب نهم فصل ۲۲ بند ۴-۱۲، چاپ پشوتن سنجانا کتاب ۹ فصل ۲۱ بند ۴-۱۲.

۲ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۳ (چاپ پشوتن سنجانا کتاب ۸ فصل ۱۲ بند ۱۳) مأخوذ از چهار داد نِسک؛ و کتاب نهم دینکرت فصل ۲۲ بند ۴ (کتاب نهم فصل ۲۱ بند ۴ از چاپ پشوتن سنجانا) مأخوذ از سوتگر نِسک.

۳ - یعنی مدت اندک، لحظه، چشم بهم زدن

۴ - دینکرت کتاب نهم فصل ۲۲ بند ۴ (کتاب نهم فصل ۲۱ بند ۴ چاپ پشوتن سنجانا)

و او بسیار مشهور و مغمور بافتخارات گردید<sup>۱</sup>.

بنا بر روایت سوتگر نِسک کی اوس در میانه کوه البرز هفت کاخ بر آورد  
که یکی از زر و دو کاخ از سیم و دو کاخ از پولاد و دو کاخ از بلور بود و  
از همین دژ بود که دیوان مازندران را بیند افکنده و از ویران کردن جهان  
باز داشته بود. این هفت کاخ را صفتی جادوانه بود چنانکه هر کس که  
پیری او را ضعیف و فرتوت میکرد و مرگ خود را نزدیک میدید، اگر او را  
بسرعت از گرد حصار آن قصور عبور میدادند، نیروهای حیاتی خود را باز  
می یافت<sup>۲</sup> چنانکه بگردار جوانی پانزده ساله میشد. کی اوس فرمان داده بود  
که هیچکس را از دروازه های این قصر دور نسازند<sup>۳</sup>. این شرح در آن فصل  
از نسخه ایرانی بندهشن که راجع بقصور و مساکن شاهان کیانی است،  
نیز دیده میشود. در اینجا<sup>۴</sup> چنین آمده است که مسکن کی اوس<sup>۵</sup> مرکب  
بود از يك خانه زرین که کی اوس خود در آن سکونت داشت؛ و دو خانه  
بلورین که آخورهای اسبان وی بود، و دو خانه پولادین که خاص گلهای  
او بود<sup>۶</sup> و هر چه از آن می چشیدند و همه چشمه ها آدمی را جاویدان می کردند

۱ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۵ (کتاب هفتم مقدمه بند ۳۵ چاپ پشون سنجانا)

۲ - نیز پیرامون هان مان وازینیتن *têz pêrâmôn ê hân mân vâzênîtan*

۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۴ (۹، ۲۱، ۴ پشون)

۴ - انکلساریا ص ۲۱۰

۵ - بر فراز کوه البرز، ص ۲۰۹

۶ - «دو خانه سیمین» بر اثر خطای ناسخ از قلم اقتادماست.

اگر کسی از سالمندی ناتوان شده بود، یعنی اگر پیری فرتوت، از این در درون می‌رفت از در دیگر چون جوانی پاترده ساله بیرون می‌آمد و او بدینگونه بر مرگ ظفر یافت.<sup>۱</sup> اصل عبارت پهلوی چنین است:

«اوش هرو میزک اُخانیگ انوشگ اگر از- اش ترید کی زرمان ترونیذ<sup>۲</sup> کوك زرمان مِرت پ این در اندر شوذ اپورناک ۱۵ سالگ پ هان در بیرون آید امر گیه از بی‌زد»

از تفسیر پهلوی و ندیدادفر گرد دوم چنین درمی‌یابیم<sup>۳</sup> که یمو کی اوس و هردو جاویدان خلق شده بودند لیکن بر اثر گناهان خود فنا پذیر شدند و مینوگ خرت که همین مطلب را یکبار دیگر ذکر کرده<sup>۴</sup> بر دو تن مذکور یکی دیگر را که یاد کردن او در این مورد خالی از تعجب نیست، اضافه نمود و او فریدون است، بدین نحو: «اهرمزد یم و فریتون و کی اوس را اصلاً جاویدان خلق کرده بود لیکن اهریمن آنان را از این حال بگردانید» (یعنی آنان را از جاویدانی بفنا پذیری تغییر حال داد). در باره اینکه این تغییر وضع در کی اوس چگونه صورت پذیرفته است، سوتگر نسک<sup>۵</sup>

۱- بیان بعضی تفصیلات این شرح را مادیون بیانات آقای تاوادی J. C. Tavadia هتم.

۲- بیان دینکرت نهم فصل ۲۲ بند ۴ چنین است: مرتوم کی زور از زرمان

ترونیذک marðôm kê zôr az zarmân tarvênîdaγ یعنی مردی که زور او را بیری از میان برده باشد

۳- رجوع شود به دارمستتر زنداوستا ج ۳ ص ۳۶

۴- مینوگ خرت فصل ۸ بند ۲۷ - ۲۸

۵- دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۵ - ۶ ( ۹ ، ۲۱ ، ۵ - ۶ پشتون سنجانا )

اطلاعاتی بمامیدهد و آن چنین است که دیوان با یکدیگر برای هلاک  
کی اوس مواضعه کردند، پس خشم ( ائشم ) دیو خون آشام غضب نزد  
کی اوس رفت و روان اورا تباہ کرد. چنانکه دیگر بهفت کشور نیز خرسند  
نبود و باندیشه فرمانروایی بر آسمان و جایگاه امشا سپندان افتاد و با  
اهور مزدا ستیز آغاز کرد. بدینگونه کی اوس، چنانکه پیش از وجم و  
فریدون شده بودند، در خوش خدایی ( خوناییه ) یعنی سلطنت مطلقه  
خود ناسپاسگر شد و این بر اثر اندکی خرد او بود<sup>۱</sup>.

از نمونه های کردارهای جابرانه و نابخردانه اوداستان اوشنرا ذکر  
کرده اند. بروایت دانستان دینیک<sup>۲</sup> این مرد که همه خردمندی بود،  
پسر دختر پائور واجیر یا<sup>۳</sup>ی مزدایرست بود. دردینکرت<sup>۴</sup> چنین آمده است  
که اوشنردر شکم مادر بود که فرجم بدویوست و سخن گفتن آغاز نهاد،  
بسیاری از سخنان شگفت انگیز بمادر گفت و پس از زادن با پاسخ گفتن به  
فراچیه جادوگر و پرستنده دیوان منش بد را مغلوب کرد. بعد ها وزیر  
و رئیس مشاوران کی اوس شد و بر هفت کشور پادشاهی یافت. وی زبانهای

۱ - Aēšma -

۲ - مینو که خرت فصل ۵۷ بند ۲۱

۳ - فصل ۳۸ بند ۳۳

۴ - Pāurvāḥīryā. در بند ۱۳۱ یشت ۱۳ باوشنر اشاره شده و از و صفت  
پوروجیر Pouruḥira یعنی « بسیار خردمند » یاد شده است. از این صفت همچنانکه  
در موارد دیگر دیده میشود، اسم خاص جدیدی ترتیب یافته و نام یکی از اجداد  
اوشنر شده است.

۵ - کتاب هفتم فصل ۱. بند ۳۶-۳۷ ( ۷ ) مقدمه بند ۳۶-۳۷، پشون (

نواحی مجاور (۲ و یمنند گوشنیه<sup>۱</sup>) را پیاموخت چنانکه بر همهٔ ایرانیان<sup>۲</sup> هنگام مباحثات غلبه یافت و ایرانیان را با تعلیمات اخلاقی خویش تربیت کرد<sup>۳</sup> و سر انجام بفرمان کی اوس کشته شد<sup>۴</sup>.

عمل دیگری که نشانه‌یی از منش تباه شدهٔ کی اوس است بتفصیل در دینکرت وزات سپرم<sup>۵</sup> نقل شده و آن چنین است: او هر مزد گاوی آفریده بود که خاصیتی شکفت انگیز داشت. بدین معنی که هر گاه اختلافی در بارهٔ سرحدات ایرانیان و تورانیان پدید می‌آمد این گاو با کوفتن پای خود بر آنجا که مرز بود، اختلاف را از میان می‌برد. کی اوس بر آن شد که این گاو را بکشد و علت او در این کار بنقل زات سپرم چنین بود که میخواست قسمتی از توران را در قلمرو حکومت خود آورد و اگر گاو زنده میماند کاوس نمی‌توانست این تجاوز را جامهٔ حق پیوشاند. لیکن بروایت

۱ - Vimanō - gōvišnēh

۲ - یعنی غیر ایرانیان، آیران یعنی غیر ایران.

۳ - يك رسالهٔ پهلوی منسوب بادشتر بنام «آندرزاشتر داناك» در دست است که سال ۱۹۳۰ اروردا بهار Ervard B. N. Dabhar آنرا در بمبئی بطبع رسانیده است. يك نسخهٔ خطی نیز از آن که جزو نسخ پهلوی دانشگاه کپنهاگ است باطبع گراوری چاپ شده است.

۴ - بندهشن نسخهٔ ایرانی چاپ انکلساریا ص ۲۱۲: «آندر خوتائیه کی اوس اندر مَم هزارگ دیوان ستخمگ بوت هند اوشتر اُزیشن مت» و ترجمه چنین است: در پادشاهی کیکاوس اندر همین هزاره دیوان نیرومند بودند و اوشتر بقتل آمد.

۵ - دینکرت کتاب هفتم فصل ۲ بند ۶۲-۶۶ (۷، فصل ۱، بند ۶۲-۶۶ چاپ پشوتن) - زات سپرم فصل ۱۲ بند ۷-۲۵

دینکرت گناه کشتن و تباہ شدن گاوبر کردن تورانیان بود زیرا دآوری و حکومت این حیوان همواره خلاف آرزوهای آنان بود، پس بجادوی روان کاوس را تباہ کردند و او را با کشتن آن حیوان بر آن داشتند که سود خوش را پایمال کند. خلاصه کلام آنکه کی اوس پهلوانی «سريت» نام که از شش برادر خود خردتر بود<sup>۱</sup> فرمان داد گاورا بکشد. لیکن همینکه سريت بگاو نزدیک شد گاو بزبان آدمیان با او سخن گفتن آغاز کرد که اگر باین گناه مبادرت کنی دچار ملامت و سرزنش وجدان خواهی شد و زرنشت پیغامبر آینده نام ترا بیدی یاد خواهد کرد. سريت بنزد کاوس باز گشت و سخنان گاورا باز گفت، لیکن چون شاه از روی بیخردی در کشتن گاواصرار ورزید، آن پهلوان فرمان او را پذیرفت و گاو را کشت. پایان و نتیجه

۱ - سريت Srit هیئت پهلوی نريت Orita اوستایی است. در یشتها دوتن

بدین نام ذکر شده اند: یکی از آندو نريت از خاندان شام پدر کرشاسپ و دیگری

نريت پسر سایوژدری Sāyuđri است و چون این دومی همعهد و یشتاسپ بود بنا

براین سريت که نام او در این داستان آمده و در عهد کاوس در گذشته ناچار پهلوان نخستین یعنی

نريت ( = اثرط ) پدر کرشاسپ است. اگرچه بنابر متن پهلوی یسنا، های ۹ بند

۳۰ نريت پدر کرشاسپ سومین تن از فرزندان خاندان خود بوده است نه هفتمین آنان، لیکن میتوان

گفت که او را بسبب معنی نريت ( = سومی ) سومین فرزند خاندان دانسته اند و

یا آنکه او در نسب نامه ابتدائی واقعاً سومین فرزند خاندان خود بود و اینکه او را در

روایت مورد بحث ما هفتمین فرزند دانسته اند مبتنی بر روایت دیگری است. موضوع دیگری

که باید یاد آوری کرد آنست که نريت پدر کرشاسپ در شمار نیکان و پاکانی ذکر نشده

است که فروشی های آنان در یشت ۱۳ مورد ستایش قرار گرفته اند و باین وصف آسانی

ممکن بود که مرگ او را در افسانه همراه با گناه بشمرند.



این داستان را تنها در زات سپرم میتوان یافت و آن چنین است . سریت از جنایتی که خود آلت آن شده بود، پشیمان گشت و از کی اوس درخواست تا او را بقتل آورد و بدو گفت که اگر چنین نکند او خود پادشاه را خواهد کشت . پس کی اوس بدو فرمان داد تا بجنگلی رود و گفت که در آنجا بدست جادوی که بهیأت سگی ماده در میآید کشته خواهد شد . سریت بجنگل روی آورد ، چون سگ را دید بر او حمله ور شد و او را بزد ، ناگهان آن سگ ماده بدو سگ افزایش یافت و باهر ضربتی که او بر سگان وارد می آورد عدد سگان دو برابر میشد تا آنکه شماره آنها بهزار رسید و این سگان سریت را خسته و مقتول کردند .

آنگاه کی اوس خود را برای رفتن با آسمان آماده کرد<sup>۱</sup> و بهمراهی دیوان و بدکاران خویشان را برستیخ کوه البرز رسانید و با آنجا رسید که سرحد میان ظلمت و نور آسمانی است و در آنجا فر کیانیان بهیأت علامتی گلین (؟) بر پا شده است . کی اوس يك بار از سپاه خود جدا ماند لیکن دست از اندیشه خود برنداشت و هجوم خود را بر آسمان تجدید کرد . آنگاه اورمزد فر کیانی را ازوباز گرفت و چون چنین کرد سپاهیان کی اوس از بلندی بر زمین افتادند و کی اوس خود بدربای وورو کش گریخت ، هنگام

۱ - ایجاد نظم تاریخی در حوادث مربوط به کی اوس ( قتل اوشتن - قتل گار - هجوم با آسمان ) ممکن نیست . داستانی که بعد از این ذکر خواهیم کرد در کتاب نهم دینکرت فصل ۲۲ بندهای ۷ - ۱۲ ( کتاب نهم ، فصل ۲۱ بند ۷ - ۱۲ چاپ پشتون ) از سونگرسك نقل شده است .

گریز، فروشی کی خسرو که هنوز از مادر تازه بود، از نزدیک در دنبال او قرار گرفت و نیر یوسنگ (نیر یوسنگه) پیک ایزدی، بدنبال کی اوس افتاد و کوشید تا فروشی کی خسرو را از رسیدن بکی اوس بازدارد لیکن آن فروشی فریادی بمثابة فریاد سپاهی که از هزار تن تشکیل شده باشد، بر آورد و گفت: ای نیر یوسنگ! کاوس را مکش زیرا اگر این مرد را بقتل آری یکی از دستوران ویران کننده توران ظهور نمیتواند کرد، زیرا از پشت این مرد سیاوش و از پشت سیاوش من پدید خواهم آمد. من که خسروم، من که از توران او را بیرون میکشم، او را که از همه دلیر تر است، او را که بزرگترین درهم شکننده دلیران و سپاهیانست<sup>۱</sup>، ... یعنی که من دلیران او و سپاهش را درهم شکست و بر سر او فرو خواهم ریخت؛ من آن کسم که پادشاه توران را بجایهای دوردست فراری خواهم کرد. فروشی خسرو با این سخنان قلب نیر یوسنگ را خشنود کرد چنانکه کاوس را بحال خود گذاشت. بعد از این واقعه کاوس فنا پذیر شد<sup>۲</sup>، اگرچه کاوس.

۱ - یعنی افراسیاب طبق روایات دینی میان کاوس و فراسیاب جنگی رخ نداد و بنابر نقل جاماسب نامه در دوره کاوس فقط يك جنگ بزرگ واقع شده و آن جنگ با دیوان البرز کوه بود (بجای: دیوان اُبورز، که در چاپ مودی ص ۹ آمده، باید چنین خواند: دیوان البرز)

۲ - «اوشومند بود»: دست و پشتن آنرا چنین خوانده اند: «هوشومند بود» یعنی «عافل شد». دارمستر (زنداوستا ج ۳ ص ۳۷ بیعد) باین نکته جلب دقت کرده است که آخرین کلمات این داستان بزبان اوستایی در تفسیر پهلوی و ندیداد بقیه در حاشیه صفحه بعد

بآسمان راه جست لیکن نتوانست از چنگ دیو مرگ رهایی یابد.<sup>۱</sup>  
 با توجه باین مقدمات معلوم میشود که آنچه راجع بکوس در کتب  
 پهلوی آمده باستثنای چند اشاره کوتاه که از یشتها استفاده شده، بدون  
 شك معرف تحول و اضافات جدیدی در روایات دینی است. زیرا ماده  
 اصلی سرگذشت این پادشاه که بذکر آن مبادرت کرده ایم، مسلماً تقلیدی  
 از سرگذشت یم (جم) است. این «یم» (یم در اوستا) یک فرد  
 اساطیری هندوایرانی و همانست که تردهندوان یم نامیده میشود. وی اصلاً  
 اولین بشر و اولین فرد فنا پذیر و پادشاه سر زمین مردگان بود. داستان  
 «ور» زیر زمینی یم (وندیداد فرگرد ۲) خود تغییر شکلی از اندیشه  
 اصلی، قلمرو تسلط مردگان است. تحول و تکامل دیگری که در داستان  
 اساطیری یم، نخستین بشر، حاصل شده منجر بایجاد داستان پادشاهی  
 مقرون باقداروی بر روی زمین شد چنانکه در عهد سلطنت او آدیان از گزند  
 مرگ برکنار و همواره جوان بوده اند، لیکن این حال بر اثر گناه بزرگی  
 که او مرتکب شد از میان رفت و نیکیبختی او و مردمان همه بر اثر آن  
 گناه راه نیستی گرفت. اشاره بی بسقوط یم در گائاهها نیز دیده میشود.

دوم بند پنجم نیز دیده میشود: «اهمی دیم پیتی فرنگهرزت، اهی هوپوت آشنگها»  
 (ahmi dim paiti frangherzat, ahmi hô havat aošanghâ) و از این  
 امر چنین برمیآید که این داستان از متن اوستایی فصل مورد بحث مابین فرگرد ۲۱  
 از سونگرهک برداشته شده است. این نظر بسیار محتمل مینماید، اگرچه ممکن است  
 کلمات اوستایی فقط در تفسیر قدیم اوستا بزبان پهلوی موجود بوده.

بنا بر آنچه در بند ۸ از یسنای ۳۲ می بینیم گناه یم آن بود که وی استفاده از گوشت حیوانات را که تاعهد او در خوراك آدمی بکار نمی رفت، معمول کرد لیکن در بند ۳۳ از یشت ۱۹ چنین آمده است که یم دروغگویی آغاز کرد و سخنان دروغ و ناراستی گفتن گرفت. این عبارت مبهم را در دینکرت ( کتاب ۹ فصل ۵ بند های ۲ - ۴ بنقل از سوتگرنسک ) و داستان دینیک (فصل ۳۹ بند ۱۶) اینگونه تعبیر کرده اند که وی بلذات دینوی حریص شد و بسلطنت مطلقه عشقی و افر یافت و از طاعت اهرمزد باز ایستاد. در سرگذشت کاوس چنانکه از کتب پهلوی برمی آید، داستان جم با هر دو صورت خود تکرار شده است، یعنی همچنانکه جم « ور » را بنا کرد که دسته منتخبی از آدمیان در آن دور از آسیب مرگ و با جوانی تغییر ناپذیر بسر میبرد ( تا در روزگار آینده و بعد از زمستانی سخت و ویران کننده جهان را که از آدمیان تهی خواهد شد مسکون سازند ) کاوس هم در خود را که از هفت کاخ پدید می آید بنا کرد چنانکه زائرین آن بجوانی باز میگردند. و همچنین کاوس مانند جم فرمانروای هفت کشور و پادشاه آدمیان و دیوان بود و مانند او بر اثر گناه خود و فریب خوردن از دیوان و عصیان باهور مزده از صفت بقاء و جاودانی بودن محروم ماند.

این طرح تقلیدی بوسیله عوامل مختلف و نفوذهایی که از منابع گوناگون صورت گرفته است، تغییر و توسعه یافت. در داستان بنای هفت مسکن که بامواد عجیب و پربها ( زر، سیم، پولاد و بلور ) ساخته

نده آثار داستانی بسیار کهن مشاهده میشود که بدون شك چندین بار در طی قرون ، و در افسانه‌های عامیانه ، تجدید شده است و در آخرین مرحله بداستان هفت رنگ بنشانهٔ سیارات سبع که در ساختمان معابد بابلی بکار می‌رفته است، منتهی میشود. هرودت ضمن توصیف دژ همدان<sup>۱</sup> که بنای آنرا به دیو کس<sup>۲</sup> نسبت داده ، چنین گفته است که : دیوارهای متحدالمرکز این دژ کنگره‌هایی داشت که هر يك ییکی از هفت رنگ سفید، سیاه ، ارغوانی، لاجوردی ، گلی ، سیمین ، زرین بوده است .

موضوع جنگ کیکاوس بادیوان مازندرانی، از داستان هوشنگ اقتباس شده است که بنا بر نقل یشتها بیش از همه بردیوان مازندران چیرگی یافت. اما داستان اوشنر افسانهٔ تکامل یافته‌یست که بعد از دورهٔ انشاء یشتها تکمیل شده و بصورت واو زیر و مشاور کاوس در آمده است. نام اوشنر یکبار در یشتها آمده و آن یشت ۱۳ بند ۱۳۱ است که در آنجا نام اوشنر میان ثراتان (فریتون) واوزو (اوزو) قرار داده شده است. در کتاب پهلوی داستان دینیک هم نام اوشنر پیش از نام کی کواز آمده است، وجود داستانی اوشنر مسلماً از روی نمونه و سر مشقی که برای رجال خردمند سیاست در روایات قدیم موجود بود. (مانند بزرگمهر<sup>۳</sup> که بعدها بوجود آمده است) ساخته شد. گاوی که اهور مزدا آفرید تا در جنگهای سرحدی حکم تخلف ناپذیر، باشد از روی گاوا ساطیری «او کدات»

۱ - کتاب اول ، بند ۹۸

۲ Deiocès

۳ - رجوع شود به کریستن سن ؛ داستان بزرگمهر حکیم (آکا اریاتالیا ج ۳ ص ۸۱ بعد).

ساخته شده است که قتل آن بدست اهریمن یکی از حوادث اصلی خلقت محسوب میگردد.<sup>۱</sup> در سرگذشت سربت جنگجو اثری از عوامل داستانی عامیانه مشهود است. ساحره یی که بصورت سگی ماده آشکار میشود و با هر ضربت دو برابر میگردد شباهتی با مار چند سر افسانه یی لرن<sup>۲</sup> دارد که هر سر آن را بیرند سری بجای آن میروید. کوشش کاوس برای صعود بر آسمان، با سپاهیانی که بر ستیغ کوه البرز برد، هجوم پهلوانان عظیم الجثه را بر خدایان در اساطیر یونانی بیاد میآورد. از جانبی دیگر داستان دخالت فروشی کیخسرو برای رهایی کاوس از چنگال نیرو سگ محصول عادی تصورات موبدان است.

۱- سیاوش (کوی سیاورشن)، ملقب به نام آور، و شریف، بارها بنا بر آنچه از بشته‌ها مستفاد گردیدند در مآخذ مختلف بعنوان پسر کاوس و پدر کیخسرو ذکر شده است.<sup>۲</sup> از سیاوش مخصوصاً<sup>۴</sup> نام بانی کنگ دز یاد شده است. دژ کنگ که همان

۱ - راجع به میتر کننده کاو تر رجوع شود به :

F. Cumont, Les mystères de Mithra, p. 134 sqq. - در داستان کاوس و سگ

Sarsaôy با هذا گوش Haôāyôš که در روز رستاخیز بدست سوشیانس کشته خواهد شد،

اثر دیگری از داستان این حیوان اساطیری ملاحظه میشود، رجوع شود به Cumont در مجله تاریخ

ادیان سال ۱۹۳۱ ص ۳۲ (Revue de l' Histoire de Religions, 1931, p. 32.)

Lerne - ۲

۳ - دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۴. کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۱۱. مینوگ

خرت فصل ۲۷ بندهای ۵۵ - ۵۷. بندهشن (وست) فصل ۳۱ بند ۲۵

۴ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۵۵. دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۸. وهمن

بشت فصل ۳ بند ۲۵ و ۲۶. داستان دینیگک فصل ۹۰ بند ۵

کنگه در اوستاست، محلی است که بنا بر یشت ۵ بند ۵۴ پسران وایک بدست توس در میدان جنگ خشیروشوک مغلوب شدند. این دژ در گناب شمال و در آنسوی دریاچه ووروکش<sup>۱</sup> میان کوههایی قرار داد که یکی از آنها «سی چی داو»<sup>۲</sup> است. رود «پیداگ میان» یا «چتر میان» (چهر میان؟)<sup>۳</sup> از آن دزمیگذرد. از کنگ دژ است که رستاخیز شاهنشاهی ایران آغاز میشود<sup>۴</sup> زیرا<sup>۵</sup> خورشیدچهر یکی از پسران زردشت در آنجا سکونت دارد و اوست که بر سپاهیان پیشیوتن در آخرین جنگ فرماندهی خواهد کرد<sup>۶</sup>. توصیفات از کنگ دژ در نسخه ایرانی بندهشن<sup>۷</sup> و روایت پهلوی که در نسخ قدیمه آن همراه دانستان دینیک است<sup>۸</sup> یافته میشود. عبارت بندهشن که خالی از اشکال بنظر نمی آید اینست:<sup>۹</sup>

۱ - بندهشن (وست) فصل ۲۹ بند ۱۰. چاپ انکلساریا ص ۱۹۸

۲ - بندهشن (وست) فصل ۱۲ بند ۲. سی چی دو *Sīčidava* یشت ۱۹ بند ۵

۳ - بنابر نقل بندهشن چاپ انکلساریا ص ۸۶ این رودخانه در مغولستان جاری است.

هرنفلد در کتاب باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۶ بیعد راجع به کنگه یا کنگ درسخن گفته است.

۴ - دینکرت کتاب ۷ فصل اول بند ۳۸

۵ - بندهشن چاپ انکلساریا ص ۲۳۵

۶ - چاپ انکلساریا ص ۲۱۰

۷ - چاپ دهابهار *Dhabahar* ص ۱۵۹ بیعد

۸ - در این مورد نیز مرهون آقای ناوادیاستم که درباره پاره‌یی از مشکلات لغوی و عبارتی توضیحات و شروحي برای من فرستاده است.

کنگ دزرای گووژ کو دستومند پای اومندا و بناگ ارواک ا  
 همیشگ و هار پ کمار دیوان بوژ. کی خسرو بی ازمیک نشاست، اوش  
 هیت پرسپ هست زرین ا اسیمین ا پولادین ا برنجین ا آسین ا آپگینگین ا  
 کاسگینگین، اوش ۷۰۰ فرسنگ راستاگ (۴) امیان اوش، ۱۵ در پذیر کی  
 از در ا در پ اسپ پ ۲۲ روز و هاریگ پ ۱۵ روز شاید شدن. معنی این  
 عبارت چنین است :

کنگ دزرا ( در باره کنگ دز ) گویند که دستمند و پای مند و  
 بیننده و رونده و همیشه بهار است. [ در آغاز کار بر سر دیوان ] ساختند  
 شده بود<sup>۱</sup>، کی خسرو آنرا بر زمین نشاند<sup>۲</sup>. [ و آنرا ] هفت دیوار است  
 زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین و کاسگینگین،<sup>۳</sup>  
 در میان آن هفتصد فرسنگ درازا [ راه است ] و آنرا پانزده دراست که از  
 هر دو تا دری بر اسب به بیست و دو روز [ و بروز ] بهاری به پانزده روز

۱ - مؤلف عبارت « پ کمار دیوان بوژ » را همچنان که دیده ایم معنی کرده ولی  
 در ذیل صفحه چنین آورده است که شاید این عبارت بمعنی « زیر زمین » باشد که جای  
 دیوانست. م .

۲ - کاسگینگین صفت بادویسوند است. اصل آن بنا بر توضیحی که آقای « ناواریا »  
 زحمت ارسال آنرا برای من کشیده، کاسگ است که در کتیبه های شوش دیده میشود و بمعنی  
 مطلق « سنگ قیمتی » است. این کتیبه ها بدست P. S cheil چاپ شده (رجوع شود  
 بمقاله بنویست در نشریه انجمن زبان شناسی Bull. de la Soc. de Linguistique  
 جلد ۳۰ ص ۶۱) . بنظر هر نشفلد کاسگ بمعنی « سنگ لاجورد » است .



نیاید شدن.<sup>۱</sup>

در روایت پهلوی هفت دیوار بصورت دیگری نوشته شده و چنین است :

یکی با سنگ، یکی با پولاد و یکی با آبگینه و یکی باسیم و یکی بازر  
و یکی با... و یکی با عقیق . در دژ چهارده کوه یافته میشود و شش  
رود قابل کشتی رانی در او هست و زمین آن چنان حاصلخیز است که اگر  
خری در آن بشاشد در مدت يك شب بیلندی انسان از خاک آن علف میرود.  
هر يك از پاترده در بیلندی پنجاه انسان است . فاصله هردی از دیگری  
لا هفتصد فرسنگ است و در آن معادن غنی زر و سیم و سنگهای گرانبها و  
دیگر چیزها یافته شود . سیاوش کنگه را ییاری فر کیانی بر کمار<sup>۲</sup> بنا  
لا کرد و کیخسرو آنرا تصرف و اداره نمود . پادشاه آن دز پیشیوتن یعنی مرد  
فنانا پذیر و پیر ناشدنی است . ساکنان کنگه در شادی و سر بلندی و دینداری  
و پاکی بسر میبرند و بایران شهر باز نمی گردند مگر هنگامی که  
پشوتن آنانرا برای جنگ با دشمنان ایران شهر بدانجا بکشاند، و ییاری  
اهرمزد و امهر سپندان ( امشا سپندان ) آیین جهان را نو کند و دیوان را  
دز روزرستاخیز از میان ببرد . در اینجا سخنی از خورشید چهار پسر زردشت

۱- آقای تاوادی فرائت قسمت اخیر را چنین پیشنهاد میکند: « پ اسپ پ ۲۲

روح و هاربك اُ پ ۱۵ روح [ هامن ] . یعنی « بر اسپ در ۲۲ روز بهاری و ۱۵ روز  
[ تابستان ] ... »

۲ - فرائت و معنی مبهم و مقرون بتدرید است .

۳ - بحاشیه شماره ۱ صفحه قبل مراجعه شود .

بمیان نیامده است .

۱) باتوجه باین مطالب باسانی دریافته میشود که کنگک دز تقلیدی است از دژی که کاوس در البرز کوه ساخته بود . از این گذشته داستان هفت دیوار کنگک دز بیش از آنچه از وصف هفت کاخ کاوس برمیآید ، روایت هفت دیوار متحد المرکز هگمتانه ( اکباتان ) را بیاد میآورد . علاوه بر این در افسانه شهر کنگک دز که تصورات مربوط بدوره آخرالزمان دز ایجاد آن مؤثر بوده است ، تأثیر « ورجم کرد » بیشتر دیده میشود تا در کاخ کاوس . نتیجه این بحث چنین است که داستان کنگک دز از حیث تاریخ زودتر از افسانه کاخ کاوس بوجود آمده و نخستین تقلید از داستان « ورجم کرد » است ، و داستان رنگ های هفتگانه سیارات سبع نیز که خود در روایات عامیانه تغییرانی یافته ، در آن اثر کرده است ؛ و داستان کاخ کاوس خود تقلیدی از داستان کنگک دز است .

✧ فراسیاب یا فرنگر سین ، پادشاه توران و پدروزن سیاوش در داستانهای تاریخی ایران مقام بزرگی دارد . نسب نامه او را در بندهشن بدین نحو میتوان یافت :

✧ فراسیاب پسر « پشنک » پسر « زئشم » پسر « تورگ » پسر « سپئنیسپ » پسر

۱ - چاپ انکلساریا ص ۲۳۰ . چاپ وست فصل ۳۱ بندهای ۱۴ - ۱۹ ( بندهای

۱۶ تا ۱۹ فقط در نسخه ایرانی بندهشن یافته میشود . )

«دوروشپ»<sup>۱</sup> پسر «توج»<sup>۲</sup> پسر «فریتون». برادران او عبارتند از گرسیوز ملقب به «کیدان»<sup>۳</sup> و «اگریث»<sup>۴</sup>. از جمله فرزندان و اخلاف او که بعد از این / ذکر شده‌اند، یکی «دختر او»<sup>۵</sup> و سپان فریا<sup>۶</sup> است که سیاوش او را بزنی گرفت و از او کیخسرو بوجود آمد.<sup>۷</sup>

در کتاب هفتم دینکرت (فصل ۱ بند ۳۱)<sup>۸</sup> که نام فراسیاپ بصورت نیم اوستایی «فرنگراسیاک»<sup>۹</sup> آمده صفت «جادو» برای وی ذکر شده است. تصرف فراسیاپ در امور ایران از دوره پادشاهی منوشچهر آغاز میشود. در کتاب «مینوگ خرت» (فصل ۲۷ بند ۴۴) اشاره به پیمان مشهور میان ایران و توران شده است که بنابر آن فراسیاپ پذیرفت که اراضی ایران را از «پدشخوار گر» (پتسخوار گر) واقع در جنوب دریای

۱ - ضبط نسخه ابرانی بندهشن (ص ۲۳۲). در بندهشن هندی این اسم بصورت «دوروشپ» آمده است و شاید صورت اصلی آن دوروشگ از اصل اوستایی «دوراش» باشد یعنی «دور دارنده مرگ» یا «کسی که از مرگ برکنار مانده است».

۲ - توج = نور. رجوع شود به کتاب من بنام تحقیقات در باره آیین زردشتی ایران قدیم ص ۲۳

۳ - Kêvân

۴ - در طبری: و بسف آفریدگ تعالی: کسفری (بجای کسفری). این صورت بعدها با نقیص حروف به شکل «فریان و سب» و «فرنگیس» در شاهنامه در آمده است.

۵ - بحث در اینکه آیا این سلسله نسب مأخوذ است از روایت ملی بانه، قابل ملاحظه و دقت است.

۶ - در چاپ پشتون سنجانا. کتاب هفتم مقدمه بند ۳۱.

۷ - Frangrāsiyāy

مازندران تا دوزک (= کابل) به منوشچهر باز گذارد لیکن در این روایت سخنی از تیر انداختن اِرخش که درشت ۸ بندهای ۶-۷ مذکور افتاده. و در روایت ملی از ارکان این داستان است، بمیان نیامده. بنا بر اشاره بندهشن<sup>۲</sup> فراسیاب منوشچهر و جنگجویان ایرانی او را در پندشخوار کر بیند افکند و برادر خود اغریث را که خداوند سپاه و پهلوانان ایران را بدعای او از نیستی نجات داده بود، بقتل آورد.

شکست منوشچهر باعث شد که ایران تحت تسلط فراسیاب درآید. وقایع ذیل رامیتوان باحتمال بدوره پادشاهی فراسیاب نسبت داد: فراسیاب ایرانیان را از شر زنگیاب (زئی فی گو) دارندۀ نگاه زهر آگین، نجات بخشید. بسیاری از ایرانیان را بترکستان برد و ایران را ویران ساخت<sup>۳</sup>. پادشاهی پر آسیب او که مایۀ پریشانی کشور شده بود در بند ۶۲ از فصل دوم بهمن یشت ذکر شده است. لیکن در منابع ما مطالبی نیز یافت می شود که حاکی از فواید یست که این پادشاه غاصب بایران رسانید و آن چنانست که: فراسیات در فن ایجاد جویها مهارت داشت<sup>۴</sup> و هزار چشمه آب و آب شط هلمند و هفت رودخانه قابل کشتی رانی<sup>۵</sup> را بذر یا چه کیان سی (= کاسای

#### Erexga - ۱

۲ - چاپ انکساریا ص ۲۳۱. وست فصل ۲۱ بند ۲۰ - ۲۲

۳ - بندهشن چاپ انکساریا ص ۲۱۲ - ۲۱۳

۴ - داستان دینیگک فصل ۷۰ بند ۳

۵ - هر تفسلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۸۸

یعنی هامون جاری کرد و مردمانی را بر کنار آن سکونت داد.<sup>۱</sup> بنا بر مورد دیگری از بندهشن رودخانه‌یی را که فراسیاب بگردانید «ناوتاگ نام» دارد. // میتوان تصور کرد که داستان ایجادخلیج «ووروکش-کاس ای» که در بند ۵۶ تا ۶۴ از یشت ۱۹ آمده است، خاطره مبهمی از سدهای مشهور رودخانه آکس (هرودت کتاب ۳ بند ۱۱۷) باقی مانده است. بعدها «اوزو» غلبه ییگانگان را بر ایران باهزیمت دادن فراسیاب تورانی از میان برد<sup>۲</sup> بعدازین واقعه فراسیاب سه بار کوشید که فر را از دریای «ووروکش» بر آورد<sup>۳</sup> ولی در این کار کامیاب نبود و سپس تمام هفت کشور را در جستجوی فر زیری گذاشت.<sup>۴</sup> فراسیاب مانندضحاک و اسکندر بوسیله اهریمن فناپذیر خلق شده بود لیکن اهرمزد هر سه را از این حال بگردانید<sup>۵</sup> یعنی بی مرگی را از ایشان سلب کرد. در یشتها از دژ زیرزمینی افراسیاب که با آهن پوشیده شده بود سخن رفته است.<sup>۶</sup> شرح این مسکن با تفصیل بیشتر در کتب پهلوی آمده و از آن جمله در بندهشن<sup>۷</sup> چنین می بینیم که مسکن او در «بغ گر»

۱ - بندهشن فصل ۲۰ بند ۳۴ ( وست )؛ چاپ انکلساریا ص ۸۹؛ و رجوع شود به مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۴۴.

۲ - بندهشن فصل ۲۱ بند ۶ ( وست )؛ چاپ انکلساریا ص ۹۱

۳ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۱ ( چاپ پشوتن کتاب ۲ مقدمه بند ۳۱ )

۴ - یشت ۱۹ بندهای ۵۶ - ۶۴

۵ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۱

۶ - مینوگ خرت فصل ۸ بندهای ۲۹ - ۳۰

۷ - بندهشن چاپ وست : فصل ۱۲ بند ۲۰، چاپ انکلساریا ص ۷۹.

یعنی «کوه خدایان» قرار داشت و مسکنی زیرزمینی بوده است که فراسیاب آنرا باهن برآورد، و بلندی آن بارتفاع هزار تن آدمی میرسید، و بریکصد ستون استوار بود<sup>۱</sup>، و بجادوی بناشده بود<sup>۲</sup>، و چندان روشنایی داشت که شب در آن چون روز می نمود، و چهار رود از آن می گذشت که در یکی آب روان بود و در دیگری شراب و در دیگری شیر و در دیگری ماست، و خورشیدی و ماهی مصنوعی در آن میگشت<sup>۳</sup>. آخر الامر افراسیاب بدست کیخسرو کشته شد<sup>۴</sup> و بعد از مرگ بکیفر اعمال خود رسید.

بر اثر تکامل و توسعه‌یی که بعد از عصر شتها در داستان افراسیاب راه یافت، وی پادشاه همه تورانیان و فرمانده آنان در تمام جنگهایی شد که بنابر افسانه‌ها پیش از دوره کیانیان رخ داد و باین ترتیب وی معاصر منوچهر و زاب است و پایان زندگی او با داستان کیخسرو بستگی دارد. این دشمن زورمند و خبیث مخلوقات او رمزدی، از شجاعتی تحسین‌آمیز برخوردار بود و مبداء این تصویر هم بند ۷ از یشت یازدهم است. داستان دژ زیرزمینی افراسیاب نیز مانند کنگدژ سیاوش از روی داستان ورجم کرد پدید آمده است و این امر مخصوصاً از آن قسمت داستان برمی آید که

۱ - ائوگمدنچابند ۶۱

۲ - بندهشن نسخه ایرانی چاپ انکساریا ص ۲۰۹

۳ - بندهشن نسخه ایرانی چاپ انکساریا ص ۲۱۰ - ۲۱۱

۴ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۳۳ بند ۵ (کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۵ از چاپ پشون

سنجانا). مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰.

تصور وجود روشنایی شب و روز در آن دژ شده است.<sup>۱</sup>

بنظر من علت اینکه در روایت بندهشن دژ افراسیاب در زیر بَنگِ گِر (خدا کوه) جای داده شده، ایجاد تناسبی است بین آن و سرگذشت افراسیاب و انتساب او بدان کوه. زیرا بَنگِ گِر تغییر از «و غِ گِر» است یعنی نخستین حرف بی آوا (غیر مصوت) کلمه در اصل «و» بوده است و این معنی از اشاره دینکرت (کتاب هفتم فصل اول بند ۳۹)<sup>۲</sup> برمیآید که بنابر روایت آن افراسیاب و کرسیوز عنوان «و گِر گان»<sup>۳</sup> (یعنی اهل و گِر) داشته‌اند. فصلی از بندهشن که در باره کوهها در آن سخن رفته است معلوم میدارد که<sup>۴</sup> کوه بَگِر (= بَنگِ گِر) کوهی است که افراسیاب تورانی دژ خود را در آن ساخت و در همان دژ خانه اندرونی یعنی زیرزمینی خود را بنا کرد و اکنون شهر «رام پیروز» بر جای آن ساخته شده است. عبارت بندهشن چنین است:

بَگِرِ کُوفِ هانِ فراسیابِ تور پ درو پوشتیه داشت اوش هان مان اندرون کرد اوش ایمر وژ شهر رام پیروز<sup>۵</sup>

از اشاره بی که در آغاز همین فصل آمده است چنین برمیآید که بَگِر

۱ - رجوع شود به وندیداد فرگرد دوم بند ۳۰ و ۳۸ - ۴۰

۲ - چاپ پشتون سنجانا کتاب هفتم، مقدمه، بند ۳۹

۳ - Vaygrayan - ۳

۴ - فصل ۱۲ بند ۲۰. چاپ انکلساریا ص ۷۹

نام دیگری است برای کوه دارسپید (یعنی دارای درختان سپید یا دارای سپیدار) و در صورت اصالت این اشاره باید چنین پنداشت که افسانه فراسیاب ظاهراً بر اثر یک نوع تداعی معانی قابل توجیهی بدین کوه، مربوط شده است زیرا « جنگل سپید » بنا بر پشت ۱۵ بند ۳۱ - ۳۳ محلی بود که کوی هئوسروه (کیخسرو) در آنجا بر فرمانروای پیروز (؟) ائوروسار = فرنگرسین، فراسیاب غلبه یافت .

چون افراسیاب دارنده نوعی از « ور » بوده است ، اندیشه جاویدان بودن او هم میبایست خود بخود از این روایت نتیجه شود . لیکن افراسیاب یکی از دشمنان پادشاهانی بود که اهرمزد فر الهی را بدانان بخشید ، پس لا جاودانی بودن افراسیاب نمیتوانست عطیه یی از اهرمزد باشد بلکه عمر جاودانی را اهریمن بدو بخشیده و اهرمزد آنرا از او باز گرفته بود . بدین ترتیب فراسیاب بی شباهت به کاوس نیست که اهرمزد نخست او را عمر جاویدان داده و بر اثر بدآموری اهریمن از او باز گرفته بود . علاوه بر این با توجه بداستان افراسیاب معلوم میشود که او مانند دهاگ ملعون و مبعوض نیست ، با آنکه همواره نام این دو در کتب پهلوی باهم و در ردیف هم ذکر میشود . افراسیاب همیشه اندکی از صفات پهلوانی را با خود دارد چنانکه

۱ - بندهشن فصل ۲۰ بند ۲ . چاپ انکلساریا ص ۷۷ . در نسخه هندی بندهشن

این اسم « کوف دارسپید بگر » آمده لیکن در نسخه ایرانی بندهشن « کوف دارسپید ابگر » است . با وجود اختلاف در دو نسخه باید متوجه بود که اگر این نام مربوط بدو کوه

بود میبایست عبارت چنین باشد : « کوف دارسپید کوف بگر » .



ایرانیان را از چنگ « زنگیاب » ملعون بازمی‌رهاند و در امر آبیاری ایران شرفی دخالت دارد. ۱۰

۱ کیخسرو ( کوی هئوسروه ) پسر « سیاوش » و « ویسپان فری » دختر افراسیاب<sup>۱</sup>، و هشتمین تن از خاندان کیانی است<sup>۱۲</sup>؛ وی پادشاه کشور خونیرس<sup>۱۳</sup> بود لیکن مانند سلف خود « کی اوس » پادشاه هفت کشور نبوده و تمام اعمال او منطبق بر آیین مزدیسنا پیش از ظهور زرتشت بوده<sup>۱۴</sup> است. از میان کارهای او دو کار بیش از همه شهرت داشته است. نخستین کار بزرگ او آنست که بتخانه مشرکان را در کنار دریاچه چیچست ( چیچست ) ویران کرد<sup>۱۵</sup>. در بندهشن چنین آمده است که آذر گشپ در حالی که بریال اسپ کیخسرو قرار گرفته بود، تیر گیهای را که یقیناً بدست ساحران ایجاد شده بود، از میان می‌برد و نوری چنان درخشنده ایجاد می‌کرد که بتخانه را کاملاً روشن مینمود. هنگامی که کیخسرو بتخانه را ویران کرد آتش گشپ بر روی کوه اسنوند واقع در نزدیکی بتخانه قرار گرفت. این

۱ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۴ ( کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۴ از چاپ پشوتن ) ؛ بندهشن فصل ۳۱ بند ۲۵ ( چاپ وست ) و صفحه ۲۳۲ از چاپ انکلساریا

۲ - بندهشن فصل ۳۱ بند ۱۸

۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بند ۱۹ ( کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۴ ) از چاپ پشوتن سنجانا

۴ - ایضا کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۴ ( کتاب ۸ فصل ۱۲ بند ۱۴ چاپ پشوتن )

۵ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بند ۹ ( کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۱۱ چاپ پشوتن )

۶ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۳ بند ۵ و کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۹ ؛ مینوگ خرد

فصل ۲ بند ۹۵ و فصل ۲۷ بند ۶۱ ؛ بندهشن فصل ۱۷ بند ۷

آتش عبارت بود از آتشکده شیر واقع در کنار دریاچه اورمیه<sup>۱</sup> که در دوره ساسانیان شهرت بسیار داشت و بناء آن به کیخسرو که خود پیش از عهد زرتشت زندگی میکرده است، نسبت داده میشود<sup>۲</sup>. بنابر اشاره‌یی از کتاب داستان دینیک (فصل ۹۰ بند ۶) چنین بنظر می‌آید که کیخسرو آتشکده‌هایی در «کنگ» برقله کوههایی واقع در میان نواحی ایران و توران احداث کرده بود. دومین کار بزرگ کیخسرو آن بود که وی فراسیاب تورانی و یاران او کرسیوز (کرسوزد) و دیگران را از میان برد<sup>۳</sup>.  
باقی افسانه‌های مربوط بکیخسرو جنبه اساطیری دارد. کیخسرو میبایست که کارهای کنگ دز را سامان بخشد. این دژ را سیاوش پدر کیخسرو بر فراز سردیوان بنا کرده بود<sup>۴</sup> و کیخسرو آنرا بر زمین مستقر ساخت<sup>۵</sup>. پیشیوتن پسر ویشتاسپ<sup>۶</sup> در کنگ دز پادشاهی جاویدان دارد. وی در محلی مخفی بر تخت خود نشسته است و در آنجا تا روز رستاخیز سمت حفظ بدن‌ها را داراست. در روز رستاخیز وی با سوشیانس که رستاخیز مردگان را اداره

۱ - رجوع شود به مار کو آرت، ایران‌شهر ص ۱۰۸

۲ - هر تفسلد، باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۷۲

۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۳ بنده (کتاب نهم فصل ۲۲ بنده چاپ پشوتن) و کتاب ۷ فصل ۱ بنده ۳۹ (کتاب ۷ مقدمه بند ۳۹ چاپ پشوتن). مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰

۴ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰

۵ - بندهشن چاپ انکلیساریا ص ۲۱۰

می‌کنند هم‌کاری خواهد کرد.<sup>۱</sup> در بند ۳ از فصل ۶۳ داستان دینیک<sup>۱</sup> بداستانی اشاره شده است که بنا بر آن کیخسرو بوسیله ایزد «وای» (ویو) هدایت شده بود. این داستان با توضیحاتی در کتاب نهم دینکرت (فصل ۳۳ بند ۱-۵) حکایت شده است. بنا بر نقل سوتگر نسا هنگام رستاخیز کیخسرو با ایزد وای، خدایی که مردگان را همراهی می‌کند<sup>۲</sup> و در رستاخیز مردگان تأثیر فراوان دارد، دیدار خواهد کرد و از خواهد پرسید چرا آن همه از مردان را که بفرو شکوه خود مشهور بوده‌اند، از میان برده است؟ «وای» پاسخ سخنان کیخسرو را میدهد و بعد از آن کیخسرو او را می‌گیرد و بستر بدل می‌نماید و بر او می‌نشیند و «وای» او و همراهان ایرانی او را بجایی که «هئوایش» پسر «گئورو» خفته است راهبری می‌کند.<sup>۳</sup> کیخسرو او را می‌سازد و براه خود ادامه میدهد تا بآنجا که طوس جنگجو خفته است برسد. از آنجا کیخسرو و پهلوانان بمحلی میرسند که کی‌ایوه در آنجا است، و چون از او بگنارند سوشیانس را می‌بینند. سوشیانس می‌پرسد: آنکه راست بر پشت

۱ - دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۵۸ بند ۱۰. بنقل از بغ نسا. مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۳ و فصل ۵۷ بند ۷.

۲ - چاپ انگلستان The Daristan. i - dinik ج ۱ چاپ بیبی فصل ۳۵ بند ۳

۳ - رجوع شود به کتاب بشتهای اوستا از Lommel ص ۱۴۸ پیوسته.

۴ - در پشت ۱۳ بند ۱۱۸ از کسی بنام «گئورین» با «گائورین» سخن میرود. در بعضی از نسخ همین اسم بصورت «یوئیش» گائورین آمده است. گمان می‌رود «هئوایش» پسر «گئورو» را که در متن پهلوی آمده، متکلمین زرتشتی با «یوئیش» که از خاندان فریدان بوده است اشتباه کرده باشند.

«وایو» نشسته است کیست؟ کیخسرو خود را می شناساند و سوشیانس از کارهای بزرگ او مانند ویران کردن بتخانه کنار دریاچه چیچست و قتل افراسیاب بتجلیل یاد می کند، سپس کرشاسپ در حالی که گریزی بدست دارد فرا میرسد، طوس از خواب دیرین برمیخیزد و کرشاسپ را بر آن میدارد تا بکیش مقدس گائایی بگردد و آنگاه جنگ واپسین آغاز میشود<sup>۱</sup>.

**لهراسپ** ( ائوروت اسپ ) چنانکه دیده ایم در پشت ۱۳ ( بند ۱۳۲ ) و پشت ۹ ( بند ۷۰ - ۷۷ ) در شمار گویان ذکر نشده است. ضمن تحولی که در طرح تاریخ داستانی ایران صورت می گرفت، همواره مورخان ایرانی متوجه خلائی بوده اند که بعد از عهد سلطنت کیخسرو از حیث تعاقب و تابع سلاطین قدیم وجود داشت. در نسخه ایرانی بندهشن چاپ انگلستاریا ص ۲۳۲ و چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۸ لهراسپ را پسر «اوز» دانسته و «لهراسپ اوزان» خوانده اند. نام اوز در طبری «کی اوجی» ثبت شده است. نسب لهراسپ در بندهشن چنین اند: لهراسپ پسر «اوز» پسر «منوش» پسر «کی یسین» برادر کی اوس. نام کی لهراسپ در کتاب هشتم دینکرت فصل ۱۳۱ بند ۱۵ می آید و در این کتاب بنابر نقل از چهارداد نسک و مینوگ خرت از لهراسپ چون پادشاهی نیکوکار و دیندار یاد شده است. محققاً برای علمای دینی زرتشتی پر کردن خلائی میان سلطنت کیخسرو و کی گشتاسپ

۱ - مراد از این جنگ واپسین جنگی است که برای برانداختن عوامل اهریمن و از آن جمله ضحاک که از بندرها خواهد شد و باز جهان را پر از ظلم و عدوان خواهد نمود در می گیرد و پیروزی سوشیانس و همه جانبداران خیر خاتمه می یابد ۴۰.

کاری دشوار بوده و بهمین علت است که در شرح داستان او بعضی از مسائل تاریخی یهودیان بعاریت گرفته شده است. وی بنا بر نقل مینوگ خرت (فصل ۲۷ بند ۶۷) اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را پراکنده ساخت، و نیز بنا بر روایت دینکرت (کتاب پنجم فصل اول بند پنجم از چاپ پشوتن سنجانا، چاپ وست کتاب پنجم ص ۱۲۱) لهر اسپ بهمراهی بوخت نرسیه (نبوخذ نسر) باورشلیم لشکر کشید. این داستان بهر حال متأخرتر از دوره ساسانی است زیرا مطلب مذکور از کتاب مینوگ خرت پهلوی، از آنجا که در ترجمه یازند و سانسکریت دیده نمیشود، باید الحاقی باشد، و نقل دینکرت هم بعید نیست که تحت تأثیر منابع خارجی بوجود آمده باشد.

**ویشتاسپ (ویشتاسپ)** از میان پادشاهان قدیم گشتاسپ کسی است که طبعاً مژام او بیشتر از همه در ادبیات پهلوی ذکر شده است. وی پسر لهر اسپ بود و چند برادر داشت که تنها از یکی از آنان بنام «زریر» بنحو اخص ذکر شده است.<sup>۱</sup>

ویشتاسپ جانشین ویسر لهر اسپ<sup>۲</sup>، و بنا بر اشاره «ورشتمان نرسک»<sup>۳</sup> از خاندان نوزدی (نوزدان) بود، چارپایان بسیار داشت و شهرت وی بکشورهای دور دست کشیده بود.<sup>۴</sup> عهدی که اهرمزد مزدایرستی را بر زرشت الهام میکرد،

۱ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۷. بندهشن، نسخه ایرانی، چاپ انکلساربا

ص ۲۳۲ فصل اول بند ۷. چاپ وست فصل ۳۱، بند ۲۹.

۲ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۵ بنا بر نقل از چهار دادنسک.

۳ - دینکرت کتاب نهم فصل ۳۳ بند ۵ (کتاب نهم فصل ۳۲ بند ۵ چاپ پشوتن سنجانا).

۴ - دینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بنده ۷۵-۷۶ (چاپ پشوتن سنجانا، کتاب ۷ فصل ۳ بند ۷۵-۷۶).

عهد زرین بود، و آن دوره که گشتاسپ دین بهی را از زرتشت فرامیگرفت  
عهد سیمین<sup>۱</sup>. زرتشت درسی سالکی نخستین الهام اهور مزدا را دریافت<sup>۲</sup>  
ده سال بعد هفتمین وحی بر او صورت گرفت و وشتاسپ در همین هنگام  
دین بهی را از او پذیرفت<sup>۳</sup>.

درباره گرویدن وشتاسپ بزررتشت، اخبار و اشارات بسیار در کتب  
آمده است<sup>۴</sup>. از این روایات چنین بر می آید که امهرسپندان (امشاسفندان)  
و آتش اهر مزدا بروشتاسپ تجلی کردند و او را بپذیرفتن و پراگندن آیین بهی  
برانگیختند. گشتاسپ بعد از این وقایع زن خود هوتوس<sup>۵</sup> (هوتئوس)<sup>۶</sup> را از  
آنچه گذشته بود آگاه کرد<sup>۷</sup>.

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۸ بند های ۲ - ۳ بنقل از سوتگر نیک؛ بنابراین  
بهمن رشت، یا زندو هومن یسنا (فصل ۲ بند ۱۶ - ۱۷) سلطنت وشتاسپ عهد زرین  
و عهد سلطنت نواده او کی بهمن، عهد سیمین بوده است. رجوع شود به Cumont  
رساله در تاریخ ادیان Recit de l' Histoire des Religions، چاپ ۱۹۳۱،  
ص ۵۰ ببعد.

۲- دینکرت کتاب نهم فصل ۲۴ بند ۱۷ و فصل ۳۹ بند ۲۲.

۳- دینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بند ۷۶ - ۸۶.

۴- رجوع شود به: دینکرت کتاب نهم فصل ۴۲ بند ۱۷ و فصل ۳۹ بند ۲۲.

و کتاب هفتم فصل اول بند ۴۱ و ۴۷ و فصل ۴ بند ۱ و ۷۴ - ۷۵ و فصل ۵ بند ۶؛  
مینوک خرت فصل ۱۳ بند ۱۴ - ۱۵ و فصل ۲۷ بند ۶۸ - ۷۶؛ زندو هومن رشت  
فصل ۲ بند ۵۸ و ۶۰.

Hutôs - ۵

Hutaosa - ۶

۷- دینکرت کتاب ۷ فصل ۴ بند ۷۶ - ۸۶.

در کتاب دینکرت از الهام دیگری نیز بر ویشتاسپ شاه سخن میرود<sup>۱</sup> و شرح آن چنین است که روان مردی پاک بنام سریت از خاندان ویسرب<sup>۲</sup> بر ویشتاسپ متجلی شد.<sup>۳</sup> این روان از «گروتمان»<sup>۴</sup> یعنی بهشت، بر روی گردونه‌یی عالی که خود بخود در حرکت بود، نزد گشتاسپ آمد و او را از قبول الفآت یکی از دیوان بر حذر داشت. در این وقت، یعنی بعد از آنکه روان ویسرب بسالت خود را ابلاغ کرد، گردونه‌ی بدو گردونه بدل شد که یکی از آندومینوی و دیگری جهانی (گیهانی) بود. در گردونه‌ی جهانی ویشتاسپ قرار گرفت و بنشستگاه نوزدیان رفت، و در گردونه‌ی مینوی روان سریت بگروتمان باز گشت. اما آتشیهای مقدس، چنانکه پیش از این، گفته‌ایم یکی از آنها آتش جنگجویان یا آتش شاهنشهی (آتور گشسپ) است که کیخسرو<sup>۵</sup> بر فراز کوه «اسنوند» بنا کرد. بنا بر داستانهای موجود آتش دیگر یعنی آتور فریغ، آتش موبدان، و آتور برزین مهر، آتش کشاورزان، را ویشتاسپ در نقاطی که معابد آنها در دوره ساسانی مشهور بوده است بنا کرد. در نسخه هندی بندهشن (فصل ۱۷ بند ۵ - ۶) چنین آمده است که: «یم» آتش

۱ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۶ بند ۲ - ۱۴.

۲ - Visrap

۳ - این سریت را که صورت اوستایی آن ثریت θrita است، باید از دوتن دیگر همین نام تمیز داد. یکی از آندو ثریت پسر سابوزدری Sāyuždri و دیگری ثریت از خاندان سام است.

۴ - Garōdmān

فرَبغ را بر یکی از کوههای خوارزم ساخته بود و در عهد وِشتاسپ آن  
 آتش بکوه «رشن» واقع در کابلستان ناحیه کابل، انتقال یافت و هنوز هم در  
 آنجا باقیست. بعقیده بعضی از دانشمندان روایت نسخه ایرانی بندهشن  
 در این باره رجحان دارد (چاپ انکلساریا ص ۱۲۴) لیکن متأسفانه  
 اشاره جغرافیایی بمحل آذر فرَبغ در این مورد درست خوانده نمیشود.  
 «ولیمز جاکسن»<sup>۱</sup> این قسمت را روشن کوه «کوآروند» (بخارآلود)  
 واقع در ناحیه «کار» خوانده<sup>۲</sup> و توضیحات مؤلفان تازی گوی و پارسی گوی  
 را یادآور شده است که طبق آنها آتش فرَبغ در دهکده «کاریان» واقع در ایالت  
 فارس مستقر بود! هر تفسلد همین قسمت را «روشن کوه از ناحیه کنارنگان»  
 ترجمه کرده و ناحیه مذکور را همان جلگه نیشابور دانسته است.<sup>۳</sup> آتش  
 برزین مهر را وِشتاسپ بر کوه ریوند واقع در خراسان<sup>۴</sup> بر قلّه جبال موسوم  
 به پشت وِشتاسپان بنا کرد.<sup>۵</sup>

اشارات مربوط بچنگ گشتاسپ با «کویان» و «کرینان» که بتفاریق

۱ — Williams Jackson

۲ — The Location of the Farnbag Fire. JAOS. 1921, p. 81 sqq

۳ — یادنامه مودی ص ۲۱۰ و نیز رجوع شود به باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۸۲ پیوست

۴ — بندهشن، وست، فصل ۱۷ بند ۸ و فصل ۱۲ بند ۱۸. چاپ انکلساریا

ص ۱۲۵ و ۷۹

۵ — بندهشن چاپ وست فصل ۱۲ بند ۳۴. چاپ انکلساریا ص ۸۰



... کاناها ذکر شده است ، غالباً در کتاب هفتم دینکرت دیده میشود .  
 یکن بزرگترین لشکر کشی این پادشاه جنگهایی بود که با ارجاسپ پادشاه  
 خیونان کرد. این دشمن زورمند و تن از درباریان خود را بر سالت نژد وشتاسپ  
 فرستاد تا از او خراج طلب کنند<sup>۱</sup> . وشتاسپ جواب رد داد و آغاز جنگ  
 با ارجاسپ کرد . سپاه ارجاسپ از چینیان و دیگر اقوام خارجی ترکیب  
 شده بود<sup>۲</sup> . جنگهای سخت با این پادشاه زورمند سرانجام پیروزی وشتاسپ  
 و دین بهی پایان یافت<sup>۳</sup> . بنا بر روایت بندهش نبرد قطعی میان وشتاسپ  
 و ارجاسپ در کوه «کومس» واقع در گرگان رخ داد<sup>۴</sup> . هنگامی که  
 سپاهیان ایران در حال پراگندگی بودند، کوه «میان دشت» از هم فرو ریخت  
 و کوه جدیدی بوجود آمد یعنی کوه کومس (= قومس) که کوه «متن فریات»  
 یعنی «بفریاد رسیدن» لقب یافت. بنا بر نقل بهمن یشت (فصل ۳ بند ۹)  
 این جنگ بزرگ در جنگل سپید (= سپیت ر زور) واقع شد . این روایت

۱ - دینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بند ۷۷ ( کتاب ۷ فصل ۳ بند ۷۷ از چاپ

پشوتن سنجانا ) .

۲ - ایضاً کتاب ۵ فصل ۳ بند ۱ . همین جنگ است که داستان آن در کتاب

بهلوی معروف ایا تکار زیریران آمده است .

۳ - ایضاً کتاب ۷ فصل ۴ بند ۸۳-۹۰ ( کتاب ۷ فصل ۳ بند ۸۳-۹۰ از

چاپ پشوتن سنجانا ) .

۴ - بندهشن چاپ وست فصل ۱۲ بند ۳۲-۳۳ . چاپ انکلساریا ص ۸۰

تحت تأثیر یشت پانزدهم بند های ۳۱ - ۳۳ پدید آمده است که در آن سخن از جنگ کیخسرو در جنگل سپید میرود. در کتاب پهلوی *نسبه* جدید «جاماسب نامک» *یک جنگ وشتاسپ* با «*اخوان سپید*» اشاره میشود که در جنگل سپید رخ داد، و در آنجا چنین آمده است که جنگل سپید در کوه «پتسخوارگر» قرار دارد<sup>۱</sup>. بعد از این پیروزی وشتاسپ پادشاهان بزرگ را بدین نو خواند و برای هر یک نسخه‌یی از کتاب اوستا همراه یکی از مغان بفرستاد تا آنرا بدین بهی رهبری کنند<sup>۲</sup>.

زرتشت در هفتاد و هفت سالگی<sup>۳</sup> بدست «تور برات ریش»<sup>۴</sup> (برات رگ ریش یا براتروخش)<sup>۵</sup> کشته شد لیکن وشتاسپ که خود را

۱ - جاماسب نامک پهلوی فصل ۱ بند ۲۰. ظاهراً گرد آورنده این کتاب در اینجا چند افسانه را که در اصل ارتباطی بایکدیگر ندارند بهم آمیخته و خلط کرده است. این داستانها عبارتند از داستان دیوسپید و داستان اکوان دیو که دو واقعه مختلف از وقایع مربوط به رستمختم یعنی رستم هستند.

۲ - دینکرت کتاب ۶ فصل ۲۱ از چاپ وست. کتاب ششم فصل ۱۴ از چاپ پشونن سنجانا.

۳ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۵ بند ۱ (کتاب ۷ فصل ۴. مقدمه، از چاپ پشونن سنجانا).

۴ - *Tūr ē Braδrō-rēš* ۵ - *Braδrōγ-rēš*

۶ - *Braδarvaxš*

۷ - دینکرت کتاب ۵ فصل ۳ بند ۲؛ بهمن یشت فصل ۲ بند ۳؛ بند هش

چاپ انگلاریا م ۲۱۸. هر تفسلد درباره این برات ریش در کتاب باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۴۶ بعد بحث می کند.

بمقام قهرمانی دین بهی رسانیده، و در نشر آن کوشش فراوان کرده بود، در پاداش این خدمت حیاتی طولانی بمدت یکصد و پنجاه سال، و پیری بنام پیشیوتن (پشوتن) یافت که جاویدانست و پیری و ذبول و گرسنگی در او راه ندارد و خواه از حیث جسمانی و خواه از لحاظ معنوی و روحانی نیرومند و تواناست.<sup>۱</sup>

پیش از این گفتیم که در یشتها و همه قطعات اوستا که تا این زمان محفوظ مانده است، بعد از سلطنت گشتاسپ از حیث تاریخ سیاسی به خلایق باز میخوریم. در روایت دینی متأخیر کردن این خلاء انجام نگرفته است. در سلسله نسب سلاطین که در نسخه ایرانی بندهشن آمده،<sup>۲</sup> تنها نام دوتن از فرزندان ویشتاسپ ذکر شده یکی سپندیات (سپند دات = اسفندیار) و دیگری پیشیوتن (= پشوتن). این هر دو اسم در یشت ۱۳ بصورت «سپنتودات» و «پیشی ائین» ذکر شده است. بنا بر نقل شکند گمانیک و یزار (فصل ۱۰ بند ۶۷) «کی سپندیات» و «زریر» در راه دفاع از دین بهی به هروم (= روم) و هند لشکر کشیدند. در آن قسمت از بندهشن که اکنون ذکر کرده ایم، سه فرزند از سپندیات ذکر شده است: نخست و همن<sup>۳</sup> و دیگر آتور ترسه (آتروترسه)<sup>۴</sup>

۱- دینکرت کتاب ۷ فصل ۴ بند ۸۱ (کتاب ۷ فصل ۳ بند ۸۱ چاپ پشوتن).

۲ - چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۹. چاپ انکلساریا ص ۲۳۲

۳ - این اسم گاه در متون پهلوی بصورت نیم اوستایی «وهومن» ذکر شده است.

۴ - Ātarōtarsah

و مهر ترسه (میترو ترسه)، لیکن از این هر سه تن اصلاً در اوستای موجود  
 ذکر نشده است و از دوتن اخیر الذکر هم تا آنجا که من میدانم در سایر  
 کتب پهلوی نیز نامی نیست. در صورتیکه **وهمن** (= **بهمن**) خلاف آن دوتن  
 در روایت دینی یکی از اسامی کثیر الاستعمال و مورد اطلاع همه است.  
 در کتاب هفتم از دینکرت، فصل هفتم بند پنجم (کتاب هفتم فصل ششم  
 بند چهارم از چاپ پشتون سنجانا) نام **وهمن** پسر سپندیات بعنوان یکی از  
 خوتایان یعنی یکی از پادشاهان ذکر شده است و در این مأخذ بنقل از اوستا،  
 یعنی بنقل از ترجمه پهلوی یا یک قسمت مفقود شده آن، چنین آمده است که  
 او **بهمن** درست کرد و فعال ترین مرد از پسران مزدیسناست. در نسخه ایرانی  
 بندهشن (چاپ و ست فصل سی و یکم بند ۳۰؛ چاپ انکلساریا ص ۲۳۲)  
**بهمن** با عنوان «اردشیر» یاد شده و در **وهمن** یشت (فصل ۲ بند ۱۷)  
 این دو اسم یکدیگر آمیخته و «**وهمن** اردشیر» از آن ترتیب یافته است.  
 در این کتاب عهد **وهمن** اردشیر «عهد سیمین» شمرده شده است. علت  
 آنکه در عهد ساسانیان به **بهمن** کداستانی که اوراپسرویشناسپ می‌شمردند،  
 عنوان اردشیر داده‌اند آنست که بنا بر شجره نسب که در عهد ساسانیان  
 ساخته شده بود، اردشیر پاپکان مؤسس سلسله ساسانی از اخلاف مستقیم  
 همین **وهمن** شمرده شده است و بهمین سبب یکی دانستن **وهمن** اردشیر و  
 اردشیر اول هخامنشی ظاهراً در اواخر عهد ساسانی صورت گرفته بود.  
 علاوه بر این فصل، هفتمین کتاب دینکرت که در باره عهد بعد از

گشتاسپ سخن میگوید تنها وقف بر تاریخ دین زرتشتی و اسامی رجال بزرگ آن آیین است نه مربوط به تاریخ سیاسی ایران. **دارای دارایان** (دارا پسر دارا) یعنی داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی در فصل ۲۳ از کتاب ششم دینکرت ذکر شده و علت ذکر نام او تنها اهمیت دینی او بود چه بنا بر روایات دینی وی فرمان داده بود که دو نسخه از اوستا وزند ترتیب دهند و در خزانه نگاه دارند.

### داستان کِرساسپ

هنگام بحث در باره روایات دینی مربوط به کیانیان، باید از داستان کِرساسپ (= کرساسپ) نیز سخن گفت. درست است که این پهلوان بخاندان کیان نسبتی ندارد، لیکن وجود او منشاء سلسله‌یی از داستانهاست که در روایات ملی ارتباط نزدیک با تاریخ کیانیان دارد. در اوستا کِرساسپ پهلوان چندین حادثه بزرگست. وی پسر «ثَریت» از خاندان «سام» و مردیست با گیسوان مجعد، گرزور، نیرومندترین مردان. کرساسپ برادر «اورواخشی» یکی از قانونگذاران معروفست. این پهلوان در ظرفی روین بر پشت ازدهایی بنام «سروور» (شاخدار) که حیوانی زهردار بوده و آدمیان را بدم‌درمی کشیده‌است، غذا می‌پخت. چون این ازدها از تنف آتش بامان آمد، از جای برجست و همه آبهای داغ را پیرا کند. لیکن کرساسپ که در آغاز کار از بیم از جاجسته بود سرانجام ازدهای خشمناک را

بکشت و از پای افکند<sup>۱</sup>. کرساسپ در کنار دریای «ووروش» گندرو<sup>۲</sup>  
دیو زرین پاشنه را که پوزه‌ی بزرگ و گشاده داشته و عالم را بفنای دین  
راستین تهدید میکرده، از پای درآورد<sup>۳</sup>. کرساسپ بر خانه عظیم گندرو  
حمله برد و از قتل برادر خود «اور و اخشی» انتقام گرفت<sup>۴</sup> و «هیتاسپ زرین  
تاج» را بکشت و بر روی گردونه خود (یا در حالی که بگردونه او بسته بود)  
بیاورد<sup>۵</sup>. علاوه بر این کرساسپ نه پسر «پثنی» و پسران «نیویک» و  
«داشتیانی» و «ورشودانین» و «پیئون» دوست جادوان را بکشت<sup>۶</sup> و آنگاه  
«ارزشمن» ی نیرومند و حیل‌گر و لنگ و با هوش را از میان برد و  
«شنا و یذک» را که مشت او از سنگ بود بکشت. این همان کس بود  
که میخواست بعد از بلوغ گردونه خود را از آسمان ترتیب دهد و از  
زمین چرخ‌ی بسازد و اورمزد و اهریمن را بر گردونه خود بیند<sup>۷</sup>.  
بنا بر روایت و ندیداد (فرگرد ۱ بند ۹) کرساسپ از «خنشئی تی» جادو

۱ - یسنای ۹ بند ۱۰ - ۱۱. یشت ۱۹ بند ۴۰

۲ - یشت ۵ بند ۳۸. یشت ۱۵ بند ۲۸. یشت ۱۹ بند ۴۱

۳ - یشت ۱۵ بند ۲۸

۴ - یشت ۱۵ بند ۲۸؛ یشت ۱۹ بند ۴۱. هیتاسپ احتمالاً قاتل اُور و اخشی بود.

۵ - یشت ۱۹ بند ۴۱

۶ - یشت ۱۹ بند ۴۳-۴۴

که در ولایت « واکریت » یعنی کابلستان بحر میبزد، فریب خورد ولی جسم او که جاویدان و مرگ ناپذیر است بوسیله ۹۹۹۹۹۹ فرشتی نگاهداری میشود.<sup>۱</sup> محققاً کرشاسپ اوستا یکی از پهلوانانی بود که از روزگار ان قدیم در حکایات عمومی و ملی سخن از او و پهلوانیهای وی در کشتن اژدها و قهرمانان میرفت، و بعدها شرح جنگاوریهای داستانی او کم و بیش جنبه دینی یافت. داستان مردی که غذای خود را بر پشت حیوانات عظیم الجثه میزد در حکایات بحری و خاصه در داستان سندباد بحری هم دیده میشود.<sup>۲</sup>

اعمال قهرمانی و پهلوانیهای کرشاسپ باریکتر با تفصیلات بیشتری در سوتگر نسک<sup>۳</sup> آمده و بنا بر آن نسک این پهلوان موفق شده بود « وات » دیو طوفان را که جهان را زیر و زبر می کرد نرمتر کند.<sup>۴</sup> او با آتش اهانت کرد زیرا در برابر اورمزد آنرا بتازیانه زد. بهمین سبب آتش از وارد شدن روان کرشاسپ در بهشت ممانعت نمود در صورتیکه « گوشورون »<sup>۵</sup> (روان گاونر = ربه النوع در واسپا<sup>۶</sup>) با او مهربان بوده و او را از دوزخ دور می داشته است. اورمزد روان بی آرام و سرگردان کرشاسپ را بزرگداشت نشان داد و زرتشت

۱- یشت ۱۳ بند ۶۱.

۲- رجوع شود به : Chauvin, Bibliogr. , VII , p . 9 .

۳- دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۵ (کتاب ۹ فصل ۱۴ از چاپ پشتون)

۴- این همان دیو واتى Vātya است که دروندیداد ذکر شده (فرگرد ۱۰ بند ۱۴)

و نفیض ایزد وات Vata است

Drvāspā - ۱ Gōšurvan - ۵

پیامردی اوترد ایزد آند برخاست و آن ایزد شفاعت زرتشت را پذیرفت.<sup>۱</sup>  
 و از آن پس روان کرشاسپ در «همیستگان» آرام و آسایش یافت.<sup>۲</sup> در رساله  
 «روایت پهلوی» که همراه نسخه «داستان دینیک» دیده میشود،<sup>۳</sup> همین  
 قسمت از سونگرنسک بصورت مکالمه میان اورمزد و روان کرشاسپ آمده  
 است. کرشاسپ در این مکالمات کارهای بزرگ خود و جنگهای خویش را با  
 «سروور» و «گندرو» و دیگر بدکاران شمار می کند. در مینوگ خرت (فصل  
 بیست و هفتم بند ۴۹-۵۳) شرحی از جنگاوریهای سام از قبیل نابود کردن ازدهای  
 «سروور» و گرگ «کپوز» موسوم به پیهین (= پثنی؟) و «گندرو»<sup>۴</sup>  
 جادو و مرغ «کمک»<sup>۵</sup>، ملاحظه می کنیم.

چون پایان جهان نزدیک شود، طوس پهلوان کرشاسپ را از خواب  
 دیرین بیدار می کند تا با کیخسرو در رستاخیز جهان که بر اهنمایی سوشیانس  
 انجام خواهد گرفت، شرکت کنند و در کشتن دهاگ (ضحاک) که در این

۱- همیستگان (Hamēstāγān) برزخ است که روان آن کسانی که گناه و  
 ثوابشان معادل یکدیگر باشد در آنجا می ماند.<sup>۱</sup> رجوع شود به: یشنا تألیف لومل  
 Lommel ص ۱۴۵ ببعد.

۲- چاپ دهابهار ص ۶۵ ببعد.

Kapoudh-t Sruvar - ۲

Paṭanya-۶ Pêhén - ۵

Gandarêv - ۷

۸- رجوع شود به یادداشت شماره ۶ و ست در: P.T.II. p. 373 sqq.



وقت خود را از اسارت نجات میدهد، همداستان شوند<sup>۱</sup>. توضیح آنکه دهاک را فریدون ببندد افکنده و در دماوند بزنجیر بسته است، لیکن او در آخر زمان زنجیر می‌گسلد و ظلم و عدوان از سر می‌گیرد تا آنکه کیخسرو و کرشاسپ و طوس و دیگر جاویدانان بیاری سوشیانس آیند و براهبری او ضحاک را بکشند و رستاخیز کنند.

بروایت بندهشن<sup>۲</sup> بسام عمر جاویدان بخشیده شده بود لیکن بسبب قصوری که در حفظ آیین مزدایی کرده بود، بدست ترکی «نوهین» نام مجروح شد و دردشت پیشانسی (درهٔ پیشین در کابلستان<sup>۳</sup>) تاروز رستاخیز در حالتی از بی حسی باقی خواهد ماند. در این هنگام بنا بر روایت وهمن یشت (فصل ۳ بند ۶۰ - ۶۲) دو تن از ایزدان بنام سروش و نیر یوسنگ (دراوستا: سراس و شیر یوسنگه) با فریادی که سه بار تکرار میشود، او را از آن حالت بیدار می‌کنند. در چهارمین فریاد سام برمیخیزد و اژی دهاک را می‌کشد و بعد از این واقعه سوشیانس جهانیان را از شر و بدی نجات می‌بخشد و رستاخیز آغاز میشود. در جملهٔ مقدم از وهمن یشت

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۲ (کتاب ۹ فصل ۱۴ بند ۲ چاپ پشوتن) و نیز رجوع شود به دینکرت کتاب ۷ فصل ۱۰ بند ۱۰ (کتاب ۷ فصل ۹ بند ۱۰ از چاپ پشوتن سنجانا)

۲- فصل ۲۹ بند ۷ - ۹؛ چاپ انکلساریا ص ۱۹۷.

۳- بروایت مینوگ خرت (فصل ۶۹ بند ۲۰ - ۲۴) جسم سام در صحرای پیشندس Pēšandas نزدیک کوه دماوند قرار دارد.

یعنی بتد پنجاه ونهم پهلوان این داستان کرشاسپ از خاندان سام است. سام همان کرشاسپ. و نام خانوادگی اوست که در روایات بعدی بنام شخص مبدل شده است.

کرشاسپ مانند یم و کی اوس از آن دسته از پهلوانانست که بر اثر ارتکاب گناه سعادت ابدی را از دست دادند. اکنون باید بدانیم گناهی که او بر ضد آتش مرتکب شده است چیست؟ تنها اطلاع ما در این باره آنست که او آتش را بتازیانه زده (خاموش کرده) بود. این عمل رامیتوان دنباله جنگی دانست که او با ازدهای «سروور» کرده بود، زیرا بعد از آنکه «سروور» از جای جست و ظرف آب جوش را سرنگون کرد، آتش خاموش شد. لیکن این تصور تا حدی مستبعد بنظر می آید. شاید مقصود از اهانت بآتش عملی باشد که ناقض تعلیمات آیین مزدیسنا بود و کرشاسپ هنگامی که تحت نفوذ خنثی تی جادو بود، بچنین کاری مبادرت کرد. در قسمت مورد بحث از بندهش فقط باختصار چنین گفته شده است که کرشاسپ با کیش مزدیسنا باهانت رفتار کرده بود. با این حال برای کرشاسپ در رستاخیز عالم وظیفه مهمی تعیین شده است. حال کرشاسپ در این مورد مشابه با وضع یم است و یک روایت در باره آنها تکرار گردیده و بعد کوشیده اند که آنها را بایکدیگر ارتباط بخشند.

کرشاسپ از طرفی فناپذیر است و مانند فردیک سرخ ریش<sup>۱</sup> و اوژیهدانمار کی<sup>۲</sup> و آخرین امام شیعه، مهدی، در محلی پنهان بسر میبرد و از

آنجا هنگامی که جهان را مصائب گوناگون فرا گرفت، برای دهای جهانیان، ظهور می کند. این روایت مربوط به زمانی کهن است، زیرا در یکی از قسمتهای بسیار کهن اوستا بنگاهداری جسم کرشاسپ بوسیلهٔ ۹۹۹۹۹ فروشی اشاره شده است و در این افتخار، کرشاسپ با سه نطفهٔ زردشت که از آنها سه نجات دهندۀ بزرگ عالم پدید خواهند آمد، شریک است.<sup>۱</sup> از طرفی دیگر روان کرشاسپ پس از چندی سرگردانی در «همیستگان» مستقر خواهد شد و این اشاره می رساند که روان او بهمهٔ روانهای عادی شبیه است که کاریهای نیک و بدشان مساوی باشد. و اگر باین قسمت از داستان کرشاسپ توجه کنیم اثری از جاویدان بودن کرشاسپ در آن نمی یابیم.

دریشتها ارتباطی میان جم و کرشاسپ ملاحظه میشود. بدین معنی که فر (خورنه) در سه نوبت از جمشید بگست. نخستین بار بمیثر تعلق گرفت و دومین بار به ثرائئون و سومین بار به کرشاسپ.<sup>۲</sup> انقسام دو بهره از فر جمشید میان فریدون و کرشاسپ با توجه بداستانهای آندو پهلوان امری طبیعی است چه فریدون بند کنندهٔ اژی در کوه دماوند و کرشاسپ کشندهٔ اودر روز رستاخیز است.

درینای نهم کرشاسپ میان فریدون و زردشت، و در یشت نهم میان فریدون و فر نگر سین، و در یشت پاتردهم میان فریدون و کیخسرو قرار دارد.

۱ - یشت ۱۳ بند ۶۱ - ۶۲

۲ - یشت ۱۹ بند ۳۰ - ۳۸

پس در همه موارد نام وی با توجه بتأخر زمانی بعد از فریدون، دومین وارث فر جمشیدی، ذکر میشود.<sup>۱</sup>

توسعه بعدی تاریخ داستانی ایران باعث شد که منوچهر (منوش چتر) جای معینی بعد از «ثراتان» یعنی فریدون پیدا کند و بعنوان گیرنده انتقام ایرج پسر فریدون تلقی شود. زیرا در همین فواصل داستانی تقسیم جهان میان سه پسر فریدون هم وارد تاریخ اساطیری شده بود.<sup>۲</sup> بعد از سلطنت منوچهر داستان تسلط افراسیاب را بر ایران، و باز گرفتن آنرا از افراسیاب، و سلطنت «اوزو» (زاب) را قرار داده اند.

با ورود این افراد که نامشان بین سلطنت «ثراتان» و «کیرسپ» ذکر شده، طبعاً محل وقوع نام کرشاسپ در سلسله پادشاهان داستانی، تا حدی مبهم گردیده است. در کتاب هشتم دینکرت فصل ۱۳ بند ۱۲ (کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۲ از چاپ پشتون سنجانا بنقل از چهار داد نسک) و کتاب مینوگ خرت (فصل ۲۷ بند ۴۹) نام کرشاسپ بعد از «کی کوات» نخستین پادشاه سلسله کیانی آمده و در کتاب هفتم (فصل ۱ بند ۳۲) اسم او بعد از منوچهر و زاب و پیش از نام کیقباد، نخستین پادشاه سلسله کیانی، ذکر شده است.

۱- در پشت ۱۳ بند ۱۳۰ یبعد سلسله پهلوانان بگونه بی دیگر و بدون ذکر نام فریدون آمده است، بدین ترتیب: فریدون، اوشنر، اوزو، اغرات، منوش چتر؛ و بعد از منوچهر نام گویان ذکر میشود.

۲- رجوع شود به کتاب من بعنوان تحقیق در مزدایرستی ایران قدیم ص ۲۲ بعد.

در داستان دینیک ( فصل ۳۷ بند ۳۵ ) محل کرساسب در سلسله سلاطین، میان منوچهر و کیقباد است، لیکن در نسخه ایرانی بندهشن<sup>۱</sup> اسم او را بین کیخسرو و ولهراسب گنجانیده اند.

مأخذ اساسی همه این موارد ظاهراً چهار دانسک بوده و اختلاف این منابع هم بی تردید بستگی بتوضیحات و تفسیرهای متفاوت مفسران داشته است.

\*\*\*

روایت دینی که در اوستای عهد ساسانی مذکور بوده، و تفسیر پهلوی آن، که اصول آن در ادبیات مذهبی بزبان پهلوی محفوظ مانده است، بیش از همه چیز برابطه سلطنت کیانی با مزدیسنا و مسائل مربوط بآن، متوجه بوده<sup>۲</sup> و بسیاری از افراد خاندان کیانی و حتی بکسانی مانند کرساسب و پهلوانان دیگری که در سلسله سلطنتی کیانی وارد نبوده اند، نقش مهم و قابل توجهی در موضوع رستاخیز عالم و نو کردن آیین داده اند.

در داستان سلاطین سه نکته مهم که مبنای آنها در داستان « یم » دیده میشود، بطور اخص نفوذ کرده و با تغییرات و تغییر شکلهایی باقی مانده است. اول آنکه پهلوان مواهب الهی خود را بر اثر ارتکاب گناه بزرگی از

۱- چاپ انکلساریا ص ۲۳۲ : چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۶.

۲- بهمین علت بوده است که لایعن شعور چنین تصور شده است که پادشاهان مقدم بر زرتشت پیش از ظهور آن ییغامبردین او داشته اند و نیز بهمین سبب است که تفاوت اساسی محسوسی میان آیین قدیم پیش از زرتشت و کیش او در داستانها احساس نمی کنیم و متون پهلوی نکات تازه ای را که در کیش زرتشتی نسبت بآیین قدیم آریایی ایران وجود داشته است، در این گونه موارد معلوم نمی دارند.

دست میدهد. این امر در شرح داستان «کی اوس» (کلاوس) و کرشاسپ و افراسیاب ملاحظه میشود. البته در هریک از این داستانها موضوع اساسی مذکور بصورت خاص و با تغییراتی مشاهده میشود.

دوم موضوع بنای کاخ عجیب و شگفت انگیزی است در زیر زمین، یا بر فراز قله کوه، یا در محلی دور دست، که نزدیک شدن بدان دشوار باشد. هفت کاخ کی اوس در کوه البرز، کنگ دز که سیاوش بنا کرده و کیخسرو آن را نظم داده و اداره نموده بود، و کاخ زیرزمینی که افراسیاب آن را بجادوی بر آورده بود، همه از این قبیل اند<sup>۱</sup>. برای کی اپیوه و کرشاسپ چنین کاخ مرموزی پیش بینی نشده است، لیکن آن هر دو پنهان از دیگران در محلی از یک دشت، خوابیده اند و از این حیث با «هواشت» و طوس شبیهند و این دومی هم در این باب جانشین «ویست اورو» است.

سوم موضوع جاودان بودن و وظیفه ییست که هریک در رستاخیز عالم انجام خواهند داد و در این امر جاویدانانی مانند کی اپیوه، کی خسرو، کرشاسپ و پیشیوتن (پشوتن) یکسانند. دسته بی دیگر هم موهبت بی مرگی را که اهورمزدا بدانان داده بود، از دست دادند؛ و از آن دسته اند کی اوس (کلاوس)، کیکلاوس و افراسیاب تورانی<sup>۲</sup>.

۱ - همه این موارد تقلیدی است از داستان «و رجم کرد»، که داستان آن

بتفصیل در وندیداد آمده است (م. ۰)

۲ - این دو تن نظیر جمشیدند که اورا نیز اهورمزدا جاودان و بیمرگ آفریده بود لیکن

آن موهبت را بگناه از کف داد (م. ۰)

ارتباط میان دوداستان زرتشت و وشتاسپ، و موضوع کسب الهامات یزدانی بوسیله وشتاسپ، و نظایر این افسانه‌ها، از مسائل و موضوعات خاص داستانهای دینیست که ذهن علمای دین بوجود آورد؛ و اشارات مربوط باستقرار سه آتش مقدس بوسیله کیخسرو و گشتاسپ هم از جمله تعبیرات علمای زرتشتی است که بقصد قدیم شمردن آتشگاههای عهد ساسانی انجام گرفته است. یعنی علمای دینی خواسته‌اند از این راه آتشکده‌هایی را که در دوره ساسانیان ایجاد شده بود، بزمانهای بسیار کهن تری نسبت دهند تا مبنای اعتقاد مردم نسبت بآنهاست نشود.

بعضی از مطالب اساسی و موضوعات مربوط بداستانهای پهلوانی قدیم و حکایات عمومی هم بتاریخ کیانیان ارتباط داده شده است. یکی از آنها موضوع کودکیست که او را سر راه گذاشته (یا در نقطه دور دستی قرار داده) باشند و دیگری او را بفرزندی پذیرد، مانند داستان کی کوات (کیقباد)<sup>۱</sup>. موضوع دیگر طغیان بر ضد آسمان و هجوم بدانست که آنرا در داستان کاوس میبینیم<sup>۲</sup>. موضوع دیگر داستان ساحری است که بشکل حیوانی درآید و با هر ضربت تعداد آن فزونی یابد (داستان «سریت» در دوره سلطنت کاوس)، و موضوع

۱ - این داستان بصورت دیگری در سرگذشت کیخسرو و در شرح زندگانی کوروش نخستین پادشاه هخامنشی و در داستان زال پسر سام هم دیده میشود منتهی این سه تن را سه حیوان بفرزندی پذیرفته و تغذیه کرده بودند (م).

۲ - این داستان نظیر بالا رفتن جمشید است بر آسمان. تخت جمشید را دیوان بردوش گرفته بر آسمان بردند (م).

دیگر داستان گاوی که تعیین سرحد بکند<sup>۱</sup>. داستان این گاو تجدیدافسانه گاو اساطیری ایرانی است<sup>۲</sup>.

\*\*\*

موضوع همکاری لهراسپ و «نابوخذنسر» از جمله نخستین موارد تطبیق داستانهای اصلی ایران با احادیث تورات و تلمود است و این امر در آثار تاریخی مؤلفان اسلامی از مسائل معمول شمرده میشود. با تمام این احوال این نکته مورد تردید است که آیا تطبیق و تخیل مذکور در روایات دینی دوره ساسانی صورت گرفته است یا بعد از آن.



۱ - اشاره است به داستان گاوی که میان مرز ایران و توران بازدن سم خود بر روی خط معین تعیین مرز میکرده است و گاوس برای آنکه بتواند بتورات زمین تجاوز کند آنرا کشت (م).

۲ - اشاره است به گاو اولک دات، نخستین حیوانی که آهور مزدا با نخستین بشر

«گبه مرتن» خلق کرد و انگرمی نیو (اهریمن) آنرا از میان برد (م).



## گیانیاں بنا بروایت ملی

در شاهنامه فردوسی تاریخ گیانیاں تقریباً ۲۷۰۰۰ بیت را شامل است. قسمتی از داستانها که فردوسی حکایت کرده از مآخذی غیر از خوتای نامگ گرفته شده است، مثلاً از رمانهای عادی متداول میان مردم که مأخذ روایات آنها هم بروایات قدیمه ملی میرسیده است. قصد من آن نیست که در اینجا کیفیت گرد آمدن تمام این داستانها را بتفصیل مذکور دارم بلکه میخواهم بیشتر بدکر بعضی از مسائل اساسی که نشان دهنده توسعه داستان گیانیاں در روایات ملی است، اکتفا کنم. بعضی از مؤلفان عربی زبان مانند حمزه بن الحسن اصفهانی، محمد بن جریر طبری و مخصوصاً ابوریحان بیرونی روایات دینی و ملی را در موارد مختلف بهم پیوند داده اند.

**کی گوات** که در متون اسلامی کیقباد نوشته میشود، و سلسله نسب او در کتب پهلوی که متضمن روایات مذهبی هستند ذکر نشده، در روایات ملی شجره نسب خاص پیدا کرده است. در افسانه دینی چنانکه دیده ایم مادر او را «فرانگ» دانسته اند و او دختر «وهجرگا» یا «وهیجرو»ی ساحر بود، این نام گاه بصورت غلط «وگترگا» و «وی تیری سا» هم ذکر شده است. از بعضی اسامی که از شجره نسب فرانگ و لهراسب بعاریت گرفته شده است،

صورت اسامی ذیل را برای نیاکان کیقباد ترتیب داده‌اند<sup>۱</sup>:

منوش چهر (منوچهر)

|

نوند

|

منوش (میس ، مایشو ، میشوا ، مسو)

|

نودان ، نودگان<sup>۲</sup> ( نودکان ، نودکا ، نوحناه ، یوحنا<sup>۳</sup> )

|

رگ<sup>۴</sup> ( زاب ، داع ، زاغ ، زغ )

|

کی کوات (کیقباد) که با فرانگ (طبری: لهریک) دختر وی تیری سا  
(بی‌دی‌رسا، طبری: مدرسا) پادشاه ترکستان ازدواج کرد.

نام‌پدر کیقباد که در متون عربی بغلط زاب یا زاگ نوشته شده، با اسم زاب  
آخرین پادشاه پیشدادی (یعنی «او زو» در متون پهلوی و زو یا زاب در آثار  
مؤلفان عربی زبان) اشتباه شده است و بهمین سبب است که کیقباد را پسر

۱- طبری ص ۵۳۳؛ بلعمی ترجمه زوتنبرگ (Zotenberg) ج ۱ ص ۴۰۷؛

بیرونی آثار الباقیه ترجمه زاخائو ص ۱۰۴ ، فارسنامه چاپ لوسترانج Le Strange و

نیکلسن Nicholson ص ۱۴.

۲ - نام خاندان نودریان

۳ - بلعمی ، ترجمه تاریخ طبری، زوتنبرگ.

پادشاه پیش از خود یعنی زاب شمرده اند<sup>۱</sup>. *یَا لَوِیْطُ مَرِیَاسَ* .  
 در روایات ملی سخنی از اینکه کیقباد را در کودکی برودخانه  
 افکنده بودند، نیست و این خصوصیت برای انتساب به «دارا» پادشاه دیگر  
 کیانی نگاهداری شده است.

فردوسی حکایت می کند که رستم (رستم) بعد از فوت کرشاسپ مأمور شد  
 تا کیقباد را بجوید و سرانجام او را در کاخی باشکوه بر فراز البرز کوه بیافت.  
 مسلماً در این مورد تجدید خاطره یی از کاخ عظیم کاوس بر البرز کوه ملاحظه  
 میشود. پادشاهی صدساله کیقباد در آثار مؤلفان تازی و پارسی بهمان نسبت  
 خالی از حوادث است که در روایات دینی بوده است. از این مآخذ تنها این  
 نکته بر می آید که کیقباد پادشاهی نیک سیرت بود، کشور را آبادان میکرد  
 و شهرها می ساخت. وی بنا بر روایت فردوسی یاری رستم پهلوان ایران را  
 فاتحانه از تسلط تورانیان محافظت کرد<sup>۲</sup>. این روایت باسانی قابل قبول  
 است زیرا در روایات ملی جنگ با تورانیان مبنای حوادث تاریخی ایران  
 بعد از منوچهر تا گشتاسپ است.

**کی اوس (کی کاوس)<sup>۱</sup> پسر «کی آییوه»<sup>۲</sup> است.** نشستگاه او در بلخ

۱ - دینوری چاپ گیر گاس Guirgass ص ۱۴.

۲ - کلمه کی اوس به کاوس تبدیل شد سپس باردینگر عنوان کی را بر آن افزودند  
 و کی کاوس گفتند. و صورت اصیل تر آن در پارسی «کاوس» است.

۳ - کی آییوه = کی آییوه یا کی آییوه : کیسه (طبری، بیرونی)، کنایه  
 (خوانده شود: کیایه یعنی کی اییه: فارسنامه)، افره (خوانده شود افوه، مجمل  
 التواریخ). این سلسله نسب در نزد بلخی، فردوسی، و ثعالبی ساده گردید و کاوس  
 پسر کیقباد دانسته شد. (بیرونی: آثار الباقیه ص ۱۰۴) و بر همان نمرد میدان دولی تطبیق  
 روایات ایرانی با روایات تورات در بحث ما وارد نیست.

بود<sup>۱</sup>، خداوند او را مشمول عنایات خود قرار داده بود<sup>۲</sup> و او کشور را از شر دشمنان محفوظ می‌داشت و عیب او تنها در آن بود که بزرگان را بسیار می‌گشت<sup>۳</sup> زیرا نسبت بزورمندان خشونت و سختی فراوان داشت و بالعکس با زیردستان و ضعیفان نرم و مهربان بود<sup>۴</sup>. لیکن خوی او همیشه برای این سان نماند چنانکه بر آسمان بشورید<sup>۵</sup>، دیوان فرمانبردار او بودند و فرمان او کاخهایی بساختند<sup>۶</sup> و عبارت دیگر برج رفیعی که شامل قسمتهای مختلف از سنگ، آهن، مفرغ، مس، سرب، سیم و زر<sup>۷</sup> است بر آوردند. لیکن در این روایت اشاره نشده است که هر که در آن کاخ وارد شود بیمار گشاده گشت. یکی از نکات داستان کاوس که تقریباً فراموش شده و تا حدی مربوط به همین فکر یعنی اندیشهٔ ایجاد کاخ در کوه بلند میتواند بود، در ماللهند بیرونی مذکور است و آن چنینست که کاوس در حال پیری و فرسودگی بکوه قاف رفت و چون

۱ - حمزه (چاپ گوتوالد Gottwald) ص ۳۵؛ مسعودی، مروج الذهب چاپ

Barbier de Meynard ج ۲ ص ۱۱۹ - فارسنامه ص ۴۰

۲ - مطهرین طاهر المقدسی (کتاب البدء والتاریخ) چاپ هوآرت Huart ج ۳ ص ۱۴۷.

۳ - طبری ص ۵۹۷.

۴ - دینوری ص ۱۵.

۵ - طبری ص ۶۰۲، بیرونی ص ۱۰۴.

۶ - فردوسی چاپ دولرس Vullers ج ۱ ص ۴۰۸ پیوسته؛ طبری ص ۶۰۲ که این کاخ را با کنگه دز اشتباه می‌کند؛ حمزه ص ۳۵؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۹؛ ثعالبی ص ۱۶۵؛ مطهرین طاهر المقدسی ج ۳ ص ۱۴۷ که محل این کاخ را در بابل یا در عراق میداند.

۷ - ماللهند چاپ زاخانو ج ۱ ص ۹۵. ترجمه همین کتاب از زاخانو ص ۱۹۳. بنقل از کلام اسفندیار در هنگام مرگ. کوه قاف در این روایت جای کوه البرز را گرفته است.

از آن باز گشت، جوانی زیبا و زورمند شده و از ابرها برای خود گردونه‌یی ترتیب داده بود.

از دژ مذکور، که کاوس بر البرز کوه بنا کرده بود، میخواست با آسمانها صعود کند. پس با سپاهیان خود با آسمان بالا رفت، لیکن چون او و یارانش از ابرها گذشتند، خداوند نیروی فوق العاده ایشان را باز گرفت چنانکه از آسمان بر زمین افتادند. همه جنگجویان کاوس شاه در این حادثه از میان میان برد رفتند لیکن او خود از مهلکه نجات یافت<sup>۱</sup> چه «خداوند نمیخواست او را از زیر امیدانست و چنین مقدر کرده بود که از کاوس سیاوش و از سیاوش کیخسرو بوجود آید که افراسیاب را از میان بردارد»<sup>۲</sup>.

بنا بر نقل حمزة بن الحسن الاصفهانی و مطهر بن طاهر المقدسی کاخ مذکور بنحوی بنا شده بود که میتوانست خود بخود بجانب آسمان بالا رود. بنا بروایت دیگر کاوس از کاخ خود بیاری دستگاه و وسیله ساحرانیه‌یی با آسمان صعود کرد<sup>۳</sup> و این وسیله را بعضی صندوق یا تختی که عقابان و کرکسان بیالامیبردند، توصیف کرده‌اند. برای آنکه مرغان بیالا پرواز کنند، بر نوک نیزه‌هایی که بدان بسته بوده‌اند قطعاتی از گوشت آویخته شده بود<sup>۴</sup>. این اشاره اخیر

۱ - تاریخ طبری ص ۶۰۳ .

۲ - داستان مذکور با آنچه در کتاب دینکرت ذکر شده و در صحایف ۱۱۷-۱۱۸ از همین کتاب نقل کرده ایم، قابل مقایسه است.

۳ - بلعی ج ۱ ص ۴۶۵

۴ - دینکرت ؛ تعاللی ؛ فردوسی ج ۱ ص ۴۰۹ پیعد .

مأخوذ است از رمان اسکندر که اصل آن بافسانه بابلی اتانا<sup>۱</sup> میرسد. بر اثر این عمل طغیان آمیز کاوس موهبت الهی (= فر) و نیرو را از کف دای و چون بجنگ ذوالاذعار پادشاه یمن رفت<sup>۲</sup>، با آنکه آن پادشاه به بیماری فالج دچار بود، با عده‌یی از سپاهیان خمیری و قخطانی بجنگ کاوس رفت و سپاهیان او را از میان برد و او را اسیر کرد و در چاهی محبوس ساخت. لیکن رستختم با پادشاه یمن بجنگ برخاست و سپاهیان او را بشکست و کاوس را از بندرها کرد. کاوس در پادشاه این خدمت فرمانی مبنی بر آزادی برستم داد و سیستان و زابلستان را بدو بخشید<sup>۳</sup>.

۱ - Erana رجوع شود به :

Nöldeke, Beiter. Z. Gesch. des Alexander - Romans, Wiener Denkschriften, 1890 p. 26

Herzfeld, Der Thron des Khosró, Jahrb. des Preuss. Kunstsammlungen, t, 41, p. 123 sqq.

صعود کاوس را با آسمان میتوان با همین عمل از جمشید مقایسه کرد. رجوع شود به فردوسی ج ۱ ص ۲۵ بیت ۴۷ ببعد.

۲ - حمزه، سنی ملوك الارض، ص ۱۲۵

۳ - ساده ترین شرح جنگ کاوس با پادشاه یمن همین است که طبری آورده و مؤلف فارسنامه نیز از او نقل کرده است لیکن مؤلفان اسلامی روایت دیگر از همین داستان را نقل کرده‌اند و آن روایت یمنی این داستان است که تعالبی (ص ۱۶۱ ببعد) آورده و بنابر آن رستم و پادشاه یمن، بی آنکه جنگی قطعی میان آنان درگیرد، بجنگ پابان دادند و قراری بستند که بنابر آن کاوس آزاد شد.

بنابر نقل مسعودی (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۹) پادشاه یمن که کاوس با او جنگید شمر بن بصری بوده است (و نیز رجوع شود به حمزه ص ۱۲۶). ظاهراً این تخیل نتیجه فرائد کلمه یمبران Yambarân (= حمیر) در زبان پهلوی باشد زیرا در خط پهلوی کلمه یمبران را که در نسخه ایرانی بندهشن (ص ۲۱۲) آمده است شمران šamirân هم میتوان خواند.

مسعودی و مطهر بن طاهر المقدسی و ثعلابی روایت کرده‌اند که کاوس سعدی دختر پادشاه یمن را بزنی گرفت و با خود بایران برد. گویا طبری هم باین نکته متوجه بوده است زیرا میگوید که زن کاوس سودابه بنا بر بعضی از روایات دختر افراسیاب بود و بنا بر بعضی اقوال دیگر دختر پادشاه یمن. بنا بر روایتی دیگر سعدی در این داستان با سودابه (پهلوی: سوتا پگ) تطبیق شده چنانکه در شاهنامه فردوسی می‌بینیم. بهر حال ممکن است تصور کرد که سودابه صورت ایرانی شده‌ی از کلمه عربی سعدی باشد. بنا بر روایت فردوسی عشق کاوس بتصاحب آن زن که زیبایی خود مشهور بود علت اساسی جنگ شد.

**سیاوش** پسر کاوس بود. وی را رستم تربیت کرد و چون بدربار پدر خود باز گشت جوانی کار آمد و مطلع از همه فنون سواری و جنگاوری بود. نامادری او سودابه (سوتا پگ) بدو عشق ورزید و چون او از نزدیک شدن سودابه بخود ممانعت می‌کرد، آن زن او را نزد پدر متهم ساخت. سیاوش برای رهایی از وضع دشواری که برای او پیش آمده بود، از پدر درخواست تا او را بفرماندهی سپاهی بجنگ افراسیاب فرستد.

در جنگی که میان او و افراسیاب رخ داد سیاوش توانست قراری برای ترك مخاصمه با تورانیان بگذارد، لیکن کاوس آنرا قبول نکرد و سیاوش ناگزیر با افراسیاب پناه برد. افراسیاب او را با احترام پذیرفت و دختر خود «وسپان فریا» را بزنی بدو داد.

لیکن حسادت افراسیاب بر شاهزادهٔ ایرانی، که بزودی بر اثر افکار  
 قهرمانی خود مورد علاقهٔ عموم شده بود، و تحریکات کرسیوز مشهور  
 به «کیدان»<sup>۱</sup> برادر افراسیاب، بر ضد او هائیهٔ مرگ آن شاهزاده گشت با  
 آنکه پیران سپهسالار توران از خاندان ویسه با او دوستی میورزید.

در این هنگام و سپان فریا آستن بود و بر اثر مجاهدات پیران با  
 پسری که میبایست بزاید از قتل رهایی یافت. این پسر کیخسرو نامیده  
 شد. چندی بعد این مادرویسر بدستیاری گیو<sup>۲</sup> پسر گودرز پهلوان ایرانی،  
 در توران زمین یافته شدند و در عین مخاطرات و مواجعه با حوادث بسیار بایران  
 گریختند. رستم و طوس پسرنوزد کشور توران را با انتقام خون سیاوش  
 ویران کردند<sup>۳</sup> بعد از بازگشت کیخسرو بایران کاوس سلطنت را باو  
 واگذار کرد.

مطالب اساسی سلطنت کاوس چنانکه از کتب عربی که خود حاوی  
 قدیمترین منقولات مسلمین از روایات ملی عهد ساسانی است، برمیآید،  
 همانست که دیدیم. در تاریخ طبری که مأخذ اساسی در این بابست، و بتبع

۱ - در تاریخ طبری، کیدر؛ در نسخهٔ ایرانی بندهشن، کیدان (چاپ انکلساریا

ص ۲۳۰)

۲ - معادل «ویو» پهلوی. - طبری: بی؛ دینوری: زو (خوانده شود:

زو و).

۳ - طبری در این مورد میافزاید (ص ۶۰۲) که رستم دو پسر افراسیاب یعنی  
 سرخه و شیده (طبری: سهره و شهره. فردوسی: املاء صحیح کلمه را ذکر می کند) را بقتل  
 رسانید و طوس کیدان (کرسیوز) برادر افراسیاب را کشت. لیکن توضیحات طبری در  
 این مورد جز تلخیص از وقایعی نیست که آنرا ضمن سلطنت کیخسرو میآورد.



از آن در تاریخ بلعمی ( ترجمه طبری ) و فارسنامه<sup>۱</sup>، داستان سیاوش پیش از افول ستاره اقبال کاوس شاه ذکر شده است، یعنی پیش از صعود او با آسمان و جنگ با پادشاه یمن. بنا بر نقل مطهر بن طاهر المقدسی رستم سعدی (سوتا پیک، سودابه) را پیش از جنگ سیاوش با تورانیان بقتل رسانید در صورتیکه بنا بر قول فردوسی این عمل بعد از قتل سیاوش بدست رستم انجام گرفت. مسعودی<sup>۲</sup> تاریخ سیاوش را باختصار نقل کرده است لیکن طبری<sup>۳</sup> و دینوری<sup>۴</sup> آنرا با تفصیل بیشتری حکایت کرده اند. بنا بر نقل دینوری بعد از بازگشت کیخسرو بایران کاوس را از تخت سلطنت فرود آوردند و تا پایان حیات در زندان داشتند. ثعالبی<sup>۵</sup> داستان سیاوش را با توضیحات بهتر و بیشتری آورده است و فردوسی نیز در شاهنامه همین کار را کرده است. در روایتی که این دو تن آورده اند، میان مطالب مختلف دیگر، حله‌یی را که سودابه ترتیب داده بود، می‌یابیم و آن چنانست که او دو طفل را که هنگام ولادت مرده بودند بیاورد و آن‌دورا بعنوان فرزند پادشاه با و نشان داد و گفت که این دو از آسیبی که سیاوش بدور سانیده است مرده اند. بعد از آن داستان امتحان سیاوش با آتش سوزان ملاحظه میشود، و نیز ملایمت عاقلانه سیاوش را که موجب رهایی سودابه از مرگ میشود، در این دو روایت ملاحظه می‌کنیم و بعد از آن رؤیای افراسیاب که او را وادار بترك مخاصمه با سیاوش کرده بود،

۱ - ابن البلخی، فارسنامه ص ۴۱ - ۴۲

۲ - مروج الذهب ج ۳ ص ۱۴۹

۳ - تاریخ طبری ص ۵۹۸ پیوسته

۴ - اخبار الطول ص ۱۵

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم ص ۱۷۱ پیوسته

۱- و خشم کاوس را بر رستم و متهم داشتن او بر وادار کردن سیاوش بدین کار، و داستان تعیین سیاوش بحکومت یکی از نواحی توران، و بنای شهری بر دست او در آن ناحیه<sup>۱</sup>، و تحریکت کرسیوز که موجب قتل سیاوش شد، و رؤیای پیغامبران سیاوش درباره ولادت پسر خود کیخسرو بعد از قتل پدر، و وقتل سودابه بر دست رستم بعد از شیوع خبر قتل سیاوش در دربار کاوس شاه،<sup>۲</sup> و اشغال موقت توران بوسیله رستم بعد از فرار افراسیاب، در دو روایت مذکور بنظر میرسد.

معلوم نیست چه مقدار از این تفصیل در ترجمهها و تهذیبهای خوتای نامک (خداینامه) که مأخذ کارطبری بوده است، باقی مانده بود. علاوه بر این در شاهنامه، بمقدار زیادی، از روایات افسانه‌یی باز میخوریم که نه در کتاب ثعالبی مشاهده میشود و نه در آثار مورخان دیگر و شاعر آنها را از مأخذ خاصی بدست آورده است مانند لشکر کشی بیحاصل و زیان بخش کاوس شاه بمازندران و رهایی او از اسارت بدست رستم که در سفر خود بمازندران با هفت حادثه روبرو شد (هفتخان) موضوعهای دیگری که در شاهنامه می بینیم و در سایر مآخذ مشهود نیست، عبارتست از جنگ کاوس شاه با کشور بربر و جنگ هفت پهلوان، و داستان غم انگیز رستم با پسر اوسهراب<sup>۳</sup>، و داستان ازدواج

۱ - در روایت ثعالبی آن شهر سیاونا باد (خوانده شود: سیاوشاباد) نام داشت و

بروایت فردوسی سیاوش دوشهر را بی افگند نخست کنگدز و دو دیگر سیاوش کرد.

۲ - در این داستان پسر و پدر بی آنکه یکدیگر را بشناسند در میدان جنگ بهم

باز میخورند. مطلب اساسی این داستان در میان بسیاری از ملل هند وارو پای وجود دارد.

رجوع شود به: «سهراب و رستم» تألیف پاتر، لندن ۱۹۰۲

A. Potter, Sohrab and Rustem, London, 1902

سیاوش با «جریره» دختر پیران و سیه علاوه بر دختر افراسیاب، و داستان حیلۀ کیخسرو در زمان کودکی برای رهایی از بداندیشی افراسیاب<sup>۱</sup>. علاوه بر این فردوسی داستانی را که منشاء آن در روایات دینی است مذکور میدارد ولی دیگر مورخان عربی زبان و پارسی گوی از ذکر آن غفلت کرده اند و آن داستان فتح قلعه بهمن است که در روایات مذهبی عبارتست از فتح معبد بت پرستان در کنار دریاچه چیمچست. فردوسی فتح قلعه بهمن و ویران کردن آن و بنا کردن آتشگاه آذر گشسپ را بجای آن، بکیخسرو نسبت میدهد. بیرون از شاهنامه تنها در روایت حمزه بن الحسن اصفهانی است که اشاره مبهمی باین واقعه ملاحظه می شود زیرا حمزه میگوید<sup>۲</sup> که کیخسرو ازدهایی را بنام کوشید کشته و در محل حدوث واقعه آتشگاهی بنام آتشکده کوشید بنا کرده است<sup>۳</sup>.

عهد سلطنت کیخسرو پراست از جنگهایی که با انتقام قتل سیاوش با افرسیاب انجام گرفته است و تفصیل آن در اطبری<sup>۴</sup> و ثعالبی<sup>۵</sup> و فردوسی آورده اند. در روایت حمزه مطلب تازه بی راجع بکیخسرو غیر از جنگ او با ازدها و احداث آتشکده کوشید (گشسپ) در محل قتل آن حیوان دیده نمیشود و ما این نکته را قبلاً ذکر کرده ایم.

۱ - مقایسه کنید با داستان دانمارکی آملث (هاملت) *Amleth*

۲ - سنی ملوک الارض ص ۳۶

۳ - کلمه کوشید تغییر صورتی است از کلمه گشسپ

۴ - تاریخ طبری ص ۶۰۵ ببعد

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۲۲۲ ببعد

۶ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۲ ص ۷۶۴، ج ۳ ص ۱۴۴۴

مسعودی<sup>۱</sup> تاریخ سلطنت کیخسرو را باختصار آورده و مطهر بن طاهر المقدسی<sup>۲</sup> نیز از آن بکوتاهی یاد کرده و دینوری<sup>۳</sup> هم در تضاعیف کلام و با ارتباط بروایات یمنی و داستان سلیمان بدان اشاره نموده و ابن البلخی<sup>۴</sup> نیز از توضیحات طبری استفاده برده است.

در نخستین جنگ با افراسیاب، طوس سپهسالار ایران، خلاف فرمان کیخسرو بر قلعه‌یی که فرود (فرود) پسر سیاوش و یک زن ترك<sup>۵</sup> در آن بسر میبردند، حمله کرد. فرود کشته شد و این امر موجب خشم کیخسرو و حبس طوس گردید. این جنگ با وجود شجاعت‌های گودرز جنگاور بزرگ ایرانی<sup>۶</sup> و کشته شدن هفتاد تن<sup>۷</sup> از خاندان او در يك نبرد، بشکست ایرانیان تمام شد. علت اصلی این شکست سستی سپهسالار ایران برزفره<sup>۸</sup> پسر کاوس و عم کیخسرو بوده است. رستم در این جنگ شرکت نداشت و بقول فردوسی در این هنگام بهند لشکر کشیده بود.

در دومین جنگ که باز رستم بنا بر روایت طبری در آن شرکت نداشت، کیخسرو چهار سپاه فراهم آورد و بدانان فرمان داد که از راه‌های مختلف

۱ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۰

۲ - البدأ والتاریخ ج ۳ ص ۱۴۹

۳ - اخبار الطوال ص ۱۹-۲۳

۴ - فارسنامه ص ۴۴ پیعد

۵ - این زن بر روایت فردوسی جریره دختر پیران و سه بوده است.

۶ - بر روایت طبری، لیکن بر روایت فردوسی گودرز در این جنگ بیشتر از ۷۸ پسر خود را از دست داد.

۷ - برزفره. - بنابر روایت طبری: برزافره؛ و در شاهنامه فردوسی با تصحیف فریبرز است.

بجانب دشمن پیش روند. از میان این چهار دسته بزرگترین دسته سپاهیان  
 بگودرز و برزفره سپرده شده بود و درفش کاویان را حفظ می کرد. سپاهیان  
 گودرز در جنگی بزرگ بر تورانیان برتری جستند. در این جنگ پیران و  
 بسیاری از برادران و پسران و برادران افراسیاب کشته شدند. و «وروی»<sup>۱</sup>  
 که قاتل سیاوش بود<sup>۲</sup> بدست ایرانیان محبوس شد و بعد از شکنجه های  
 بسیار بفرمان کیخسرو که در این گیرودار بمیدان جنگ آمده بود، بقتل  
 رسید. کیخسرو بیاداش این خدمت پادشاهی کرمان و مکران را به برزفره  
 داد و گودرز هم در پاداش اصفهان و کرگان را بدست آورد و «وزرک فرماتار»<sup>۳</sup>  
 ایران گردید. با اینحال دسته های دیگر سپاهیان هم دشمن را از هر  
 سوی برانندند. شیده پسر افراسیاب جنگی بزرگ با کیخسرو کرد و بعد از  
 تحمل شکستی کشته شد و سرانجام افراسیاب بجانب ایرانیان پیش آمد و  
 آخرین جنگ مهیب آغاز شد. بر اثر این جنگ تورانیان شکست یافتند و  
 افراسیاب از تر کستان بگریخت و در پاپیان گریز با آذربایجان رسید و خود  
 را نزدیک دریاچه چیچست<sup>۴</sup> پنهان کرد. و در آنجا بدست مردی مقدس بنام

۱. Varôê : طبری : بروا : ابن مسکویه و فارسنامه : بروین : شاهنامه

فردوسی : گروی .

۲. بنا بر روایت بلعمی و ثعالبی کرسیوز سیاوش را بدست خود کشت .

۳. Vuzurg - Framâdâr : کریستن سن این ترکیب را « وزیر بزرگ »

معنی می کند.

۴. طبری : حاسب ( خوانده شود : چیچاست ) . مطلب قابل توجه آنست که

افراسیاب خود را در سرزمین ایران مخفی کرد و این موضوع را چنین میتوان توجیه نمود  
 که پیش از تعیین مرز شمالی ایران بعنوان میدان جنگ کیخسرو و افراسیاب ، روایت  
 اوستایی محل قتل افراسیاب را در سواحل دریاچه اوردیه ( چیچست ) معین کرده بود.

هوم<sup>۱</sup> اسیر شد لیکن از او بجادوی بگریخت<sup>۲</sup> و در دریاچه پنهان گشت .  
در این هنگام گودرز کرسیوز را که پیش از این اسیر شده بود بنزدیک  
دریاچه آورد و او را شکنجه کرد . افراسیاب که بفریاد های دردناک برادر  
از آب بیرون آمده بود، بکمند گودرز افتاد<sup>۳</sup> . در این وقت کاوس و کیخسرو  
فرا رسیدند و کیخسرو افراسیاب را بدست خود بقتل آورد و کرسیوز نیز  
کشته شد<sup>۴</sup>.

ثعالبی با تفصیل نسبی مناظر مختلف این جنگهای پر گیرودار را  
وصف کرده است . تنها يك باز<sup>۵</sup> رستم در میان جنگجویان دیده میشود .  
تنها در شاهنامه فردوسی است که داستان لشکر کشی بر ضد افراسیاب و

۱ - هوم صورت پهلوی شده از شکل اوستایی کلمه «هئوم» است . گویا تبدیل  
ایزد هوم یك تن از آحاد انسانی در نقل روایات ملی عهد ساسانی بادیات اسلامی و تنظیم  
مجدد آنها ، انجام گرفته باشد .

۲ - ثعالبی؛ در شاهنامه بجای جادوی حیل و فریب آمده است .

۳ - ثعالبی ؛ اسارت افراسیاب بکمند هوم انجام پذیرفت .

۴ - در روایتی که مأخذ اساسی آن تاریخ طبری است از داستان هوم اثری نیست  
و ابوساد کی چنین میگوید (ص ۶۱۶) که افراسیاب در دریاچه پنهان شد و کیخسرو او را  
از آنجا بچنگ آورد و بکشت در حالی که افراسیاب مطلبی برای تبری خود از قتل سیاوش  
نداشت . حتی در تاریخ طبری از موضوع قتل کرسیوز سخن نرفته و بجای آن چنین  
گفته است (ص ۶۱۷) که افراسیاب برادری داشت بنام کرسیوز (کی سواسف؛ در نجارب  
الامه ابن مسکویه ص ۴۵ از چاپ لو استرانج : کرشواسف) که بعد از کشته شدن برادر به  
کشور ترکان باز گشت و پادشاهی ترکستان را بدست گرفت و بعد از و پسرش خرزاسف  
(قرائت غلط کلمه ارژاسپ ، زیرا الف و خ در خط پهلوی يك علامت بیش ندارند) بجای  
اونشت .

اسارت او با تفصیل بسیار نقل میشود . در این تفصیلات ملل مختلف مشرق ، چینان ، هندوان و غیره نیرو هایی بیاوری افراسیاب میفرستند و رستم از جانب ایرانیان چندین نبرد شگفت انگیز انجام میدهد . چندین داستان مستقل که از منابع مختلف اخذ شده است ، بوسیله فردوسی مورد استفاده قرار گرفت و از آن جمله است جنگ رستم با کوان دیو و داستان عاشقانه بیژن (ویژن) پسر گیو و منیژه دختر افراسیاب .

بعد از مرگ افراسیاب صلح در جهان حکمروایی یافت . کیخسرو سرانجام زندگانی زاهدانه یی پیش گرفت و مصمم شد که تاج و تخت را ترك گوید و کوششهای سران دولت و پهلوانان در بازگرداندن او از این قصد ب نتیجه یی نرسید . عاقبت کیخسرو سلطنت را به « کی لهراسب » پسر « کی اوچی » (اوز) واگذار کرد و بنحو مرموزی ناپدید گشت و هیچکس نمیداند که چگونه مرده است .

فردوسی در یکی از قسمتهای دل انگیز از منظومه حماسی خود ، داستان ناپدید شدن کیخسرو را در کوههاذ کرمی کند . در اینجا طوس و برز فره (فربرز) و گیو و بیژن هم در یکی از طوفانهای برف ناپدید شدند . در صورتیکه رستم و پدر او دستان زال و گودرز و ویستخم (گستهم) که تا آخر همراه کیخسرو نرفتند سالم باز گشتند .

**لهراسب** . روابط نسبی لهراسب و اسلاف او با خاندان کیانی در تاریخ طبری مذکور اقتاده است<sup>۱</sup> و این سلسله نسب با توجه با اطلاعاتی که

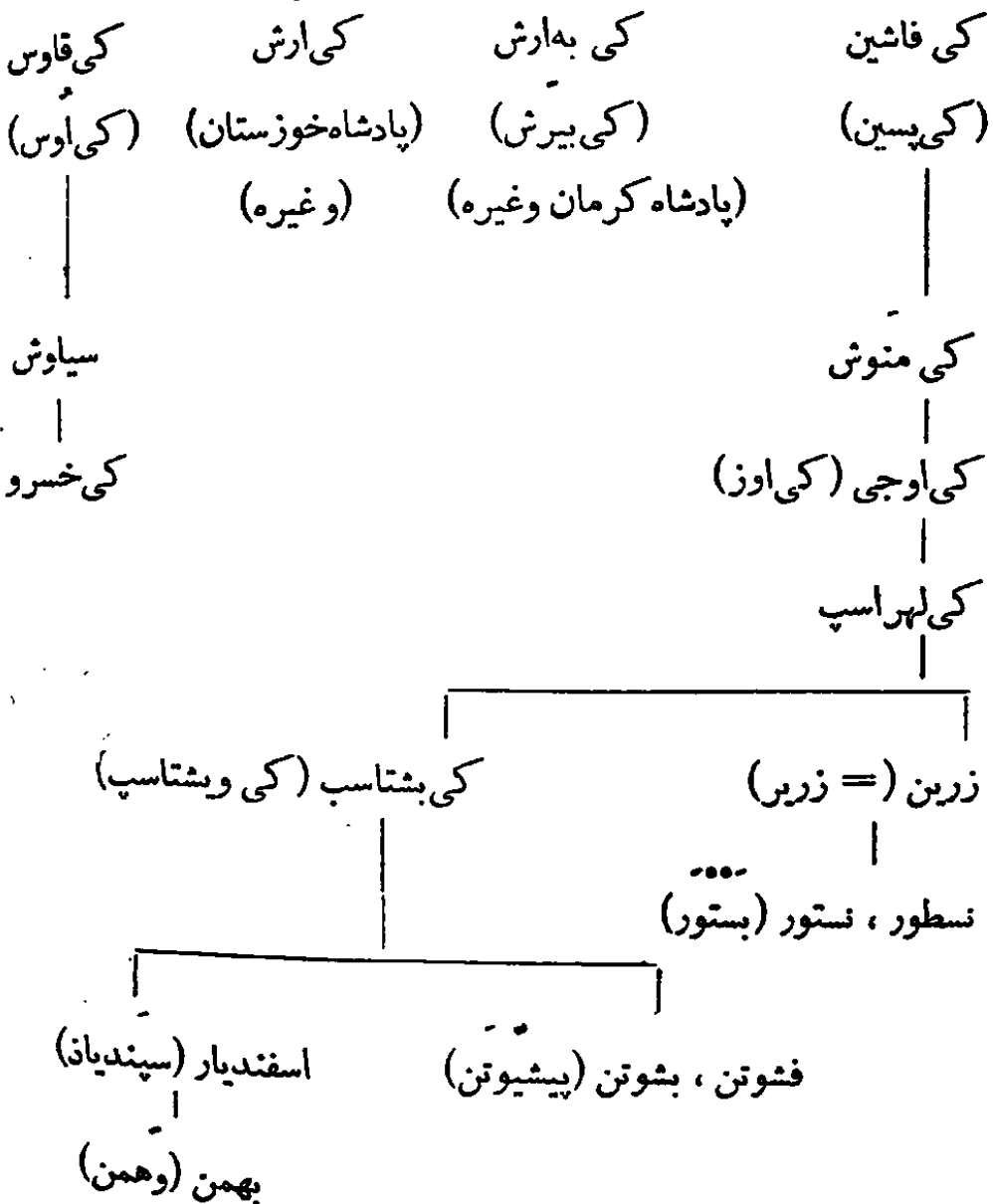
۱ - طبری ص ۶۱۸ ؛ ثعالبی ص ۲۴۳ ؛ بیرونی ص ۱۰۴

۲ - صحایف ۵۹۷ ، ۶۱۸ ، ۶۴۵ ، ۶۷۷ ، ۶۸۰ ، ۶۸۳ ، ۷۰۹

از بندھشن بر می آید بنحو ذیل است :

کیقباذ (کی کوات)

کینہ (کی ایوہ)





حمزة بن الحسن نیز فهرست اجداد لهراسپ را بهمین صورت ذکر کرده است<sup>۱</sup>. بیرونی گوید<sup>۲</sup> جد لهراسپ یعنی کی منوش پسر کی کوات است و مسعودی<sup>۳</sup> کی پیشین پسر کیقباد را پدر بزرگ کی لهراسپ می‌شمرد و دینوری<sup>۴</sup> لهراسپ را پسر کی منوش میداند و ثعالبی گوید<sup>۵</sup> که لهراسپ یکی از اعمام کی خسرو بوده است. در شاهنامه فردوسی<sup>۶</sup> لهراسپ یکی از اخلاف کی پیشین است که همه خاندانش در جنگهای ایرانیان با افراسیاب شرکت داشته‌اند.

۷ لهراسپ شهر بلخ را احداث کرد که لقب آن «زیبا» بود، و آنرا مقر خود ساخت و سردار ممالك غربی خود بخت نصر (بخت النصر، نبوخذ نصر، بخت نرسیه) را بفتح فلسطین فرستاد و او اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را پیرا کند و آنرا با سارت با خود آورد<sup>۷</sup>. مسعودی درباره کیفیت وفات او

۱ - سنی ملوک الارض ص ۳۶

۲ - آثار الباقیه ص ۱۰۴

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱

۴ - اخبار الطوال ص ۲۶

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۲۳۷

۶ - طبع وولرس ج ۳ ص ۱۱۴۷ ببعد

۷ - سریر Srîra در اوستا (وندیداد، فر کرد اول بند ۶)

۸ - طبری ص ۶۴۵؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱؛ مطهر بن طاهر المقدسی ج ۳ ص ۱۴۹. بروایت ثعالبی (ص ۲۴۴) و فردوسی (ج ۳ ص ۱۴۴۵) لهراسپ این شهر را توسعه بخشید و در آنجا يك با چند آتشکده بنا کرد.

۹ - حمزه ص ۳۶؛ دینوری ص ۲۶؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱-

۱۲۲. بروایت دینوری بخت نصر پسر عم لهراسپ بود و بروایت حمزه پسر کیو پسر گوردز بود.

بنقل از مورخان قدیم ایرانی، گفته است که او را ترکان در حالی که محصور ساخته بودند بقتل آوردند.

تنها در نقل ثعالبی و فردوسی است که داستان شاهزاده جوان، وشتاسپ پسر لهراسپ، در سرزمین روم ملاحظه میشود؛ و تفصیل واقعه چنین است که گشتاسپ و زریر در درگاه پدر بزرگوار شدند لیکن گشتاسپ از پدر ناراضی بود زیرا بدو چنانکه باید توجهی نداشت و با عقاب کاوس دل بسته بود. از نیروی گشتاسپ ترك در گاه پدر گفت و بروم رفت و در آنجا سرگذشت عاشقانه‌یی با کتایون دختر قیصر پیدا کرد و برای معرفی خود بسیاری اعمال پهلوانی انجام داد و بعد از آنکه کتایون را بزنی گرفت با او بایران بازگشت و پس ازین حوادث لهراسپ تاج شاهی بدو سپرد و خود در بلخ معتکف شد و بعبادت پرداخت.

این داستان افسانه‌یی کهن است. آتنه<sup>۱</sup> بنقل از «خارس می‌تیلنی»<sup>۲</sup> خادم اسکندر بزرگ، افسانه «زریادرس»<sup>۳</sup> (= زریر) برادر هیستاسپ (= وشتاسپ = گشتاسپ) و شاهزاده خانم ادانیس<sup>۴</sup> (= هودات. م.) را حکایت می‌کند؛

۱ - ثعالبی ص ۲۴۵ بیعد؛ فردوسی ج ۳ ص ۱۴۴۶ بیعد

۲ - Athénée - ۳ Charès de Mytilène - ۳

۴ - Zariadres - ۵ Hystaspe - ۶ Odatis - ۶

۷ - رجوع شود به حماسه ملی ایران (Das Iranische Nationalepos) تألیف تلد که بند ۴. هر تفسلد زریادرس را غیر از زریر یعنی زئیری وئیری (Zairivairi) اوستا میداند (باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۷۰ بیعد). بعقیده من نباید بصورت اساطیری که این داستان در نزد نویسندگان یونانی پیدا کرده است چندان اهمیت داد.

و در روایت جدیدتری که این داستان پیدا کرده و ما اکنون سرگرم مطالعه در آن هستیم و یشناسپ جای برادر خود زریر را گرفته است.

**ویشتاسپ** (یشناسپ، یشتاسف، گشتاسپ) بدین ترتیب در حیات پدر حکومت ایران را بدست گرفت. دربارهٔ سلطنت او طبری<sup>۱</sup> و مسعودی<sup>۲</sup> و دینوری<sup>۳</sup> و حمزه<sup>۴</sup> و بیرونی<sup>۵</sup> و مطهر بن طاهر المقدسی<sup>۶</sup> و ثعالی<sup>۷</sup> و دقیقی و فردوسی<sup>۸</sup> و ابن البلخی<sup>۹</sup> روایاتی نقل کرده اند.

چون سی سال از سلطنت گشتاسپ بگذشت<sup>۱۰</sup> زرتشت از آذربایجان<sup>۱۱</sup> بدر بار آورد و دین جدید خود را در آنجا اظهار کرد و کتاب موسوم به اوستا

۱ - تاریخ طبری ص ۶۴۷ ببعد ؛ وص ۶۷۵ - ۶۸۳

۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۳ ببعد

۳ - اخبار الطوال ص ۲۶ - ۲۸

۴ - سنی ملوک الارض ص ۳۶ - ۳۷

۵ - آثار الباقیه ص ۱۰۵

۶ - البدأ والتأریخ ج ۳ ص ۱۴۹ ببعد

۷ - سیر ملوک الفرس ص ۲۵۵ - ۳۷۷

۸ - شاهنامه طبع وولرس ج ۳ ص ۱۴۹۵ - ۱۷۴۷

۹ - فارسنامه ص ۴۸ - ۵۲

۱۰ - حمزه ؛ طبری ص ۶۷۶ . مسعودی ؛ بیرونی ؛ ثعالی.

۱۱ - حمزه ؛ مسعودی ؛ بنا بر روایت طبری وی از مردم فلسطین بود (ص ۶۴۸).

مسعودی و طبری (ص ۶۸۲) با اشتباهاتی در تحریر سلسلهٔ نسب زرتشت که در بندهشن می بینیم (فصل ۳۲ بند ۱. چاپ انکسار یا ص ۲۳۴ ببعد).

که با خط زرین بر روی دوازده هزار پوست گاو نر نوشته شده بود<sup>۱</sup>، بر پادشاه عرضه کرد. گشتاسپ دین زرتشت را بپذیرفت و آتشکده ها بنا کرد و هیربدان<sup>۲</sup> بر آنها بگماشت. زرتشت بدست یکی از مردمان شهر «فسا» کشته شد و این قاتل را بفرمان گشتاسپ بکشتند<sup>۳</sup>. بعد از قتل زرتشت جاماسپ<sup>۴</sup> حکیم ریاست عالی<sup>۵</sup> دینی زرتشتیان یافت و او نخستین موبد بود که این مقام را از گشتاسپ گرفت<sup>۶</sup>.

۱ - طبری ص ۶۷۶؛ مسعودی، التنبيه والاشراف ص ۹۱؛ نامه تنسر چاپ دارمستتر Darmesteter در روزنامه آسیایی Journal Asiatique سال ۱۸۹۴ ص ۲۱۲؛ بنابر روایت دینی (اردای ویرافنامک، ۱) اوستا وزند با خط زرین بر روی پوست گاو های نر نوشته شده بود؛ مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۵ میگوید که اوستا در دوازده هزار مجلد با خط زرین نوشته شده بود. توضیحاتی در باره اوستا و دین زرتشتی در مروج الذهب مسعودی والتنبيه والاشراف او و همچنین در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی ص ۲۵۸ یبعد ملاحظه میشود. طبری (ص ۶۸۳)<sup>۷</sup> و ابن البلخی (فارسانامه ص ۴۹) میگویند که ایرانیان پیش از ظهور زرتشت دین صابئی داشتند<sup>۸</sup>.

۲ - بروایت طبری (ص ۶۷۵) و ثعالبی (ص ۲۵۵) گشتاسپ شهر فسا (فارسانامه: یضا) را در فارس بنا کرد. حمزه به احداث آتشکده یی بوسیله گشتاسپ در قریه<sup>۹</sup> «منور» در «افارباد» اصفهان اشاره می کند<sup>۱۰</sup>. بروایت طبری (ص ۶۴۷) گشتاسپ به یهودیان رخصت داد تا بمیهن خود باز گردند و معبد خود را تعمیر کنند. بلعمی (ترجمه زوتنبرگ ج ۱ ص ۴۹۵) گوید که گشتاسپ یکی از سرداران خود بنام کوروس پادشاهی عراق بخشید و بدو فرمان داد که فرزندان اسرائیل را باورشلیم باز گرداند<sup>۱۱</sup>.

۳ - مسعودی در مروج الذهب گوید که زرتشت در هشتاد و هفت سالگی بمرد<sup>۱۲</sup>.

۴ - مسعودی در مروج الذهب و ثعالبی در صحایف منقوله.

بعد از این داستان واقعه جنگ ارجاسپ پادشاه توران<sup>۱</sup> پیش می‌آید. در این باره مطالب اساسی که طبری نقل کرده چنین است: ارجاسپ بر کشور گشتاسپ حمله ور شد. گشتاسپ برای دفاع از خود مردانی چون جاماسپ حکیم، زریر (زرین) برادر خویش، و پسرش بستور (نسطور) و سپندیاز (اسفندیار) و پشوتن دو پسر خویش، داشت. زریر در این جنگ کشته شد لیکن ترکان بر اثر پهلوانیهای اسفندیار هزیمت یافتند. با اینحال آن شاهزاده جوان که بعد از پیروزی بر ترکان پیشگاه پدر باز گشته بود بوسیله کوارزم<sup>۲</sup> متهم و بفرمان پدر مجبوس شد. آنگاه گشتاسپ برای فتح کرمان و سیستان بیرون رفت و امور کشور را بلهراسپ پیر که در بلخ معتکف بود سپرد. در اینحال ترکان بر ایران بتاختند و این کشور را فرو گرفتند. لهراسپ و هیربدان را در بلخ بکشتند و آتشکده‌ها را ویران ساختند و «همای» و «بازفره»<sup>۳</sup> دختران گشتاسپ را با سارت بردند. در این وقت گشتاسپ جاماسپ را برای آزاد کردن سپندیاز بفرستاد و سپندیاز بعد از رهایی از زندان نزد پدر رفت و فرمان یافت که<sup>۴</sup> با ترکان بجنگد و پادشاه قول داد که در برابر این خدمت تاج شاهی را بدو بخشد. پادشاهزاده جوان فاتح بر ترکان غلبه یافت. لیکن گشتاسپ

۱ - دینوری (ص ۲۶) ضمن وقایع دوره گشتاسپ لشکر کشی شمر پادشاه یمن را بچین، نقل می‌کند.

۲ - قرزم؛ این اسم قابل تطبیق است بر «کوارسمن» در اوستا (رجوع شود به پشت ۱۳ بند ۱۰۳).

۳ - «هومایا» و «واریدگنا» در اوستا. پشت ۹ بند ۳۱.

چنین خواست که اوبار دیگر بر ترکان بتازد و ارجاسپ تورانی را بقتل آورد. از نیروی سپندیاز بجنگ باز گشت و دژ مستحکم ترکان را بنام «دزروین» فتح کرد، ارجاسپ را بکشت و خواهران خود را آزاد نمود و بعد از آن بدر بار باز گشت. ولی گشتاسپ بر اثر افتخاراتی که نصیب فرزندش شده بود، براو حسد برد و او را بجنگ رستم گسیل کرد. در این جنگ سپندیاز بدست رستم کشته شد. دینوری گوید که گشتاسپ بدر د پسر در گذشت. بنا بر روایت حمزه اسفندیاز دیواری در بیست فرسنگی سمرقند در برابر ترکان بنا کرد.

تفصیل مربوط بجنگ گشتاسپ با ترکان و لشکر کشی اسفندیاز بسیستان برای جنگ با رستم، در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه آمده است و یک کتاب کوچک پهلوی بنام «ایاتگار زریران»<sup>۱</sup> حاوی شرح نخستین جنگ گشتاسپ با ارجاسپ تورانی است. روایت این کتاب از حیث جزئیات هم باروایت ثعالبی و هم باروایت فردوسی اختلاف دارد و این دو مأخذ هم در بعضی مسائل بایکدیگر مختلفند.<sup>۲</sup>

در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه در شرح آخرین جنگ اسفندیار با ارجاسپ داستان هفتخان اسفندیار آمده، که تقلیدی است از

#### Ayādgār-ê-Zarērān-۱

۲- برای اطلاع از رابطه ایاتگار زریران و شاهنامه رجوع شود به مقاله کایگر

Geiger در : Sitzungsberichte der phil. u. hist. Classe d. K. bayr. Akad. d. Wiss., 1890, II, p. 43-84.

(و نیز رجوع شود به کتاب من بعنوان حماسه سرایی در ایران چاپ ددم ص ۱۲۱ - ۱۳۱ و مقاله مفصل تری که در باب منظومه یادگار زریر در سال اول مجله سخن نوشته ام. مترجم ۰)

هفتخان رستم در سفر جنگی او بمازندران. آخرین واقعه هفتخان اسفندیار فتح روین دژ است که فتح دژ سپندرستم که در جوانی انجام داده بود تکراری از آنست. اسفندیار چند بار از پدر درخواست تا بوعده خود در باره وا گذاشتن تخت پادشاهی بدو، وفا کند. لیکن گشتاسپ هر بار بعذری متوسل شد و آخر کار پسر را بجنگ رستم فرستاد. این جنگ فی الواقع برای نشر دین نبود و تنها دینوری<sup>۱</sup> گفته است که رستم بسبب تغییر دین بر گشتاسپ عصیان کرده بود. لیکن بنا بر ماخذ دیگر چون گشتاسپ ملاحظه کرد که رستم در کارهای خود استقلال تام دارد، خواست قدرت این امیر را درهم شکند و بهمین سبب پسر را بجنگ او گسیل کرد ولی در حقیقت قصد او از این کار از میان بردن اسفندیار بود چه بنا بر پیشگویی جاماسپ حکیم میدانست که اسفندیار در جنگ بارستم کشته خواهد شد<sup>۲</sup>.

اسفندیار خود باین جنگ دور از انصاف مخالف بود و عاقبت رأی دو پهلوان بر این قرار گرفت که برای خاتمه دادن باین ماجرا با یکدیگر بجنگ تن بتن پردازند لیکن همین که آندو بجنگ با یکدیگر برخاستند، بین دوپسر اسفندیار از یک طرف و اوزوار گک (زواره) برادر رستم و فرامر زپسر او از جانب دیگر جنگ در گرفت و دو فرزند اسفندیار کشته شدند. رستم نیز که از تیرهای اسفندیار سخت مجروح شده و بر جان خود ترسان بود، از جنگ

۱ - اخبار الطول ص ۲۷.

۲ - شاهنامه وولرس ج ۳ ص ۱۶۳۴ بیت ۲۴۳۷ :

ورا هوش در زاولستان بود بدست یل پوردستان بود

اسفندیار باز گشت . زال پدر رستم سیمرغ<sup>۱</sup> را که در کودکی پرورانده<sup>۲</sup> او بود ، بیاری خواست . سیمرغ چوبه گزی را که عمر اسفندیار بدان باز بسته بود ، بر رستم نشان داد و به او گفت که آنرا بر چشم دشمن که تنها جای از جسم اوست که روین نیست بزند<sup>۳</sup> . رستم از شاخه گز تیری بساخت و در جنگی دیگر که با اسفندیار داشت آنرا بر چشم اوزد . اسفندیار در حال ترع گناه رستم را بخشید و گفت این رستم نیست که او را کشته بلکه آن گشتاسپ است که او را بدست رستم از میان برداشته است<sup>۴</sup> . حتی پسر خود بهمن را بر رستم سپرد تا رسوم پهلوانی و سروری را بدو بیامورد . رستم این خدمت را بپذیرفت و از گشتاسپ پوزش خواست . گشتاسپ نیز او را بخشید و بهمن را نیز بدو باز گذاشت تا چون آداب سواری و جنگاوری آموخت بنزد نیا باز گردد .

با بسط این داستان چنانکه ملاحظه می کنیم گشتاسپ با خصائلی که چندان بر ازنده نیست نشان داده میشود . وی دیگر آن جنگجوی بی باک و دور از سرزنش و ملامت نیست که پراز شوق عابدانه برای دفاع از

۱ - نمایی در این مورد ، اسم «عنقا» مرغ داستانی عرب را می آورد .

۲ - در این داستان سه اصل و مطلب اساسی جمع شده است: اول آنکه حیات و

جان یا قلب کسی بدرختی یا گیاهی باز بسته است . دوم آنکه مرد روین تن جز یک جای معین از جسم خود مجروح نخواهد شد چنانکه آخیلوس جز پاشنه پامجروح نمیشد<sup>۵</sup> . سوم آنکه مرد روین تن را نمیتوان مجروح کرد یا کشت مگر با گیاه و درخت معینی ( چنانکه بالدر Balder پهلوان اساطیری اروپای شمالی تنها با گیاه گی Gui کشته میشد ) .

۳ - غرر اخبار ملوک الفرس نمایی ص ۳۷۳



دین‌بهی و نشر آن بود، بلکه جبّاری ضعیف‌النفس است که حفظ پادشاهی خود را پیسر خوش باز میگذارد و آنگاه او را بزنجیر حبس و اسارت می‌آزارد و چون باز خطر را در برابر خود ببیند با او از در لطف و مدارا در می‌آید و وعده تخت و تاج میدهد و باز چون کشور را از فرّ پسر آسوده و امن ببند از قول خود باز می‌گردد و سرانجام برای رهایی از خواهش او ویرا به پیشواز امرگ حتمی می‌فرستد. این رفتار نظیر همان رفتار درشتی است که کائوس با پسر خود سیاوش داشت و در اینجا بنحوشدیدتری در داستانهای ایرانی تکرار شد و بدین ترتیب یکی از بزرگترین شخصیت‌های روایات دینی بنحوی خاص خفیف و مقرون بملامت گردید.

وَهَمَنْ (بهمن) جانشین گشتاسپ، که اردشیر یا کی اردشیر<sup>۱</sup> هم نامیده میشد، بسبب جنگهای فاتحانه خود باملل دوردست، او را دراز دست لقب دادند. یکی دانستن این پادشاه و اردشیر دراز دست هخامنشی نتیجه آشنایی باماخذ یهودی و یونانی است و این معنی از آنجا بر میآید که در یکی از فهرستهای سلاطین قدیم بروایت بیرونی<sup>۲</sup> صورت ظاهری اسامی بنحویست که منشاء یهودی آنها را ثابت مینماید. در این صورت اردشیر پسر خشایارشا بالقب «مقروش» یعنی «ماکروخیئر»<sup>۳</sup> ذکر شده است. علاوه بر این داستان بهممن تحت تأثیر روایات خارجی خصوصاً یهودی قرار گرفته است. در روایت طبری<sup>۴</sup> و بنقل ازو بلعمی<sup>۵</sup> و همچنین در

۱ - حمزه ص ۳۷؛ طبری ص ۶۷۶؛ بیرونی ص ۱۰۵

۲ - آثار الباقیه ص ۱۱۱.

۳ - Makroxeir.

۴ - تاریخ طبری ص ۶۴۹ بیعد.

۵ - تاریخ بلعمی ترجمه زوتنبرگ ج ۱ ص ۵۰۰ بیعد.

فارسنامه<sup>۱</sup> شاهان بابلی و اسرائیلی و هخامنشی مانند کوروش و داریوش و  
 آشوریش باختلاط و ابهام یاد شده اند. مسعودی<sup>۲</sup> مدعی است که بازگشت  
 یهود باورشلیم در عهد بهمن اتفاق افتاده است و این پادشاه که زنی یهودی  
 داشت بکیش یهودی گروید ولی بعد آن آیین را رها کرد و دوباره دین مغان  
 پذیرفت. علاوه بر این در سرگذشت او میخوانیم که یونان نیز لشکر کشید<sup>۳</sup>  
 و با انتقام خون پدر جنگی با پادشاهان سیستان و زابلستان نیز کرد و بعد از  
 کشتن رستم و پدر او دستان<sup>۴</sup> با اوزوارگ (زواره) و فرامرز برادر و پسر  
 «رستمخ» (رستم)<sup>۵</sup>، بسیاری را از مردم سیستان و زابلستان با سارت برد<sup>۶</sup>. به «کی  
 بهمن» بنای چند شهر را نسبت داده اند.<sup>۷</sup>

ثعالبی<sup>۸</sup> و فردوسی<sup>۹</sup> مرگ رستم را با روایت مفصلی یاد کرده اند و  
 تفصیل آن چنین است که برادر نامادری رستم بنام شغاد یا شغای<sup>۱۰</sup> با پادشاه

۱ - فارسنامه ص ۵۲ بیعد

۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۷ بیعد

۳ - حمزه ص ۳۷ . طبری ص ۶۸۷ بیعد

۴ - طبری؛ مسعودی؛ مروج الذهب

۵ - طبری . بروایت دینوری و بلعمی که در این مورد با ثعالبی و فردوسی سازگار  
 است، رستم پیش از این واقعه در گذشته بود.

۶ - رجوع شود به سنی ملوک الارض.

۷ - رجوع شود به حمزه و طبری.

۸ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۳۷۹ بیعد.

۹ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۳ ص ۱۷۲۹ بیعد

۱۰ - شغاد در روایت فردوسی . شغای در روایت ثعالبی . در خط پهلوی «د» و «ی»

یک علامت دارند .

کابل، کد تحت حکم و خراج پادشاه سیستان بود، همداستان شد. پس رستم و اوزوارگ را برای شکار بدشتی دعوت کردند و قبلاً در آنجا گودالهایی مسلح بتیغ و نیزه ترتیب دادند و هر دو برادر در آن گودالها یافتند.\* رستم در حال مردن شغاد را بایک تیر بکشت،<sup>۱</sup> فرامرز با انتقام پدر پادشاه کابل را بقتل آورد و چندی بعد و همن بخونخواهی پدر خود سپند یاذیر سیستان و زابلستان تاخت و فرامرز را در جنگی بزرگ بشکست و بکشت ولی زال را بنا بر شفاعت پیشوتن بجان امان داد.<sup>۲</sup> ثعالبی روایت دیگری در این باب از مسعودی مروزی (صاحب نخستین شاهنامه منظوم) نقل کرده است که بنا بر آن بهمن همه افراد خاندان رستم را بکشت، علاوه بر این در روایت ثعالبی<sup>۳</sup> اشاراتی که قبلاً درباره بنای شهرها و حمله بهمن یونان آورده ایم، نیز ملاحظه میشود، با افزودن این نکته که او در تقویت و تأیید آیین زرتشتی کوشا بود.

\*\*\*

برای تعیین ماده اساسی از روایت ملی درباره تاریخ کیانیان، و مقایسه آن با روایت دینی باید از منقولات مورخان عربی زبان و پارسی گوی تمام عناصر خارجی را دور کرد. این عناصر و مواد از منابع تورات و تلمود و

۱ - بر روایت فردوسی شغاد بدرختی میان نهی پناه برد و رستم او درخت را بهم دوخت. مقایسه شود با افسانه پارسی جدیدی که بنا بر آن جم خود را در درختی میان نهی پنهان ساخت و با همان درخت ازه شد.<sup>۴</sup> مطلب اساسی این داستان از يك روایت تلمودی گرفته شده است.

۲ - غر راخبار ملوك الفرس ص ۳۸۹.

روایات عربی یمن اقتباس شده و بوسیله طبری، دینوری، مسعودی، و مؤلفان عربی زبان قدیم، و تاحدی بوسیله ثعالبی و فردوسی مورد استفاده قرار گرفته و در داستانها نفوذ کرده است و علاوه بر این مؤلفان مذکور خوتای نامک (خداینامه) و یا کتب دیگری را که مانند خداینامه منقولات آنها بروایات ملی ایران منتهی میشده است، مورد توجه قرار دادند.

از طرفی دیگر باید متوجه بود که: (اولاً) در روایت دینی احیاناً بعضی داستانها و تفصیل باقی مانده است که در کتب پهلوی امروزی راه نجست است. و ثانیاً) مؤلفان اسلامی تا آنجا که ممکن بود خصائص دین زرتشتی را از منابع ایرانی خود برکنار کردند.

چون ازین دو نکته بگذریم ملاحظه میکنیم که از طرفی دیگر آنچه در روایت ملی مورد توجه و علاقه قرار گرفته جنگها و اعمال قهرمانی و مخصوصاً حوادث جنگ باتورانان است.

روایت ملی عده زیادی از پهلوانان و مردان بزرگ دوره کیانی را بما می شناساند که نام آنها در روایت دینی ذکر نشده است. با توجه دقیق بمنقولات مؤلفان عربی زبان و پارسی گوی، باین نکته پی میبریم که تقریباً کلیه این پهلوانان و امرای بزرگ بعدی از خاندانهای مشهور تقسیم میشوند.

در ایران نخست خود خاندان کیانی را ملاحظه می کنیم که غیر از

سلاطین چندتن از پهلوانان مانند برز فره (فربرز) و فرود (فرود) از آن

خاندانند. سپس خاندان سلطنتی پیش از کیانیان یعنی خاندان پیشدادی

است که در دوره سلطنت کیانیان طوس و وستهم (کستهم) پسران نوزدا

پادشاه پیشدادی از آن میان مشهور بودند. و بعد از آن خاندان گشوادرامی بایم

که مهمترین عضو آن گودرز پسر گشواد و در حدود هشتاد پسر او هستند که از آنان گیوپدر و یژن (بیژن، ویجن) از همه مشهورتر بود. دیگر خاندان امارت سیستان بود که سامو پسرش دستان و پسر دستان رستم نام آور بزرگترین آنان بودند.

از تورانیان تقریباً همه پهلوانانی که در حماسه ملی می بینیم برادران و پسران افراسیاب و پیرانند و پیران خود بخاندان ویسه منسوبست ✧  
✧ مار کوارت<sup>۱</sup> و نلد که<sup>۲</sup> ثابت کرده اند که بعضی از پهلوانان داستانهای ملی ایران از افراد تاریخی عهد اشکانیند. بعضی از نکات سرگذشت کیخسرو داستانهای از زندگی اردوان دوم پادشاه اشکانی را بخاطر می آورد. میلاد و فرهاد شاهنامه دارای همان اسامی پادشاهان اشکانی یعنی «متردات» و «فرهاد» هستند. گودرز پسر گیو همان گودرز پسر گیو اشکانی است. ظهور پادشاهان اشکانی در روایاتی که بخدای نامه منتهی میشود، و ذکر آنان در شمار امرا و پهلوانان و پادشاهان دوره کهن کیانی، ثابت می کند که نفوذ اشکانیان در تاریخ دوره کیانیان بعد از دوره سلسله اشکانی صورت پذیرفته است. از طرفی دیگر مسلم است که این عمل در عهد اسلامی انجام نگرفته است زیرا در دوره اسلامی توجهی به مکتوم داشتن اسامی پادشاهان اشکانی که اسم غالب آنان تا آن وقت فراموش شده بود، نداشته اند. پس باید در دوره ساسانی اسامی پادشاهان اشکانی در شمار پهلوانان دوره کیانی درآمده باشد و این امر فایده یی نیز برای تقویت و تأیید عده یی از خاندانهای

۱ - رجوع شود به: ZDMG., t. 49.

۲ - حماسه ملی ایران بند ۸

مشهور دوره ساسانیان که نسبشان بسلاطین اشکانی میرسیده، داشته است. مثلاً خاندان گودرز نژاد خود را با سلسله نسبی ساختگی پهلوانی داستانی کارن (قارن) نام می‌رساندند. این خاندان از خاندانهای بسیار زورمند دوره ساسانی بوده‌اند و می‌گفتند قارن پسر کاوگ (کاو) آهنگر بود که بر دهاک خروج کرده بود.

اگر اطلاعات دقیق‌تری درباره جنگهای پادشاهان اشکانی و ساسانی با ملل وحشی که از شمال و مشرق بر ایران می‌تاخته‌اند، در دست داشتیم، ممکن بود آثار بسیاری از جنگهای ایرانیان و تورانیان را که در روایات ملی بدور و مقدم بر عصر زرتشتی نسبت یافته‌است، در آنها بیابیم. نلد که معتقد است که حوادث مربوط با سارت و مرگ نوند پادشاه داستانی آخرین جنگ و شکست پیروز پادشاه ساسانی را با هفتالان در سال ۴۸۴ میلادی بنیاط می‌آورد و داستان جنگ کاوس با حمیر باید بعد از فتح یمن در عهد خسرو اول (در حدود سال ۵۷۰ میلادی) پیدا شده باشد<sup>۱</sup> و اسم رهام از خاندان بزرگ مهران که پیروز را بعد از دلاوریها بر تخت سلطنت نشاند<sup>۲</sup> در داستان کیانیان ملاحظه می‌گردد و او یکی از جنگجویان فاتح و پسر گودرز شمرده میشود.<sup>۳</sup> از ظاهر امر چنین بر می‌آید که بطور عموم داستان کهن افراسیاب تورانی و جنگهای پادشاهان ایران با او، وسیله‌ی برای اشتغال کلیه

۱ - حماسه ملی ایران بند ۹

۲ - ایضاً همان کتاب بند ۳۰

۳ - رجوع شود به «مجموعه مورخان ارمنی» از Langlois در شماره ۷۲ Elisey

ص ۲۸۴.

۴ - رجوع شود بروایت طبری و فردوسی.

روایاتی شده باشد که مربوط به جنگهای سرداران ایرانی با اقوام تخیاری،  
الانی، چینی، وهفتالی و جز آنها بوده است. بعضی از این مطالب در چند  
مورد از تاریخ داستانی ایران تکرار شده و بصورت‌های مختلفی تغییر پیدا  
کرده است و این وضع مخصوصاً در شاهنامه فردوسی بخوبی ملاحظه می‌شود  
که با نقل مبسوط روایت خداینامه بسیاری از این تکرار هارا بر ما روشن  
می‌کند.

### سام، کرشاسپ و پهلوانان سیستانی

تعیین مبادی داستانهای متعددی که در باره خاندان امارت سیستان  
وجود دارد امری دشوار است. نخستین موضوع محقق آنست که در این  
داستانها بقایای ضعیفی از داستان کهن «کرشاسپ» را میتوان ملاحظه  
کرد. با توسعه و تکمیل تاریخ داستانی که بعد از دوره تدوین یشتها انجام  
گرفته بود، کرشاسپ یا کرشاسپ نتوانست محل معینی در تاریخ پیدا  
کند چه در همین اوان جای «منوشچهر» و سپس «اوزو» و سپس نوذر در  
طرح تاریخی سلاطین تعیین گردیده بود. بهمین سبب تعیین محل مناسبی  
برای کرشاسپ دشوار بود و تدوین کنندگان روایات در این باره بصورت  
های مختلفی کار کردند مثلاً گاه او را وزیر<sup>۱</sup> یا مشاور اوزو معرفی کرده‌اند.  
ثعالی مطلقاً از او نامی نمیبرد لیکن بر روایت فردوسی کرشاسپ پسر و جانشین اوزو  
بود و همه جنگهای دوره پنج ساله سلطنت او بوسیله زال و رستم انجام  
گرفت. از عجایب امور آنست که این پهلوان زورمند که در یشتها و روایات

دینی کارهای پرماجر او پهلوانی بسیار بردست اورفته بود، در داستانهای ملی  
آنطور که در تواریخ عربی و فارسی می بینیم، چیزی گرفته نشده است.  
سلسله نسب این پهلوان در ماخذ مختلف پهلوی و عربی بصورتهای  
ذیل یاد شده است:

## الف ۱

فریتون (فریدون)

توچ (تور)<sup>۱</sup>

درو شاسپ<sup>۲</sup> (بندهشن؛ طبری؛ اروشسب)

سپ ائاسپ<sup>۳</sup> (بندهشن؛ طبری؛ شیراسب)

تورگک (بندهشن؛ طبری؛ طورک)

نریمان (درفهرست بندهشن مذکور نیست)

سام (طبری؛ سهم؛ هیأت پهلوی این اسم ممکن است سام یا سهم

هر دو خوانده شود)

آثرت (= ثرت؛ بندهشن؛ آثرت. طبری اثرط.)

کرشاسپ

۱ - طبری ص ۵۲۳ - ۵۳۳. روایت طبری تاحدی قابل انطباق بانسخه‌ایرانی

بندهشن (چاپ انکلساریا ص ۲۳۲ و چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۶ - ۲۷) است.

۲ - رجوع شود بکتاب من باسم: تحقیق در باره مزدیسناى ایران کهن ص ۲۴

۳ - Dārīgāsp

۴ - Spāēnyāsp



منوشچهر (منوچهر)

دورو سرو<sup>۱</sup> (طبری: دور سرو؛ بیرونی: دور سر. مسعودی از او یاد نمی کند)

رچن<sup>۲</sup> (یاراگ<sup>۳</sup>؛ طبری: رحر؛ مسعودی: ارج. بیرونی از او یاد نمی کند)

نرسی (؟؛ مسعودی: فرسین؛ بیرونی: نوش؛ طبری: برس)

اشک

طهماسب (بیرونی؛ طبری: طهموس؛ مسعودی: طماهسف)

نریمان (بیرونی؛ طبری: اساس؛ مسعودی: یمار)

کرشاسپ

بیرونی روایت صحیحی را در این باب که کرشاسپ و سام دواسم از يك تن می باشد، حفظ کرده است.

سلسله نسب بین کرشاسپ و رستم از آنچه نقل کرده ایم مهمتر است. این سلسله نسب در ماخذ ذیل بدین نحو ذکر شده است:

بیرونی در آثار الباقیه میگوید: رستم پسر کرشاسپ (= سام) است.

۱ - تاریخ طبری ص ۵۳۳؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۰؛ بیرونی ص ۱۰۴

Rāy-۴

Račan-۳

Dārīšrav ۲

مسعودی در مروج الذهب (ج ۲ ص ۱۱۸) گوید: رستم پسر دستان است.

(۱۸۵) طبری (ص ۵۹۸) گوید رستم پسر دستان پسر نریمان پسر اَپَرَنگ<sup>۱</sup>

پسر کرشاسپ است.

۱۸۵ ثعالبی گوید (غرر اخبار ملوک الفرس ص ۶۸) رستم پسر زال

پسر سام پسر نریمان است.

۱۸۵ فردوسی (شاهنامه ص ۱۶۶۷ بیت ۳۰۳۵) گوید: رستم پسر زال

دستان پسر سام پسر نریمان پسر کریمان<sup>۲</sup> پسر کرشاسپ است.

X از پسر «نریت» یعنی کرشاسپ<sup>۳</sup> از خاندان سام ملقب به نَیرِمنه<sup>۴</sup>

(دارنده منش قوی) در داستانهای ملی سه تن بوجود آورده اند: کرشاسپ، سام

و نریمان<sup>۵</sup>. فردوسی بجای سه تن پنج تن را ذکر می کند بدین ترتیب که

(۱) کرشاسپ پسر اوزو که از نژاد نریت خارج است. و (۲) کرشاسپ پدر اهرای

سیستانی و (۳) سام و (۴) نریمان و (۵) کریمان که اسم او با مزج دو کلمه

نریمان و کرشاسپ ساخته شده است. ساده ترین سلسله نسب همانست که

۱ - اَپَرَنگ یا خورَنگ Xvarnay (خورَنک) ؛ «آ» و «خ» هر دو در پهلوی

دارای يك علامتند، در بندهشن به اَپَرَنگ پسر سام اشاره شده است و قرائت پوستی

«گورَنگ» Gavarnag، ظاهراً غلط است. رجوع شود به نامهای ایرانی ص ۱۱۳.

۲ - قرائت وولرس بر قرائت مول Mohl که هوشنگ را پدر کریمان دانسته است

ترجیح دارد.

۳ - این توسعه در داستان کرشاسپ پیش از قرن سوم میلادی صورت گرفته است

زیرا اسم سام و نریمان در آثار مانی مذکور است. رجوع شود به مانی تألیف کسler

Kesler ج ۱ ص ۱۹۹، بعد.

پیرونی آورده که از کرشاسپ (= سام) دستان واز دستان رستم بوجود آمده  
و مسلماً این روایت در میان سایر روایات از همه قدیمتر است .

درا عقاب کرشاسپ دو اسم میماند که از القاب دینی آن پهلوان  
بوجود نیامده است و در روایات دینی هم نامی از آنها نیست<sup>۱</sup>، و از آن دو  
یکی دستان است که زال هم خوانده میشود، و دیگری رستختم. باید دید منشأ  
اسم و داستان این دو پهلوان، که نماینده کامل نیروی روحانی و جسمانی  
خاندان امرای سیستانند، چیست ؟

پیش ازین گفته ایم که کرشاسپ که وزیر یا مشاور یا جانشین زاب  
بود، مطلقاً از شرایط پهلوانی عاری است و همچنین است وضع کرشاسپ  
دیگری که پسر خاندان امارت سیستان بود. از هیچکدام از حوادثی که در  
یشتها و روایات دینی به کرشاسپ نسبت داده شده است، در تواریخ عربی و  
پارسی اثری دیده نمیشود، خواه باسم کرشاسپ و خواه باسم سام و خواه  
بنام نریمان .

در شاهنامه کرشاسپ و سام هر دو در شمار پهلوانان و سرداران عهد  
فریدون ذکر شده اند بدون آنکه بهیچگونه نسبتی میان آنان اشاره شده  
باشد . چنین بنظر میآید که فردوسی در این قسمت از اثر خود از روایتی غیر  
از آنچه کرشاسپ را جد دوم سام معرفی می کند، پیروی کرده باشد . از

۱ - آن قسمت از بند هشت که در آن راجع بدستان و رستم سخن میرود تحت

تأثیر روایات ملی قرار دارد .

جمله مطالب قابل توجه اینست که رستم در شاهنامه همواره با تنساب خود  
بر یمن مفاخرت می کند نه به کرشاسپ.

در دوره فریدون کرشاسپ گنحور پادشاه بود<sup>۱</sup> و در عهد نوزدهم نخستین  
صف از سپهسالاران او قرار داشت<sup>۲</sup> لیکن از کارهای بزرگ او ذکری نشده  
است و تنها پسری بنام<sup>۳</sup> برزین بلو نسبت داده شده و بعد از آن از داستان  
او خبری مشهود نیست<sup>۴</sup>.

۱ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۱ ص ۱۰۳ بیت ۷۷۱

۲ - ایضاً ص ۲۵۱ بیت ۱۲۶

۳ - اسدی کوچک (گریستن سن هم پیروی از اته و برون بدواسدی قائل بود  
یعنی اسدی بزرگ صاحب مناظرات و اسدی کوچک صاحب کرشاسپنامه م.) برای پر  
کردن خلأیی که فردوسی بعد از کرشاسپ باقی نهاده بود، منظومه کرشاسپنامه خود را  
سرود که در مقدمه آن حوادث مربوط به جمشید در ایران شرقی و داستان ازدواج او با  
دختر پادشاه کابل و تاریخ اخلاف وی تا کرشاسپ ذکر شده است. سلسله نسب اخلاف  
جمشید تا کرشاسپ بنحو ذیل است: جمشید، تور، شیداسپ (یعنی: سپ ای نیاسپ)  
طورک (قرائت غلط از کلمه تورک که بمناسبت وزن شعر حاصل شده است)، شم (بجای  
سام)، ائیر (Irîr)، کرشاسپ که معاصر بود با دوره سلطنت هزارساله<sup>۵</sup> دهاک (ضحاك).  
پهلوانیهای وی در عهد کودکی (که مسلماً تقلیدی است از اعمال پهلوانی رستم در دوره  
کودکی که فردوسی ذکر کرده است، و جنگ او با ازدهایی بزرگ و قتل آن ازدها هم در  
این مقدمه ذکر شده است. در داستان اخیر مسلماً اثری از جنگ کرشاسپ با سرورده  
ازدهای شاخدار باقی مانده است لیکن تفصیل قابل ملاحظه روایت یشتها در این باره  
در کرشاسپنامه ملاحظه نمیشود. بعد از ذکر این مقدمات داستان جنگها و سفرهای  
کرشاسپ به هندوستان و دیگر نواحی عالم میآید. موضوع اینکه اسدی تاجه حد از منابع  
قدیم استفاده کرده است هنوز روشن نیست. نخستین مجلد از کرشاسپ نامه چاپ کلان  
هوآر Cl. Huart (پاریس ۱۹۲۶) که طبع شده شامل ۲۵۴۳ بیت است (بعد از  
این تاریخ کرشاسپ نامه بتمامی در تهران بهمت آقای حبیب یغمایی طبع شده است م.)

از «کریمان» تنها نامی ذکر شده است و بس اما درباره کریمان که آنهمه از دلاوری او یاد شده است، فردوسی جز یک مطلب مثبت چیزی ندارد و آن اینکه وی در جنگی که برای فتح دژ سپند (سپند<sup>۱</sup>) کرده بود، کشته شد. درباره اعمال و قهرمانیهای سام «جهان پهلوان» نیز آنچه از منابع اسلامی بدست میآید بسیار کم است و مسلماً اهمیت عمده و اساسی او در آنست که پسر زال دستان بوده است. سام را فرزندی سپید موی بدنیآ آمد که چون در او دید بترسید زیرا بنظر او دیوان در وجود او اثر داشتند. بهمین سبب فرزندان را بکوهها برد و همانجا بگذاشت. سیمرغ (در روایت ثعالبی: عنقا) آن طفل را بدید و پیرورد. سالها بعد سام بر اثر خوابی که دیده بود بالبرز کوه رفت و پسر را نزد خود آورد. سیمرغ او را دستان نامیده بود و سام او را «زال زر» خواند.

زال جوان عاشق رودابه دختر مهرباب پادشاه کابل شد، که یکی از اخلاف ضحاک بود، و بعد از آنکه بازحمات فراوان رضای منوچهر شاه را تحصیل نمود، او را بزنی گرفت و از رودابه رستم بوجود آمد.<sup>۲</sup> رستم هم از آغاز ولادت چنان قوی و درشت اندام بود که ده دایه میبایست

۱- وولرس (ج ۱ ص ۲۳۳ بیت ۱۸۶۳ یبعد). دارمستتر (ZA., II, p. 620, note 2.) سعی کرده است این قلعه را همان کوه سپندوات Spantodâta (بند ۱۹ بند ۶) یا سپندیان واقع در جبال ریوند خراسان بداند که مؤلف بندهشن (فصل ۱۲ بند ۲۳) ذکر کرده است.

۲ - زیرا پدر با او مکر و دستان کرده بود.

۳ - زر یعنی پیر، بسبب موی سپیدی که داشت. - زال و زهره دو قرائت یک کلمه در رسم الخط پهلوی هستند (م).

اورا شیردهند و او در حالی که هنوز کودک بود پیل سپیدی را که از بندرها شده بود بکشت. سپس پدر او را بفتح قلعه<sup>۱</sup> سپند فرستاد که دژی ناگشودنی شمرده میشد و تا این هنگام در برابر همه حملهها مقاومت کرده بود. رستم بجامه<sup>۲</sup> بازرگانان در آمد و با کسان خویش که سلاح خود را در بارهای نمک پنهان کرده بودند بداخل حصار راه جست و دژ را فتح کرد.

در جنگ با افراسیاب که بعد ازین وقایع پیش آمد، زال ترکان را که پس از اسارت نوزد بر سیستان ناخته بودند، شکست داد و او خود از جمله بزرگترین سردارانی بود که زاب را بر تخت نشاندند.

رستم رخس را برای سواری خود برگزید که نامرگ با او بود. زال سپاهیانی برای جنگ با افراسیاب گرد آورد و رستم را مأمور کرد تا کیقباد را در البرز کوه جستجو کند. باقی داستان زال و رستم را با روایتی که با داستان کیانیان دارد قبلاً نقل کرده ایم. در این قسمت از داستان، رستم بزرگترین پهلوان جنگهاست و زال غالباً وظیفه حکیم و مشاور را برای پادشاه کیانی عهده دار است.

مؤلفانی که در آثار آنان تأثیر روایات ملی مأخوذ از خدای نامه ملاحظه میشود (مانند حمزه، طبری، مسعودی، بیرونی، دینوری)، مطلبی در باره سرگذشت زال نیاورده اند و تنها از او بعنوان پدر رستم و همیشه بنام

۱ - دو واقعه جوانی رستم یعنی کشتن پیل سپید و گشودن دژ تنها در شاهنامه فردوسی نقل شده است. اسفندیار پسر گشتاسپ هم برای فتح دژ رویین همین حمله را بکار بست. و نیز رجوع شود بر سرگذشت علی بابا در هزار و یکشب.

«دستان» یاد کرده اند<sup>۱</sup>. جنگهای رستم در دوره کودکی هم در این آثار ملاحظه نمیشود و در تاریخ طبری که روایت آن از سایر کتب مفصل تر است اولین بار که از رستم نامی بمیان میآید، در داستان لشکر کشی کاوس بحمیر (هاماوران) است.

تحقیق در منشاء داستان دستان زال و رستم یکی از مسائل بسیار دشوار در تاریخ داستانی ایرانی است. بنا بر نظر مار کوآرت<sup>۲</sup> رستم (اوستا: رات - ستخم)<sup>۳</sup> یکی از القاب کرساسپ<sup>۴</sup> بوده و بنا بر این رستم همان کرساسپ است. مار کوآرت میگوید این دو فرد داستانی نه تنها در اعمال پهلوانی خود نظیر یکدیگرند بلکه رفتار دینی آنها نیز بهم میماند زیرا کرساسپ از حیث پیروی از یک ساحر (پئیریک<sup>۵</sup>) متهم بیدینی و الحاد است و همین اتهام بیدینی است که مبداء و منشاء پیدایش جنگ دینی میان رستم و اسفندیار شده است و علاوه بر این در وجود رستم شخصیت کرساسپ با شخصیت «گندفره» (گند فارس<sup>۶</sup>) پادشاه نیرومند خاندان اشکانی که مقارن قرن اول میلادی در ایران شرقی حکومت میکرد، آمیخته شده است. این تصور اخیر بسیار دور از تحقیق است زیرا از داستان گندفره

۱ - در بند هشتن هم بهمین نام از ویاد شده است و آن در موردی است که از خاندان امارت سیستان ذکر میروود.

ZDMG, t. 49, p. 643 - ۲

Raoḡa-Staxma - ۳

۴ - نام رستم در اوستا مذکور نیست لیکن اگر بزبان اوستائی نوشته شود همانست

که در متن مذکور افتاده است. (م.)

Gondopharès - ۶

Pairika - ۵

اطلاعی در دست نداریم و تنها اسم و صورت او را در روی سکه وی می بینیم و داستانی مسیحی<sup>۱</sup> هم راجع باو در دست است که بنا بر آن بر اثر مجاهدات «سنت توما» گند فره بکیش نصرانی گروید.

اما یکی شمردن کرساسپ و «رستخ» هم بنظر من بسیار قابل تأمل است زیرا بین این دو پهلوان وجه شباهتی نمی بینیم مگر در مواردی که میان همه پهلوانان بزرگ که نیرویی فوق طبیعت دارند، مشاهده میشود. جنگ هایی که برستم نسبت داده شده غالباً دارای خصائصی است که در جنگهای کرساسپ نمی بینیم. در جزو هفتخان رستم یکبار بجنگ آن پهلوان با ازدها باز میخوریم که دلیلی ندارد آنرا همان جنگ کرساسپ با ازدهای «سروور» بینداریم. جای دیگر بداستان رستم با ساحری باز میخوریم که بصورت دختری زیبا درآمد. این کار هم شباهتی بفریب خوردن کرساسپ از «خن ثئی تی»<sup>۲</sup> ساحر ندارد زیرا رستم از ساحری که بصورت دختر زیبا بر او جلوه گر شده بود فریب نخورد و او را کشت چه نام خدا را بر زبان آورده و ساحر بصورت واقعی خود در آمده بود.

دعوی شباهت و یکسان بودن کرساسپ و رستم در رفتار دینی هم بنظر من مبتنی بر اساسی استوار نیست زیرا در جنگ میان رستم و اسفندیارسخن از اختلاف دینی میان آندوتن نیست؛ و در منابعی که این داستان را بتفصیل نقل کرده اند، باین موضوع اشاره ای نشده است مگر دینوری که باین نکته اشاره ای دارد و اگر واقعاً در روایت ملی ایرانی داستان مذکور مبتنی بر

۱- یعنی داستان Saint-Thomas

۲- Xnaθaitf



مبارزه‌ی دینی میان طریقه جدید و آیین قدیم ایرانی بود، مسلماً از ذکر چنین مطلب اساسی مهمی در آنها غفلت نمیشد.

این مسأله که کِرِ ساسپ لقب «رات ستخم» داشت، تنها در مرحله فرض باقی می ماند زیرا در هیچیک از مآخذ به چنین لقبی برای کرشاسپ اشاره نشده است و علاوه بر این اگر رات ستخم همان کر. اسپ بود پس اصل و نسب پدر رستم و نامهای «دستان» و «زال» چه میتواند باشد؟

بنظر من عقیده نلد که<sup>۱</sup> درست است که میگوید دستان زال و رستم ربطی با کِرِ ساسپ ندارند و داستانهای آندو عبارتست از داستانهای ملی حبسیستان و زابل (= زرنک<sup>۲</sup> و رخج<sup>۳</sup>)، افسانه عظیم الخلقه و درشت اندام بودن رستم، افسانه‌ی ابتدایی است و او در این افسانه تنها مرد تنومند و زورمندی است که خوب از عهده جنگها برمی آید و بهمان نحو بر هموردان خود برتری دارد که آخیلوس بر هم نبردان خویش تفوق داشت. نلد که معتقد است این افسانه هادر میان ساکنان قدیم زرنک (سیستان) و رخج (آراخوزی - زابل) بوجود آمد و بوسیله قوم مهاجر سک بسرزمینی که بعدها سکستان (سیستان) نامیده شده است، انتقال یافت. یافتن دلایل قاطعی له یا علیه این تصور دشوارست و از طرفی دیگر اطلاعات مختصری که درباره حوادث ایران شرقی و روابط آن با شاهنشاهی ایران در عهد

۱ - حماسه ملی ایران چاپ دوم بند ۱۰

۲ - Drangiane

۳ - Arachosie

اشکانی و ساسانی داریم اجازه نمی‌دهد تا قطعاً بگوییم دستان زال‌ورستم از امرای ایران غربی و مطیع شاهنشاهان ساسانی بوده‌اند که افسانه‌های پهلوانی قدیم بدانها نسبت داده شده است. تنها موضوعی که محقق است آنکه رستم واسب اورخش و جنگ با اسفندیار در قرن هفتم میلادی میان ایرانیان شهرت بسیار داشته است<sup>۱</sup> و والدین سردار معروف ساسانی رستم پسر فرخ هرمز فرزند خود را در آغاز قرن هفتم با اسم آن پهلوان سیستانی نامیدند: موسی خورنی<sup>۲</sup> مورخ ارمنی که ظاهراً در قرن هشتم میلادی میزیست<sup>۳</sup> بداستان رستم سیستای که نیروی او معادل یکصد و بیست فیل بوده است<sup>۴</sup>، اشاره می‌کند و ارمنیان هم تنها ملت غیر ایرانی نیستند که اظهار علاقه نسبت بزور آزمایه‌های پهلوان سیستانی کرده باشند بلکه يك قطعه از زبان سفدی<sup>۵</sup> که احتمالاً از همین تاریخ است، مربوط یکی از جنگهای رستم بر فراز رخس خود با دیوانست. داستانی که در این قطعه ملاحظه می‌کنیم در جای دیگر دیده نشده است اما ادبیات عمومی دوره ساسانی که در آن سخن از اعمال و پهلوانی‌های خاندان شاهی سیستانی میرفت، وبعد ازین راجع بآن سخن خواهیم گفت، ناگزیر حاوی بسی از تفصیل

۱ - تلد که حماسه ملی ایران ص ۱۱ بند ۱۰ و پاورقی ۵

۲ - Moïse de Khorène

۳ - مار کوارت، ایرانشهر ص ۶ بنقل از نرسس آکینیان Nerses Akinian در (WZKM 1930, p. 204 sqq). کتاب تاریخی او در حدود سال ۸۱۰ میلادی نوشته‌شد.

۴ - رجوع شود به مجموعه مورخین ارمنی تألیف Langlois ج ۱ ص ۵۰.

۵ - Die Soghdischen Handschriftenteste des Britischen Museums, herausg. von H. Reichelt, II, p. 63.

بود که اکنون در دست نیست<sup>۱</sup>.

اگر تاریخ داستانی بعد از فریدون را تا ویشناسپ بدقت مورد مطالعه قرار دهیم، ملاحظه‌ی خود بخود به پیش می‌آید: و آن دو روایت متمایز از یکدیگر است که ضمناً متضمن رقابتی بایکدیگر نیز هست. در یکی از آنها افرادی از قبیل گودرز و گیو و جز آنان مورد احترام و مقرون بافتخارند. اینان نیاکان خاندان قارن‌اند که در دوره اشکانیان و ساسانیان قدرتی فراوان داشتند. در دوره بین فریدون و نوزد، قارن پسر «کاوگ» آهنگر و گشواد که بنا بر بعضی اقوال از افراد همین خاندانند، از بزرگترین افراد امرا و رؤسای نظامی محسوب میشوند.

در عهد سلطنت نوزد سام و بعد از مرگ اوزال در صف مقدم بزرگان قرار دارند، لیکن سیم‌سالاری قوا با قارن است و زال تنها بحفظ امارت نشین خود، سیستان قانع است. رستم فرمان پدر بالبرز کوه بجست و جوی کیقباد میرود تا او را بشاهنشاهی ایران بنشانند. چندی بعد نظیر این کار بر دست گیو فرمان گودرز انجام می‌گیرد که بجست و جوی کیخسرو در توران میرود زیرا کیخسرو برای پادشاهی و تصاحب تاج و تخت ایران در نظر گرفته

---

۱- چنانکه فبلاهم گفتدایم نام رستم در ادبیات پهلوی نیز آمده و در کتاب درخت آسوربگ ذکر شده است. این کتاب که بنویست Benveniste (روزنامه آسیایی، ۱۹۳۰ ص ۱۹۳) یبعد منظوم بودن آنرا ثابت کرده است، اصلاً بلهجه اشکانی نوشته شده بود. با این حال تصور نمی‌کنم بتوان از ذکر اسم رستم در این کتاب چنین نتیجه گرفت که داستان مربوط برستم پیش از عهد ساسانیان در آن راه یافته باشد، زیرا قسمتی که اسم رستم در آن آمده (بند ۴۱) با وزن یازده هجایی همان و همساز نیست و ممکن است آنرا الحاقی شمرد.

شده بود. در جنگهای انتقامی ایرانیان بسا افراسیاب گودرز سپهسالار  
ایرانست و غالب اعمال بردست او و پسران و نوادگان او میرود، حتی در  
داستان مشهور باز خورد یازده تن از دلیران ایران با یازده تن از دلیران توران غالب  
پهلوانان ایرانی از گودرز یا نندو آخرین جنگ هم میان گودرز و پسران و ریه  
که بعد از افراسیاب بزرگترین مرد توران بود، واقع میشود. تنها در آخرین  
مرحله از تکامل تاریخ افسانه‌یی در آثار ثعالبی و فردوسی است که رستم در این  
جنگها وظیفه عمده‌یی را عهده دار است و بعنوان فرماندهی عالی که بسبب  
نیروی خارق‌العاده‌اش بر همه برتری داشته باشد، وارد جنگ میشود ولیکن  
کم اتفاق می‌افتد که اداره جنگها و لشکر کشی‌های بزرگ با او باشد.

از این بحثها و مطالعات باین نتیجه میرسیم که روایتی که موجب  
ارتقاء دادن قارن و گودرز یا لانی درجه از درجات مملکتی شده و مخصوصاً  
گودرز را مدار حوادث قرارداد و حوادث گوناگونی را با افراد متعدد خاندان  
گودرز منسوب داشته است، در عهد ساسانیان توسعه و تکامل یافت و خیلی  
قدیمتر از روایات مربوط بپهلوانان سیستان است لیکن در آثار ولفان عربی و  
پارسی روایت اخیر که مبنی بر داستانهای پهلوانی امرای سیستان بود اندک  
اندک توسعه بیشتر یافت ولی هیچگاه بحدی نرسید که روایت نخستین را  
که مربوط بگودرز یا ن بود تحت شعاع قرار دهد. رستم که عنوان جنگجویی  
شکست ناپذیر داشت اندک اندک در همه داستانها نفوذ کرد. نخست اورانجات  
دهنده کاوس در جنگ با پادشاه یمن و شکست از ودانستند و این قسمت از  
داستان مذکور ظاهراً در حدود قرن ششم میلادی ساخته شد. سپس داستان  
تربت سیاوش و راهنمایی او در جنگ با تورانیان و کشتن سودابه بعد از قتل

سیاوش بدو نسبت داده شد و همچنین غلبه بر افراسیاب و کشتن او . همه این مطالب در قدیمترین منقولات مورخان عربی از روایت ملی ایران مشاهده میشود و بعد از آن جنگها و دلاوریهای رستم افزایش می‌یابد چنانکه در اثر ثعالبی و فردوسی رستم در همه امور دخیل و مؤثر شمرده می‌شود .

داستانهای ذیل مربوط بقسمتهای خیلی جدید از حماسه ملی ایرانست:

(۱) رستم بحیله دژ کوه سپندر افتتاح کرد و چندی بعد کاوس را از اسارت دیوان مازندان رهایی بخشید و در سفری که بمازندران کرد از هفتخان گذشت . این حوادث تنها در شاهنامه فردوسی ملاحظه می‌گردد و از آنجا مطالب اساسی هفتخان رستم در هفتخان اسفندیار دیده میشود ، و فتح دژ سپندر نیز تکراری از دژ رویین بدست اسفندیار است ، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که سراسر این قسمت از سرگذشت رستم ، تقلیدی است از سفرهای جنگی اسفندیار که همه از آن اطلاع داشتند زیرا کتاب مشهوری در ادبیات پهلوی وجود داشت در باره فتح دژ رویین بدست اسفندیار و سایر اعمال پهلوانی او وابن المقفع آنرا از پهلوی بعربی درآورده بود<sup>۱</sup> .

(۲) رستم در جست و جوی کیقباد بالبرز کوه رفت تا او را بر تخت شاهی بنشانند . این اطلاع را فقط فردوسی در شاهنامه داده است و همچنانکه دیده‌ایم قسمت اعظم این داستان شبیه است بجست و جوی کیخسرو بوسیله گیو<sup>۲</sup> و این اقدام گیو نتیجه بیست از مهاجرت سیاوش بتوران ، و همه مؤلفان

اساسی، مانند طبری و دینوری و ثعالبی و فردوسی آنرا نقل کرده‌اند. پس در این مورد هم بتقلید از داستان گیو و خاندان گودرزی عملی برستم نسبت داده شده است.

۳) داستان سهراب و بیژن و منیژه، که در آنها رستم وظیفه نجات دهنده را انجام میدهد، تنها در شاهنامه فردوسی نقل شده است و روایت آن بخدای نامه منتهی نمی‌گردد و از منابع خاصی اخذ گردیده.

۴) جنگ رستم با اکوان دیو که در شاهنامه فردوسی در داستان جنگ با افراسیاب گنجانیده شده است، همان جنگ با اکوان (یا اخوان) دیو است که بچندن از افراد تاریخ داستانی نسبت داده شده است و از آن جمله در جاماسپ نامک گشتاسپ با اخوان سپید می‌جنگد.

اگر این قسمت‌ها را که هنگام توسعه و تکامل داستانهای پهلوانان سیستانی، برداستانهای قدیم افزوده شده است، جدا کنیم، قسمتی از حکایات و داستانهای که روایت اولیه مربوط بدیو پهلوان محلی یعنی داستان زال و رستم را تشکیل میدهد باقی خواهد ماند. بنابراین داستانهای اصلی واولی: داستان زال با موی سپید از مادر بزاد، پدر او را ییغکند و سیمرغ برداشت و پرورد و بعدها پدر او را نزد خود برد و سیمرغ یکی از پسرهای خود را بدو داد تا چون بوی حاجتی باشد آن پررا در آتش افکند<sup>۱</sup>. داستان ماجرای

۱- این امر از مطالب عادی در داستانهای عامیانه است. زال از پسر سیمرغ هنگامی استفاده کرد که رستم بر اثر جنگ با سپندیاد و زخمهایی که از او برداشت بیم هلاک داشت.

عاشقابه‌یی با رودابه پیدا کرد و او را بزنی گرفت و او رستم را بزاد.<sup>۱</sup> رستم هم از کودکی نیرویی بالاتر از عادت داشت، پیل سپید را بکشت، رخسار را برای سواری برگزید<sup>۲</sup>، انواع پهلوانیها را در جنگها بروز داد، (در تاختهایی که بر هندوستان برد) و سرانجام بخیانت کشته شد. بدیهی است تعیین عناصر اولی و عناصر ثانوی در این افسانه جز بتقریب و احتمال صورت نمی‌گیرد.

تحقیق ما در همینجا پایان نمی‌پذیرد، این نکته قابل پرسش است که آیا پهلوانان سیستانی واقعاً در روایت خداینامه در باره تاریخ کیانی اثری داشته‌اند در این مورد خبر مهمی که مسعودی نقل می‌کند قابل توجه است. وی بعد از آنکه غلبه<sup>۳</sup> او ز و (زو - زاب) را بر افراسیاب بیان کرد، این عبارات را اضافه میکند: «ذکر این وقایع و همه آنچه مربوط به جنگها و فتوحات پیایی و مشترک ایرانیان و ترکان است، و مرگ سیاوش، و سرگذشت رستم پسر دستان، بتمامی و بتفصیل در کتاب موسوم به السکسیران<sup>۴</sup> مذکور است که آنرا ابن المقفع از پهلوی بعربی درآورد.

۱ - نام رت ستخم از حیث جزء اول کلمه با اسم مادرش رت - آپت (روزا بد) یکسان است. بنا بر عادت قدیمی که در تشکیل اسامی وجود داشت عادة اسم پدر با اسم پسر بانامهای برادران دارای يك جزء عمومی بوده است.

۲ - نظیر این داستان را فردوسی در سرگذشت سهراب هم آورده است.

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۸.

۴ - ن ل : النسکین. التبتکین. (ورجوع شود بکتاب من بنام حماسه سراسرایی<sup>۵</sup> در ایران. در آنجا من این کتاب را با توجه بصورتهای مختلفی که در نسخ آمده کتاب السکسین نامیده‌ام و هنوز هم بر آن عقیده باقی هستم. م. م.)

در همین کتاب سرگذشت اسفندیاز پسر گشتاسپ پسر لهراسپ (بهراسف) که بدست رستم کشته شده است، و جنگی که بر اثر آن رستم بدست بهمن پسر اسفندیاز هلاک شده، و چند داستان شگفت انگیز دیگر از تاریخ قدیم ایران دیده میشود. ایرانیان بر این کتاب بدیده تعظیم می‌نکردند، بسبب اطلاعاتی که درباره شاهان و عادات نیاکانشان در آن محفوظ مانده است.

بنابر این مسعودی میگوید که اطلاعات خود را درباره حوادث مذکور که راجع بکلیه وقایع میان دوره زاب و بهمن بوده است از کتاب سکیران گرفته و از اینجا معلوم میشود که رستم در کلیه وقایع مزبور نه تنها در خداینامه، بلکه در کتاب سکیران فرد مؤثر بوده است. از اشاره کوتاه مسعودی این نتیجه بدست میآید که مهمترین مطالب مذکور در این کتاب همانست که در قدیمترین صورتهای روایات ملی (طبری و غیره) ملاحظه می‌کنیم. نام این کتاب بصورتهای مختلف آمده ولی کلمه «سکیران» که مصحح فرانسوی کتاب مروج الذهب انتخاب کرده بسیار صحیح و محتمل بنظر میرسد زیرا معنی آن واضح و بآسانی قابل تشخیص است. سکیران در پهلوی سکیران<sup>۱</sup> یعنی «سران قوم سکک»، سران سیستانیان، سران سیستان» بوده است.

مسلماً از اشاره مسعودی این نتیجه را نمی‌توان حاصل کرد که: داستانهای مربوط به داستان (زال) و رستم در خداینامه یعنی مأخذ اساسی روایت



ملی ایران وجود نداشته است، ولی بهر حال میتوان چنین تصور کرد که طرح تدوین خداینامه مبتنی بوده است بر روایات قدیمتری که حوادث بزرگ را بخاندان گودرز منسوب میداشته و مورخان عربی زبان و پارسی گوی کتاب مذکور و کتاب سگسران را که هر دو بوسیله ابن المقفع بعربی درآمده بود مورد استفاده قرار می داده و مطالب آنها را بهم درآمیخته و بدین ترتیب طرح تاریخ کیانیان را که اکنون در تاریخ طبری می یابیم بوجود می آورده اند. علاوه بر کتاب سگسران عددی نسبتاً زیادی از کتب پهلوی راجع بدوره های پادشاهانهای تاریخ عهد کیانیان موجود بود و غالب آنها از روزگاران اولیه اسلامی بزبان عربی درآمده و مأخذ کار مؤلفانی قرار گرفته است که میخواستند اطلاعات مفصلی درباره این دوره پهلوانی و حوادث مهم آن بدهند. جنگهای اسفندیار و فتح دژ روین در کتابی دیگر که مسعودی<sup>۱</sup> آنرا بنام کتاب البکشر میخواند و مارکوارت<sup>۲</sup> «کتاب الپیکار» یعنی کتاب جنگها می نامد، مشروح افتاده بود. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف خود<sup>۳</sup> از جنگ ایرانیان با ترکان سخن گفته و چنین آورده است که این

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳

۲ - ZDMG., t. 49, p. 639

۳ - پیداست که این صورت را نمیتوان با الف و لام تعریف عربی صحیح دانست

مگر با تبدیل باء فارسی بیاء عربی ( م . )

۴- کتابخانه جغرافیایی عرب (Bib. Geogr. Arabe) ج ۸ ص ۹۴. ترجمه کارادورو

Maçoudi, le Livre de l'avertissement et de la revision بنام Carra de Vaux

✓ جنگهارا بیکار بمعنی تکلیف شاق (= بیگار) میخوانند که با دیگر ملتها کرده‌اند، و بمعنی جنگ‌هایی که رستم دستان و اسفندیاز در سرزمین‌های خراسان و سیستان و زابلستان کرده‌اند. کتاب بیکار را هم ابن المقفع به عربی در آورده بود.

کتاب داستانی دیگری بنام «کتاب الملک کی لهراسف» در الفهرست<sup>۱</sup> ابن الندیم در شمار آثار علی بن عبیدة الریحانی یاد شده است. ظاهراً این کتاب ترجمه یا تذهیبی از کتاب لهراسپ بوده است که در نهایت‌الارب جزو کتب اسمار از مؤلفی نا معلوم ذکر شده<sup>۲</sup> و بدون دلیل بدوئه اشکانی منسوب گردیده است.<sup>۳</sup>

داستان قتل رستم بخیانیت برادر خود که ثعالبی و فردوسی یاد کرده‌اند، چنانکه فردوسی خود در مقدمه داستان قتل رستم آورده است<sup>۴</sup>، از کتابی که حاوی داستانهای مربوط بخاندان رستم بوده است گرفته شده بود. گمان نمی‌رود این کتاب همان کتاب سگسران بوده باشد زیرا بنا بر اشاره‌ی کمسعودی

۱ - الفهرست ص ۱۱۹

۲ - برون: روزنامه آسیایی، سال ۱۹۰۰ ص ۲۱۶

۳ - و نیز رجوع شود به حمزه ص ۴۱ - ۴۲. در جزو این آثار «دوره اشکانی»

در، نهایت‌الارب و در کتاب حمزة بن الحسن کتابی بنام «کتاب مزدک» (مرول، مروت، خوانده شود: مزدک) دیده میشود. رجوع شود به ص ۶۶ از کتاب من بعنوان پادشاهی قباد اول و کمونیسم مزدکی:

Le règne du roi Kawadh I et le communisme mazdakite

در آن کتاب از حوادثی سخن میرود که مربوط است به قرن ششم میلادی.

۴ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۳ ص ۱۷۲۹. مقصود کتاب آزاد سرو است در

اخبار رستم (م).

از آن کتاب درباره قتل رستم نقل کرده است، روایت کتاب سگسران در این باب باروایتی که فردوسی و ثعالبی نقل کرده اند تفاوت دارد. ممکن است که فردوسی از کتاب اخبار رستم مطالب دیگری از داستان رستم را نقل کرده باشد که موافق با منقولات دیگر مؤلفان عربی و فارسی نبوده باشد. داستان جنگ میان رستم و اسفندیار که بازرگانی مکی بنام نصر بن الحارث در عهد پیغامبر اسلام آنرا برای تازیان حکایت میکرد<sup>۱</sup>، در کتابی پهلوی بنام کتاب «رستخم اسپندیات» مدون بود که بنا بر نقل ابن الندیم<sup>۲</sup> جبله بن سالم آنرا بعربی درآورده بود. احتمالاً ابن المقفع مطلبی را که صاحب نهایه الارب از او نقل کرده است<sup>۳</sup>، از همین کتاب گرفته بود. توصیف جنگ رستم و اسفندیار که در این کتاب آمده بود بنحویست که میتوان آنرا مأخذ آن دسته از اقوال دانست که بجنگ دو پهلوان مذکور جنبه مذهبی می داده اند. خلاصه این داستان بروایت فوق الذکر چنین است که چون رستم از گرویدن گشتاسپ بآیین زرتشت آگهی یافت، شاهنشاه را بنظر ملحدی نگریست که آیین نیاکان را رها کرده باشد و بر آن شد که او را از تخت سلطنت برکنار سازد<sup>۴</sup>. بهمین سبب گشتاسپ پسر خود اسفندیار فرمان داد که بجنگ رستم رود. باقی داستان با همان مطالب اساسی که در غرر اخبار ملوک الفرس و شاهنامه می بینیم، و با اختلافاتی در جزئیات،

۱ - الفهرست ص ۳۰۵

۲ - رجوع شود به نلدکه، حماسه ملی ایران چاپ دوم ص ۱۱ پاورقی ۵

۳ - برون روزنامه آسیایی سال ۱۹۰۰ ص ۲۰۶ پیعد.

دنبال شده است . مثلاً آنکه برستم استفاده از چوب گز را برای کشتن اسفندیاز میآموزد، سیمرغ نیست بلکه مردی غیبگوست . با آن چوب رستم نقطه‌یی از بدن اسفندیاز را ، که کشتن او بدان جا بود ، نشان کرد . مرگ رستم نیز در این مأخذ بدو نوع روایت شده است که هر دو با آنچه در مأخذ دیگری باییم اختلاف دارد بدین نحو که رستم در حال شکار گورخر بچاهی افتاد ، بی آنکه قبلاً کسی آنرا برای فریب دادن پهلوان آماده کرده باشد، و بر روایت دیگر رستم بر اثر جراحاتی که از تیر اسفندیاز برداشته بود بدرود حیات گفت .

در همین مورد از کتاب ابن المقفع ملاحظه می‌کنیم که تعمق در روابط میان نبوخذ نصر و لهراسپ<sup>۱</sup> یکسان شمردن آندو منجر میشود، ولی این موضوع تازه‌یی نیست .



با دقت در مأخذ مذکور و یاری اطلاعاتی که از کتب مورخان عربی و پارسی تحصیل کرده‌ایم ، باین نتیجه میرسیم که روایت ملی ایرانی در دوره متأخر ساسانی بتدریج در راه تکامل و توسعه سیر میکرد تا در شاهنامه فردوسی بصورت متداول خود رسید . نکته قابل ذکر آنکه ، اگر همانطور که خود تصور میکنیم ، افسانه‌های مربوط بدستان ورستم بهیچروی مستند بر خداینامه پهلوی نباشد، تنظیم روایات خداینامه در باب داستانهای کیانی بتنهایی از روی منقولات کهن عربی و پارسی موجود هیچگاه امکان پذیر

نیست و باید در این مورد از روایات دیگری که بخداینامه منتهی نمیشود  
مدد گرفت. در اینجا ذکر يك نمونه کافی بنظر میآید و آن این سؤال است  
که کائنات دهندهٔ کاوس هنگام اسارت در یمن ۲ پیش از آنکه این وظیفه  
بر عهدهٔ رستم گذارده شود، که بود؟



## جانشینان بهمن بنابر روایت ملی

دو اسم از اسامی سلسله شاهنشاهان هخامنشی در طول قرون مختلف در ولایت فارس نگاهداری شد بدین معنی که میان امرای کوچك این ولایت در عهد سلوکی و اشکانی دو پادشاه بنام « آرت خستر »<sup>۱</sup> ( = آرتا گزر گسس<sup>۱</sup> یونانی ) و يك پادشاه با اسم « دارو »<sup>۲</sup> ( = داریوس<sup>۴</sup> یونانی ) بوده‌اند. و از طرف دیگر نامهای کوروش ( = سیروس<sup>۵</sup> ) و خشایارشا ( = گزر گسس<sup>۱</sup> ) بزودی دستخوش فراموشی گشت. خاطره‌یی مبهم‌مبنی بر اینکه دولت پارس همواره با یونانیان در جنگ بوده است، تنها خاطره‌یی بود که از عهد دولت هخامنشی باقی ماند. حتی اسم خاندان سلطنتی هخامنشی در روایات عهد ساسانی باقی نبود. از جانبی دیگر همواره خاطره درهم‌ریختن شاهنشاهی قدیم ایران بر اثر حملات اسکندر در ذهن ایرانیان باقی وزنده بود. در روایات دینی<sup>۷</sup>، اسکندر بعنوان يك ویرانکاره اهریمنی شناخته

---

Artaxšatr ۱

Artaxerxès - ۲

Dâriya - ۳

Darius - ۴

Cyrus - ۵

Xerxès - ۶

میشد که پارس را ویران کرد و کتب مقدس را که داریوش آخرین شاهنشاه هخامنشی در خزانه استخر (= اصطخر = پرسه پولیس<sup>۱</sup>) گردآورده بود بسوخت.<sup>۲</sup> و نیز میدانستند که پیش ازین داریوش که از اسکندر هزیمت شد، پادشاهی دیگر بهمین نام بوده است. این دو پادشاه را مورخان عربی و پارسی گاه دارای اکبر و دارای اصغر و گاه باختلاف کوچکی نخستین راداراب و دومین رادارامینامیدند. در نسخه ایرانی بندهشن (ص ۲۱۴) داریوش آخر دارای دارایان نامیده شده است. و نیز میدانستند که پادشاهی بوده است بنام «ارت خشر».

چون در آغاز قرن هفتم میلادی رمان اسکندر از کالیستن دروغین<sup>۳</sup> پهلوی نقل شد<sup>۴</sup>، (از وجود این ترجمه پهلوی از راه ترجمه سریانی که از روی متن پهلوی صورت گرفته است خبر داریم<sup>۵</sup>) ایرانیان در آن شرحی مخلوط با فاساده از آخرین ایام سقوط سلسله هخامنشی، ملاحظه کردند.

#### Persépolis - ۱

۲ - دینکرت کتاب ۷ و ارداگ ویراز نامگ Ardāγ - Vīrāz - Nāmag

(اردا ویرافنامه) بند ۱

۳ - علت آنکه نویسنده رمان اسکندر را کالیستن دروغین یا مستعار Pseudo

Callisthène نامیدند، آن بود که وی روایات خود را بکالیستنس Callisthènes مورخ اسکندر منسوب میداشت.

۴ - نلد که: تحقیقی در تاریخ زمان اسکندر (Beiträge zur Geschichte des

Alexander romans)

The Hist. of Alexander the Great, being the syriac - ۵

Version of the Pseudo-Callisthenes, ed. and transl. by E. A. Wallis Budg, Cambr. 1889.

در روایات ملی ایرانیان با استناد بهمین اطلاعات محدود تاریخی سعی شد که حوادث مابین سلطنت گشتاسپ کیانی و پایان شاهنشاهی قدیم ایران تنظیم گردد. نظر بعقیده‌ی دینی که در میان ایرانیان رایج بود میبایست رابطه‌ی نژادی بین پادشاهان کیانی و سلسله‌های شاهانی که بعد از آنها در ایران حکومت کرده‌اند، ایجاد شود. <sup>۱</sup> اصحاب روایات دینی علاقه‌ی بسلسله هخامنشی نداشتند، اگرچه معتقد بودند دارای اصغر هخامنشی کتب دینی را جمع‌آوری کرده بود. پس نسبت سلاطین ساسانی را پیادشاهان کیانی ارتباط دادند بدین ترتیب: ساسان که سلسله ساسانیان بدو منسوب بود، از اخلاف شخصی بنام زریر پسر ساسان پسر اردشیر بوده و این همان بهمن پسر سپندیات (اسفندیاز - اسفندیار) است <sup>۲</sup>.

سنین سلطنت پادشاهان ایران که در آخرین فصل بندهشن آمده است بنقل از مورخان عربی بکتاب «خوتای نامگ» منتهی میگردد. <sup>۳</sup> در این مآخذ توضیحات ذیل را درباره‌ی دورۀ میان گشتاسپ و اسکندر ملاحظه می‌کنیم: بهمن پسر سپندیات ۱۲۰ سال، همای دختر بهمن ۳۰ سال؛ دارای پسر چهار آزاد <sup>۴</sup> دختر بهمن ۱۲ سال؛ دارای دارایان ۱۴ سال. سنینی که معمولاً مورخان عربی زبان در این مورد ذکر می‌کنند چنین

۱- بند هشن چاپ انکلساریا ص ۲۳۲؛ چاپ وست فصل ۳۱ بند ۳۰. این دعوی

ظاهراً مستند بود بر تفسیر چهار دانسک (رجوع شود به دینکرت کتاب ۷ فصل ۱۳ بند ۱۷)

۲- رجوع شود بهمین کتاب ص ۷۸ و ۱۰۴-۱۰۵

۳- چهار آزاد همان همای است.



است: بهمن ۱۱۲ سال؛ همای ۳۰ سال؛ دارای اول ۱۲ سال؛ دارای دوم ۱۴ سال<sup>۱</sup>.

**همای<sup>۱</sup>** لقب «چهر آزاد»<sup>۲</sup> (شریف‌النسب) داشت. بنا بر روایت مسعودی چهر آزاد اصلاً نام مادر همای بود. حمزه بن الحسن همای را بنام دیگر یعنی شمیران (= سمیرامیس<sup>۳</sup>) خوانده است. تاریخ سلطنت او را حمزه و مسعودی باختصار حکایت کرده و چنین گفته‌اند که او پس از

۱- طبق تصریح حمزه و سه فهرست منقول در *الآثار الباقية* بیرونی و *مجمعل التواریخ و القصص* (بنقل از موبد بهرام) و *نعالبی* . - طبری (ص ۶۸۸) و *فارسنامه* (ص ۵۴) مدت سلطنت بهمن را ۱۱۲ سال نوشته‌اند و *بلعمی* (ج ۱ ص ۵۰۸) با تأیید *نهایة الارب* آنرا ۸۰ سال دانسته است و بنا بر روایت دیگر ۱۱۲ سال. فردوسی سنین مذکور را چنین یاد کرده است: بهمن ۹۹ سال، همای ۳۲ سال، دارای اول ۱۲ سال، دارای دوم ۱۴ سال. - روایت جاماسب نامۀ پازند (چاپ مودی Modi ص ۱۱۷) هم یکی از روایات *خداینامه* منتهی میشود و باین نحو است: بهمن ۱۱۲ سال، همای ۳۰ سال، دارای داریان ۱۳ سال؛ و سلطنت دارای اول فراموش شده است.

۲ - *خمانی*، طبری ص ۶۸۷ ببعده؛ *دینوری* ص ۲۹ ببعده؛ *بیرونی* ص ۱۰۵ *خمای*؛ *نعالبی* ص ۳۸۹ بعد.

۳ - *حمزه* ص ۳۸ ببعده؛ *مسعودی* در *مروج الذهب* ج ۲ ص ۱۲۹؛ *بیرونی* ص ۱۰۵؛ *نعالبی* ص ۳۸۹؛ *فردوسی* چاپ و *ولرس* ج ۳ ص ۱۷۵۶ بیت ۱۳۶؛ در *تاریخ طبری* (ص ۶۸۸) و *فارسنامه* (ص ۱۵) این اسم بصورت **شهر آزاد** نوشته شده و نباید آنرا **شهر آزاد** خواند زیرا که **شهر** در لهجه ایران مرکزی که لهجه رسمی دوره اشکانی بوده معادل **چهر** در پهلوی ساسانی بوده و این دعوی را کتیبه حاجی آباد ثابت می کند.

۴ - *Sémiramis*. در *مجمعل التواریخ* (روزنامه آسیائی J. A. ج ۴ شماره ۱، ص ۴۲۵) این اسم بصورت **شمیران** دخت آمده است.

پدر بسلطنت رسیده و با یونانیان در جنگ بوده و بعد از سی سال پادشاهی برادرش دارا بجای او نشست. بنا بر قول حمزه این دارا برید را در ایران معمول کرد.

مؤلفانی که بتفصیل بسیار تاریخ این عهد را نوشته اند حوادث دوره‌های را بنحو ذیل ذکر کرده‌اند: <sup>۱</sup> همای دختر بهمن بود که او را بعبادت مغان بزنی گرفت. بهمن سه فرزند داشت، ساسان و دو دختر بنام <sup>۲</sup> فرانگ (فرنگ) و بهمن دخت. چون بهمن پایان حیات خود را احساس کرد تاج شاهی را بر شکم همای گذاشت و مقصود او از این کار آن بود که فرزندی که همای خواهد زاد وارث سلطنت است. ساسان که از این کار پدر برآشفته بود از دستگاه سلطنت کناره گرفت و بریاست پرداخت <sup>۳</sup> واوست که نیای خاندان ساسانی شد. همای پسری موسوم به دارا <sup>۴</sup> بزاد و بنام او سلطنت کرد. او یونانیان را در جنگی شکست داد و از یونان زمین معمارانی بیاورد که بفرمان وی کاخهای رفیع در استخر (اصطخر) بنا

۱- طبری ص ۶۸۷؛ بلعمی ج ۱ ص ۵۰۸؛ دینوری ص ۲۹؛ ثعالبی ص

۳۸۹؛ فردوسی ص ۱۷۵۶ بیت ۱۳۸. مؤلف فارسنامه (ص ۵۴) ازین روایت اطلاع داشت لیکن مدعیست که آن غلطست و همای با کره از جهان گذشت.

۲- طبری، بلعمی، فارسنامه صفحات مذکور.

۳- میان کردان در کوهستان (دینوری)

۴- داراب در روایت فردوسی

کردند<sup>۱</sup>. بعد از سی سال همای سلطنت را پیسرش دارا داد<sup>۲</sup> و بنا بر روایتی دیگر همای که میخواست سلطنت را شخصاً در دست داشته باشد فرزند خود را با جواهر گرانبها در صندوقی نهاد و برودخانه افکند. آن طفل را آسیابانی<sup>۳</sup> یافت<sup>۴</sup> و «داراب» نامید زیرا میان درختان (دار) و آب یافته شده بود<sup>۵</sup> و همین نام بعداً کوتاه شده و بصورت دارا در آمده است<sup>۶</sup>. وی داراب<sup>۷</sup> را در خانه خود تربیت و بزرگ کرد و چون داراب بسال برآمد در جنگ با یونانیان شجاعتها نمود تا آنکه همای ویرا بشناخت و بجای خود بسطنت نشاند.

**دارای اول (داراب)** شهر دارا پیکرد و چند شهر دیگر را بساخت و برید را در ایران متداول کرد<sup>۸</sup>. بعد از او **دارای دوم** بسطنت نشست. وی پادشاهی بیدادگر بود و بسیاری از سران کشور را بکشت و همین عمل و خیانت یکی از وزیرای قدیم مایه جنگ اسکندر با او شد و در آن میان دارا

۱ - توصیف این ابنیه از روی خرابه های تخت جمشید تهیه شده است.

۲ - طبری ص ۶۸۸ - ۶۹۰؛ دینوری ص ۲۹؛ یبعد؛ فارسنامه ص ۵۴

۳ - طبری ۶۸۹؛ بلعمی ج ۱ ص ۵۰۸؛ یبعد؛ ثعالبی ص ۳۹۲؛ فردوسی

ج ۳ ص ۱۷۵۸؛ یبعد.

۴ - طبری و بلعمی.

۵ - ثعالبی، فردوسی.

۶ - بنا بر وجه تسمیه دیگری که بلعمی نقل کرده او را از آن روی دارا گفتند

که چون آسیابان ویرا بدید گفت «دارا» یعنی «بگیرش»!

۷ - فارسنامه ص ۵۵؛ ثعالبی ۳۹۸

بقتل رسید و اسکندر شاهنشاهی ایرانرا بدست گرفت. بنا بر روایتی دیگر که ثعالبی و فردوسی آورده اند داراب (دارای بزرگ) فیلیپ (فیلقوس، فیلقوس) پادشاه یونان را مجبور پرداخت خراج کرد و دختر او را بزنی گرفت. وی دوپسر داشت نخست دارای دوم که بعد از مرگ پدر بسلطنت رسید و دوم اسکندر که تاج و تخت یونان را بعد از مرگ جد مادری خود فیلیپ تصاحب کرد. اسکندر از پرداخت خراج برادر خودداری نمود و همین امر مایه جنگ میان او و دارا گشت.

تنها در شاهنامه فردوسی به جنگ فاتحانه یی از دارای بزرگ با شعیب پادشاه عرب اشاره شده است. يك كتاب پهلوی هم وجود داشت بنام حدیث «داراوت زرین»<sup>۱</sup> که ظاهراً پهلوان آن داستان دارای بزرگ بود ولی از آن اطلاعی در دست نداریم.

میتوان حدس زد که در نقل طبری در این مورد هم با کمال امانت از روایت خداینامه پهلوی استفاده شده است و در داستان افگندن دارای بزرگ در رودخانه چنانکه میدانیم مطلب اساسی همانست که در روایت دینی درباره کی کوات وجود داشت.

مؤلفان عربی از راه مآخذ یونانی یا یهودی وجود داستانی سمیرامیس را شناخته اند و او تنها در يك مورد (در کتاب حمزة بن الحسن) وارد تاریخ

ایران گردیدموهمان همای<sup>۱</sup> دانسته شده است. بعقیده من اشاره حمزه و ثعالبی و مؤلف فارسنامه در اینکه دارای اول برید را در ایران ایجاد کرده<sup>۲</sup> از منابع خارجی گرفته شده است، زیرا موضوعاتی از این قبیل هیچگاه در خاطر عامه يك ملت باقی نمی ماند تا در داستانهای ملی راه جوید.

از طرفی دیگر جنبه تصنعی روایات مربوط به «همای» و دو «دارا» محقق و آشکارست. بدین معنی که از همای دختر گشتاسپ همای دیگری ساخته و او را دختر بهمن دانسته اند و با تعیین برادری برای دارا بنام ساسان که حقاً میبایست جانشین بهمن شود، حق ساسانیان را نسبت بتاج و تخت کیانی اثبات کردند زیرا نسب این سلسله را با سلسله نسب ساختگی بکیانیان میرسانیدند.

با انتساب اسکندر پسری دارای اول و برادری دارای دوم، اونیز پهلوانی از تاریخ ایران گشت که لیاقت محبویت ایرانیان را یافت، خلاف تصویری که در روایت دینی نسبت باوجود دارد.

حمزة بن الحسن<sup>۳</sup> حتی اشك جد خاندان اشکانی را هم پسر دارای دوم دانسته و بدین ترتیب همه سلسله های ایرانی از قدیم الایام صاحب حق قانونی نسبت بتاج و تخت شاهی و تصاحب فر<sup>۴</sup> کیانی شدند.

۱ - نمیتوانیم نظریه هر تفسلدرا در:

*Iran. Felsreliefs, p. 191; Am Tor von Asien, p. 18-19*

مبنی بر اینکه: داستان سمیرامیس که کتزیاس نقل کرده یکی از داستانهای کهن ایرانی است که در روایات پارسیان وجود داشت و بعداً مورخان اسلامی آنرا پذیرفته اند، قبول کنیم زیرا داستان همای دختر بهمن مسلماً در دوره های جدیدتری پیدا شده است.

۲ - سنی ملوک الارض ص ۲۶

در تمام این اخبار و احادیث که مؤلفان دانشمند بیاری منابع یهودی و یونانی پدید آورده و مورخان و شاعران آنها را با انواع مطالب داستانی توسعه بخشیده اند، هیچ روی از یک روایت صحیح ایرانی راجع به خامنشیان اثری مشهود نیست.



خاتمه

جاویدانان بنابر منابع پهلوی

سَوَتَگَر نَسَک (تفسیر پهلوی)

(دینکرت، کتاب نهم، فصل ۱۶ بند ۱۲. کتاب نهم فصل ۱۵)

بند ۱۱ از چاپ پشوتن

هفت خدیو جاویدان خونیرس<sup>۱</sup>:

وَن یوت بیش<sup>۲</sup> (درخت رنج زدا) در ایران ویج.

گویت (گویند) [شاه]<sup>۳</sup> در آنیران<sup>۴</sup>

پیشیوتن در کنگ در

فراخت خومبیک<sup>۵</sup> در آبهای کاریزها.

اشوزد پسر پورو تخت<sup>۶</sup> در دشت پیشانی<sup>۷</sup>

---

Xvanîras-۱

Van é yuô - bêš-۲

Gôpačûh-۳

۴ - آنیران یعنی ممالك غیر ایرانی . م .

Pišiyôtan-۵

Fraôaxšt é Xumbîg-۶

Agavačd-۷

Pôrudaxšt-۸

Pēšānsē-۹ با پیشانی

برزد<sup>۱</sup> که جنگ بر میانگیزاند.

کی خسرو (کی خسرو)

سو تگر نَسک (تفسیر پهلوی)

(دینکرت کتاب نهم فصل ۲۳ . کتاب نهم فصل ۲۲ از

چاپ پشوتن سنجانا)

هئوئِشت پسر گئورو<sup>۲</sup>

توس (طوس)

کی آپیوه

کی خسرو

کرشاسپ

داستان دینِگ، فصل ۹۰ بند ۳-۸

هفت خدیو جاویدان که در خونیرس بر میبرند :

یوشت فریان<sup>۴</sup>

اشم یخمی هوش<sup>۵</sup>

۱ - برازگ *Brāzaγ* ، خوانده شود : برازد *Barāzd*

۲ - *Haoišt*

۳ - *Gêurva*

۴ - *Yōgt ē Fryān* شاید همان هئوئِشت پسر گئورو باشد

۵ - *Ašam ē Yaxmay - hušt* یا : یخمای - اُشت *Yaxmây - ugaδ*



فر تاخشت خومبیگان<sup>۱</sup>

اشوزد پسر پوروداخشث یا اشوزنگ پوروداخشت توبیه<sup>۲</sup>

ون یوت بیش

گویت شاه درس زمین گویت مجاور ایران و بیچ

پیشیوتن چهر میهن در کنگ دز

داستان دینیک فصل ۳۶

گیومرت

سیم

زردشت

کرشاسپ

کی خسرو

توس

ویون<sup>۳</sup> (= کیو)

دینکرت کتاب هفتم فصل ۱۰ بند ۱۰ (چاپ پشوتن

کتاب هفتم فصل ۹ بند ۱۰)

کرشاسپ

*Fraðāxti ē xumbiγ [ān]* -۱

*Ašavazang ē pōrudaxštōēh* -۲

*Vēvan* -۳

کی خسرو

## مینوگ خرت فصل ۶۲

سام در دشت پیشانسی<sup>۱</sup> (تزدیک کوه دماوند<sup>۱</sup>)

گویت شاه در ایران وِج

هوم در دریاچه وو رو کش

بندهشن ، نسخه هندی فصل ۲۹ بند ۴ بعد

(نسخه ایرانی چاپ انکلساریا ص ۱۹۷ بعد)

خدییوان جاویدان که در خونیرس بسمیرند:

دسته اول :

پیشیوتن چهر مینوگ در کنگ دز

اغریرث گویت شاه در سئوک وستان<sup>۲</sup>

فر داخستر خومبیگان

اشم یخمی هوش در رودخانه ناو تاگ

ون یوت یش ، در ایران وِج

اوروت نر در ور جمکرد<sup>۳</sup>

۱- پیشندس Pēgyandas

۲- Saokavastan

۳- Urvatat - nar

دسته دوم :

نرسیه پسر ویو نکهان<sup>۱</sup>

توس پسر نوذر

ویو<sup>۲</sup> (کیو) پسر گو ترز (گودرز)

بیرزد، برانگیزانده جنگ

اشوزد پسر پورو داخشت

دسته سوم

سام

زند و همن یشت فصل ۲، بند ۱

ون یوت یش

گویت شاه

یوشت فریان

پیشیوتن، چهر میهن<sup>۳</sup>

نسخه کتابخانه مونیخ (نسخه ۵۲ شماره ۲۶ فارسی از فهرست  
بارتولومه<sup>۴</sup>)

۱- Vivanghân

۲- بجای ویون (گئونی Gaēvāni) پسر وهنمه Vohuənmah

۳- بهمین نحو در بهمن یشت فصل ۲ بند ۲۵ بعد و فصل ۲ بند ۴۱ بعد نامیده

شده است .

۴- Bartholomae

جاویدانانی که همراه کیخسرو خواهند بود عبارتند از :

کیو پسر گودرز

نوس پسر نوند

گسته (ویستخم) پسر نوند

و هزار و یک جاویدان دیگر

وهرام و رچاوند<sup>۱</sup> ( نسخهٔ ایرانی بندهشن چاپ انکلساریا ص ۲۱۷ :  
و همین یشت فصل ۳ بند ۱۴ و ایضاً فصل ۳ بند ۳۹ ) پهلوان بزرگی که در  
حوادث مقدم بر زمان رستاخیز کارهای بزرگی بردست او خواهد رفت ،  
در شمار جاویدانان نیست بلکه در زمان مقدر ولادت خواهد یافت . دربارهٔ  
این وهرام رجوع شود به « کتاب زردشت » تألیف فردریک روزنبرگ  
چاپ سن پترزبورگ ، ۱۹۴۰ ، ص ۷۶ ، یادداشت شماره ۲<sup>۲</sup> . بنا بر عقیدهٔ  
مار کوآرت در یاد نامهٔ مودی ص ۷۵۸ و ۷۶۰ بعد<sup>۳</sup> وهرام و رچاوند همان  
ثرت پدر کیرسپ است .

۱- Vahrâm ê Varčâvand -

Fr. Rosenberg, Le livre de Zoroastre, St. Pét. 1904, - ۲  
p. 76, not 2.

Markwart, dans le Modi Mem. Vol., p - 758. 760 sqq. - ۲

# فهرست اعلام تاریخی و داستانی

## آ

آذر آهرمزد : ۶۱	آنر و ترسیه : ۱۴۳
آذر : ۱۴۸	آتنه : ۱۷۴، ۳۷
آذر برزین مهر : ۱۴۰	آنود برزین مهر : ۱۳۹
آذر بند مهراسبندان : ۱۰۳	آنود ترسه (آذر ترسه) : ۱۴۳، ۱۰۷
آذر فریخ ترسیه : ۱۳۹، ۶۱	آنود قوبخ (آذر قوبخ) : ۱۴۰
آذر کشپ : ۱۶۷	آنور کشپ : ۱۲۹، ۱۳۳، ۸۴
آداستی : ۵۱	آخرو : ۵۱، ۴۲
آرتاگزوکس : ۲۱۰	آخیلوس : ۱۹۷، ۱۸۰
آشیل : رجوع شود به آخیلوس	
آملت (هاملت) : ۱۶۷	

## الف

ابرنگ : ۱۹۰، ۱۰۲	آوشنر : رجوع شود به اوشنر
ابرویش : رجوع شود به خسرو دوم	اشم : ۱۱۴
اتانا : ۱۶۲	آنود و سار : ۱۳۲، ۲۸، ۲۶
اترت : رجوع شود به اترط	آنوروت آسب : ۳۱
آترط (آنرت ، ترت) : ۱۸۸، ۱۱۶	انی بی و هو (کی ایوه) : رجوع شود به کی ایوه
۱۹۲ و رجوع شود به ترت	امیر یانم خورشنگه : ۲۹
اخشویرش : ۱۸۲	انیر یاو : ۲۳
آخوان : رجوع شود به اکوان	آبارغ : ۶۱، ۶۰
آخوان سپید : ۱۴۲	ابن البلخی : ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۸، ۱۶۵
آداتیس : ۱۷۴، ۴۳، ۳۷	ابن مسکویه : ۱۷۰
اوت خشر : ۲۱۱، ۲۱۰	ابن المقفع : ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۱
آرت خشت : ۹	۲۰۸، ۲۰۷
اوجاسپ (اوجت آسب) : ۳۷، ۳۶، ۳۴	ابن الندیم : ۲۰۷، ۲۰۶
۹۶، ۶۵، ۵۲، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۸	ابوریحان بیرونی : رجوع شود به بیرونی
۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۰، ۱۴۱	اپام نیت : ۴۵

اوج : رجوع شود به ایرج	اشی : ۴۰
اوخش : ۱۲۸	اغرارت (اغریرت) : ۸۵، ۵۰، ۲۸، ۲۷
اودشیر اول هخامنشی : ۱۴۴	۲۲۲، ۱۵۲، ۱۲۷، ۸۶
اودشیر بابکان : ۱۴۴	افراسیاب (افراسیاب ، فراسیاب) : ۲۴
اودشیر درازدست : ۱۸۱	۴۶، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵
اودشیر وهمن (کی) : ۲۱۲، ۱۸۱، ۱۴۴	۹۵، ۹۴، ۸۶، ۸۵، ۷۰، ۶۸، ۵۰
ورجوع شود به بهمن (کی)	۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶
اود و ی سورا اناهیتا : ۲۷، ۱۸، ۱۴	۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸
۴۴، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۳۲، ۲۹	۱۵۴، ۱۵۱، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳
ارزوشن : ۱۴۶	۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱
اوشن (کوی) : رجوع شود به کی اوش	۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
اروارد دابهار : ۱۱۵	۲۰۰، ۱۹۴، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۳
ازی دهاک (اژدهاک، دهاک، ضحاک) :	۲۰۲، ۲۰۱
۱۳۶، ۱۲۹، ۹۴، ۹۲، ۵۱، ۲۳	آکوان (اخوان) : ۲۰۲، ۱۷۱، ۱۴۲
۱۸۶	الانیان : ۱۸۷
اسدی : ۱۹۲	الکسندر : رجوع شود به اسکندر
اسفندیار : رجوع شود به سپنتودات	امش سبتان (مهر سبتان ، امشاسبتان) :
اسکندر : ۲۱۰، ۱۷۴، ۱۶۲، ۱۲۹، ۹۶	۱۳۸، ۱۲۵، ۱۷، ۱۳
۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۱	اندویمان : ۴۰ و رجوع شود به وندر
آشت اورونت : ۴۱	مئی نیش
اشک : ۱۸۹	انکلساریا : ۷۷، ۷۶، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۹
اشکانیان : ۱۹۹	۸۱، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰
آشم یغمی هوش : ۲۲۲، ۲۲۰، ۸۷، ۸۵	۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۱
آشم بهمانی اوش : ۸۷	۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۱۵، ۱۱۲
آشورده (اشوزد) : ۲۱۹، ۹۱، ۸۹، ۸۷	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
۲۲۳، ۲۲۱	۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴
اشوزنگ بورودخت تویییه : ۲۱	۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲
	۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۲، ۱۸۸، ۱۷۵

اوسنس کاوی : ۴۶ و رجوع شود به کی کاوس	انگرمی نیو : رجوع شود به اهریمن
اوسی ناه : ۱۱۰، ۱۰۹	نوشروان (انوشیروان) : رجوع شود به خسرو اول
اوشبام : ۱۱۰، ۱۰۹	اوخشیت ننه : ۱۱۰
اوشنر : ۹۵، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۵۲	اودانیس : رجوع شود به اودانیس
اوشیندر : ۹۸، ۹۷	اوروتات نو : ۲۲۲، ۸۷
اوشیدربام : ۱۱۰	اوروذکی : ۱۰۳
اوشیدرماه : ۹۹	اورواخش گی : ۱۰۴، ۱۰۳
اونوالا : ۸۶	اورواخشی : ۱۴۵، ۱۴۶
اهرمزد (رجوع شود به اهورمزداه)	اوژ (اوژان) : ۱۳۶، ۱۰۷ و رجوع شود
اهریمن : ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶	به اوژو و ژاب
۱۵۶، ۱۴۶	اوژو : ۲۳، ۶۷، ۷۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۹
آهورمزداه (اهوراء اورمزد، اهرمزد) :	۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۳
۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۵۹، ۹۶	اوزوارک : رجوع شود به زواره
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۹	اوژبه دانمارکی : ۸۰، ۱۵۰
۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷	اوسدن (کوی) : رجوع شود به کی کاوس
۱۵۶، ۱۴۸	اوسن (کوی) : « « «
ایرج : ۹۴، ۱۵۲	

ب

بُز فرمه : ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۴	باد فرمه : ۱۷۷
بُز برشتی : ۹۱	باریبه دومنار : ۱۶۰
بُزین : ۱۹۲	بارتولومه : ۲۲۳
برون : ۲۰۷	بالدو : ۱۸۰
بزد کههر : ۱۲۱	بامداد : ۹۷
بستوئیری (بستور) : ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶	بشیرزد (بَرَزْد) : ۲۳، ۸۷، ۹۱، ۲۲۰
۱۷۲، ۱۷۷	بردبای دروغین : ۳
	برزد : ۲۲۰

۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۲	بشناسپ، بشناسف : رجوع شود به
۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۴	ویشناسپ
۲۱۷	بشوتن : رجوع شود به پیشیوتن
بهمن دخت : ۲۱۴	بلعی : ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۸
بی (ویو) : رجوع شود به کیو	۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۸۲، ۱۸۱
بی‌دوسا (بیدیرسا) : رجوع شود به	بن ونیست : ۵۵، ۵۳، ۳۷، ۳۳، ۲۲، ۸
وی تیرسا	۱۹۹، ۱۲۴، ۷۵
بیدرفش : رجوع شود به ویدرفش	بوخت قرسیه (بخت النصر) : ۱۳۷، ۱۰۸
بیرزد : رجوع شود به بشیرزد	۱۷۳
بیرشن (کوی) : رجوع شود به کی بیرش	بووژ قره : رجوع شود به برزقره
بیرونی : (ابو بیحان) : ۹۵، ۷۸، ۷۷	به آفرید : ۴۲، ۴۱
۱۷۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷	بهرام (موبد) : ۲۱۳
۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۷۵، ۱۷۳	بهرام و رجاوند : رجوع شود به
۲۱۳، ۱۹۴	و هرام و رجاوند
بیژن : ۲۰۲، ۱۸۵، ۱۷۱	بهمن (کی) : ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۰۷، ۹۶

## پ

بشنک : ۱۲۶، ۸۶	بانود واجیریآ : ۱۱۴
بشوتن سنجانا : ۱۱۱، ۱۱۰، ۸۰، ۵۹	باتر : ۱۶۶
۱۲۷، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲	باکلیارو : ۳۷
۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۰	بئوچینکبه آشتوکان : ۴۳
۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱	بشیریک : ۱۹۵
۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۱۵۲	پشتی : ۱۴۸، ۱۴۶
پوروتخت : رجوع شود به پورودا خشتی	پختسرو : ۱۰۸
پوروچیستا : ۴۴	پردات : ۶۷
پورودا خشتی : ۲۲۱، ۲۱۹، ۹۱، ۸۹، ۸۸	پرویز : رجوع شود به خسرو دوم
۲۲۳	پشن : ۴۱



بیشدادیان : ۹۹	بودوشاسپ : ۵۱
بیشوتن : ۱۲۵ ، ۱۲۳ ، ۱۰۷ ، ۹۷ ، ۸۵	بی تان : ۱۴۶
۲۲۱ ، ۲۱۹ ، ۱۸۳ ، ۱۴۳ ، ۱۳۴	بیران : ۲۰۰ ، ۱۸۵ ، ۱۶۹ ، ۱۶۷ ، ۱۶۴
۲۲۳ ، ۲۲۲	پیروز : ۱۸۶ ، ۹۶
پیشی اوتن : ۱۷۲ ، ۱۵۴ ، ۱۴۳ ، ۸۵	پیسنه : رجوع شود به کی بشین
پسین : ۱۴۸	بیشداد : ۶۷

## ت

تود (پسرفردون) : ۱۸۸ ، ۱۲۷	تاز : ۱۰۸
تود براد دیش (تود برات رکه ریش ،	تاوادی : ۱۲۵ ، ۱۲۳ ، ۱۱۳
براتروخش) : ۱۴۲	تائری و نت : ۴۱
تودک : ۱۹۲ ، ۱۸۸ ، ۱۲۶	تخاریان : ۱۸۷
تودک (تودک) : ۱۹۲	تغم اوردویی (تغم اوروپ ، تهورت) :
توس : رجوع شود به طوس	۹۸ ، ۹۴ ، ۲۲
توماسپ : ۱۸۹ ، ۲۳	تسر : ۱۷۶
تیشتری : ۱۴	توچ : رجوع شود به تور
	تود (پسرجمشید) : ۱۹۲

## ث

۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۷۱ ، ۱۷۰	ثراتان : ۱۵۲ ، ۱۵۱ ، ۱۶۸ ، ۲۳
۱۸۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۰ ، ۱۷۸ ، ۱۷۶	توبت (انرط) : ۱۹ ، ۱۴۵ ، ۱۳۹ ، ۱۱۶
۲۰۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۰ ، ۱۸۷ ، ۱۸۴	۲۲۴ ، رجوع شود به انرط
۲۱۳ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱	توبتی : ۲۴
۲۱۷ ، ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴	تعالبی : ۱۶۲ ، ۱۶۱ ، ۱۲۹ ، ۱۲۷ ، ۳۶
	۱۶۹ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۵ ، ۱۶۳

## ج

۱۷۹ ، ۱۷۷	جاماسپ (جاماسپ) : ۱۷۶ ، ۵۲ ، ۳۲
-----------	---------------------------------

جبله بن سالم : ۲۰۷	جمشید (جم) : ۱۸۸ ، ۹۴ ، ۱۱۴ ، ۱۱۹
جریره : ۱۶۷	۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۶۲ ، ۱۸۳
جرو و نکهو : ۱۶۸ ، ۱۰۴	۱۹۲
جم (شاهزاده ساسانی) : ۶۴	

## چ

چهر آزاد : ۲۱۳ ، ۲۱۲	چهر مینوک : ۸۵
چهر میان : ۸۵	چهر مین : ۲۲۳ ، ۲۲۱ ، ۸۵

## ح

حبیب یغمائی : ۱۹۲	۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۴ ، ۲۰۶
حمزة بن الحسن : ۱۶۰ ، ۱۵۷ ، ۷۸ ، ۷۷	۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷
۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵	

## خ

خارص می تلنی : ۱۷۴ ، ۳۷	خشنواز : ۹۶
خرزاسف : ۱۷۰	خشتی نی : ۱۹۶ ، ۱۵۰ ، ۱۴۶
خسرو پسر سام : ۱۰۲	خورشید چهر : ۱۲۵ ، ۱۲۳
خسرو (کی) : رجوع شود به کی خسرو	خوردنک : رجوع شود به ابرنک
خسرو انوشک دوبان (خسرو انوشروان) :	خوره (خور، قر) : ۲۹ ، ۲۷ ، ۲۵ ، ۱۴
رجوع شود به خسرو اول	۱۵۱ ، ۹۵
خسرو اول : ۱۸۶ ، ۹۷ ، ۹۲ ، ۶۳ ، ۷	خومبی (خومبیکان) : ۸۷
خسرو دوم ابرویژ : ۴۳ ، ۷	خی آن (خیون) : ۴۵ ، ۴۱ ، ۳۴ ، ۲۳
خشیارشا : ۲۱۰ ، ۱۸۱ ، ۵۳	۱۴۱ ، ۵۲
خشم : رجوع شود به انشم	

## د

داراب : ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۱	۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
دارای اول (دارای اکبر) : ۲۱۱ ، ۱۵۹	۲۱۷

۱۹۷، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۵	دارای دوم (دارای داریان، دارای اصغر):
دقیقی : ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۳۳ : ۱۹۱، ۱۷۵	۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۴۵، ۹۶
۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳	۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵
۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲	دار مستتر : ۱۱۳، ۹۶، ۹۴، ۸۹، ۷۰
دمشقی : ۸۴	۱۹۳، ۱۷۶، ۱۱۸
دمنک (یمنک) : ۱۰۲	دارو : ۲۱۰
دوراسرو : ۱۸۹، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۴	داربوس : ۲۱۰
دوروشاسب (دوروشپ) : ۱۸۸، ۱۲۷	داري و موش : رجوع شود به داربوش
دهابهار : ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۲۳	اول
دهاک : ۱۴۸، ۱۳۲، ۹۳، ۹۲، ۶۷	داربوش اول : ۱۸۲، ۵۲، ۴۰، ۹۳، ۱
۱۴۹	داربوش سوم : ۲۱۱، ۱۴۵
دینوری : ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۰	داشتیانی : ۱۴۶
۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷	دوشنیک : ۴۱
۲۱۳، ۲۰۲، ۱۹۶، ۱۹۴	درواسپا : ۱۴۷
دیوکس : ۲۱۴	دستان زال : ۱۵۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۷۵
دیوکیدس (دیاکو) : ۷۲	۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۱

## ذ

ذوالاذعار : ۱۶۲

## ر

۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰	راک : ۱۸۹، ۱۰۳
۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶	رُستَخم (وَأَتِستَخم، رستم، رسته) پسر
رُجن : ۱۸۹، ۱۰۳	دستان : ۱۴۲، ۱۰۲، ۹۸، ۹۵، ۷۵
رخش : ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۴	۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۹
رستم پسر فرخ هومزد : ۱۹۸	۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۱، ۱۷۰
رُشن : ۶۱	۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲
رک : ۱۵۸	۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰
رودابه (روتابنک) : ۲۰۳، ۱۹۳	۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵

روژنبرک : ۲۲۴

رومولوس و رومولوس : ۱۰۸

رهام : ۱۸۶

ز

۸۷، ۷۹، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۷

۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۱۳، ۹۴

۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۳۸، ۱۳۷

۲۰۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۵۱

۲۲۱

زربادوس : ۱۷۴، ۴۳، ۳۸

زوبیر (پسر ساسان) : ۲۱۲

زوبیر (پسر لهراسب) : رجوع شود به

زبیری و بیری

زنکیاب (زمنی نی گو) : ۹۸، ۹۵، ۵۰، ۲۸

۱۳۳، ۱۲۸

زو : رجوع شود به زاب و اوژو

زواره : ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۰۲

زوتنبرک : ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۵۸

زاب، زاگک (= زو، زاو) : ۱۳۰، ۷۸

۱۹۴، ۱۹۱، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۲

۲۰۴، ۲۰۳ رجوع شود به اوژو و اوژو

زاخانو : ۱۶۰، ۱۵۸، ۷۹

زال، زالو : رجوع شود به دستان

زشم : ۱۲۶

زبیری و بیری (زوبیر) : ۳۴، ۳۳، ۳۲

۴۳، ۴۲، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵

۱۷۳، ۱۷۲، ۱۴۳، ۱۳۷، ۱۰۷، ۶۵

۱۷۷

زمنی نی گو : رجوع شود به زنکیاب

زواسب : ۴۳

زوتشت (زوتوشت) : ۱۱، ۹، ۵، ۴، ۲

۴۵، ۴۴، ۴۲، ۳۶، ۲۲، ۱۹، ۱۷

س

سارکن اول : ۱۰۸

ساسان (پسر بهمن) : ۲۱۷

ساسان (جد ساسانیان) : ۲۱۴، ۲۱۲

ساسانیان : ۱۵۵، ۱۴۴، ۱۰۹، ۹۸، ۶۴

۲۱۷، ۲۱۲، ۱۹۹، ۱۸۶

سام : ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۲، ۹۱، ۸۱، ۲۳

۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۱۶

۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۵

۲۲۲، ۲۲۲، ۱۹۹، ۱۹۳

سپ انیاسپ : ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۲۶

سپرنکک : ۱۰۲

سپتودات (سپندیاد، سفتدیاز، اسفتدیار) :

۵۲، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۳۳، ۳۲

۱۷۲، ۱۶۱، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۰۷، ۹۶

۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷

۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳

۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۱

۲۱۲، ۲۰۸، ۲۰۷

سلم نسر : ۵۵	سبی تمه : ۵۱
سلیمان : ۱۶۸	سبین ژاؤووشك : ۴۱
سمیرامیس : ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۳	سراش (سروش) : ۱۷
سنت نوما : ۱۹۶	سرسنوك : ۱۲۲
سندباد بحری : ۱۴۷	سرو : ۱۰۸
سودابه (سوناك ، سوتایه) : ۹۵ ، ۹۸	سروش : ۱۴۹
سودابه : ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۰۰	سرو و د : ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۹۲
سوشنس : ۶۱	۱۹۶
سوشیانس : ۳، ۴، ۸۸، ۹۸، ۹۹، ۱۲۲	سريت ( معاصر كيكائوس ) : ۱۱۶، ۱۱۷
سوشیانس : ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹	۱۵۵
سهراب : ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۰۳	سريت ( ازخاندان ويسرپ ) : ۱۳۹
سیاوشن (سیاوش) : ۴۷، ۸۲، ۹۵، ۱۰۷	سریر : ۱۷۳
۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	سعدی : ۱۶۳، ۱۶۵
۱۳۴، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴	سفندادانس : ۳
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰	سفندیاز ، سفندیار : رجوع شود به
۱۷۲، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳	سپتودات
سیروس : رجوع شود به کوروش	
سیمرغ : ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۸	

## ش

شمیران ، شمیران دخت : ۲۱۳	شاربانتیه : ۴۶
شناويزك : ۱۴۶	شاهپور (سرهرمز) : ۹۶
شهر آزاد : رجوع شود به چهر آزاد	شعب : ۲۱۶
شیداسب : ۱۹۲	شغاد (شغای) : ۱۸۲، ۱۸۳
شیدو : ۶۰	شعر بن برعش : ۱۶۲، ۱۷۷
شیده : ۱۶۹	

## ض

ضجاک : رجوع شود به ازی دهاك

## ط

طهری : ۱۵۷، ۱۲۷، ۱۰۴، ۹۶، ۹۰، ۸۹	طهاسب : رجوع شود به توماسب
۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸	طهورث : رجوع شود به تغم اورویی
۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵	طورک : رجوع شود به تورك
۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰	طوس : ۱۲۳، ۹۰، ۸۹، ۸۷، ۸۲، ۴۳
۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۷	۱۵۴، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۶، ۱۳۵
۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷	۲۲۱، ۲۲۰، ۱۸۴، ۱۶۸، ۱۶۴
۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۵	۲۲۴، ۲۲۳
۲۱۵	

## ع

علی بابا : ۱۹۴	عنا : ۱۹۳
علی بن عبیده الربعانی : ۲۰۶	

## ف

فراچیہ : ۱۱۴	فرداخذت خومبیکان : ۲۲۱، ۲۱۹، ۸۷
فراسیاب : رجوع شود به فراسیاب	۲۲۲
فراشتا، فراشت : ۱۰۴، ۱۰۳	فرداخذتی : ۸۷
فرامرز : ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۹	فردوبك سرخ زیش (بابوبروس) : ۸۰
فرانك (دختر و هجرکا) : ۱۵۷	۱۵۰
فرانك (مادر کی ایوه) : ۱۰۴، ۱۰۳	فردوسی : ۱۵۷، ۱۰۸، ۱۰۲، ۹۳، ۸۹، ۴۰
۱۵۸، ۱۱۰، ۱۰۹	۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹
فرانك، فرانك (دختر بهمن) : ۲۱۴	۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۵
فراياد : ۱۰۴	۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱
فرايزنت : ۱۰۴	۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲
فربغ : رجوع شود به آنور فربغ	۲۰۰، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰
فرتخت (فرتاخذت) خومبیکان : رجوع	۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱
شود به فرداخذت خومبیکان	۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۸

فرهاد : ۱۸۵	فرزندنو : ۴۴
فربا : ۱۰۳	فرش : ۹۵، ۹۴
فربان ویسپ : ۱۲۷	فرش او شتر : ۵۲، ۴۴، ۳۲
فریرز : ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۸	فرشت : ۱۰۳
فریدون : ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۰، ۹۴، ۹۲، ۶۸	فرنگ : رجوع شود به فرانک
۱۵۱، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۱۴، ۱۱۳	فرانکریسیاک : رجوع شود به افراسیاب
۱۹۹، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۵۲	فرنگرین : رجوع شود به افراسیاب
ورجوع شود به نراتئون	فرنگیس : ۱۶۳، ۱۲۷
فشوتن : رجوع شود به پیشیوتن	فرنی : ۱۱۰، ۱۰۹، ۴۴
فیلیپ مقدونی (فیلپوس، فیلقوس) : ۲۱۶	فرو : ۱۸۴، ۱۶۸
	فروشی : ۱۵۱، ۱۴۷، ۱۴

## ق

قباد (پادشاه کیانی) : رجوع شود به کی کواذ (کی قباد)	قارن : رجوع شود به کارن
	قباد (پادشاه ساسانی) : ۹۶، ۶۴، ۶۳، ۷
	۲۰۶، ۹۷

## ک

کتابون : ۱۷۴، ۴۳، ۴۲	کاوس : رجوع شود به کی کاوس
کنزیاس : ۳۰۲	کلادوو : ۲۰۵
کرپنان : ۱۴۰، ۵۲، ۴۵، ۲۵، ۱۱	کاون (قارن) : ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۸۶
کرزم (قرزم) : رجوع شود به کوارسن	کالیستن دروغین : ۲۱۱
(کوارزم)	کامک : ۲۱۱
کرساسپ (کرشاسپ) : ۹۲، ۸۱، ۲۳	کاوس (سر قباد) : ۶۳
۱۴۵، ۱۳۶، ۱۱۶، ۱۰۱، ۱۰۰	کاوس : رجوع شود به کی کاوس
۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶	کاوک : ۱۹۹، ۱۸۶، ۶۷
	کپوذ : ۱۴۸

کوی سیاورشن: رجوع شود به سیاورشن (سیاوش)	۱۵۹، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱
کوی کوات: رجوع شود به کی کوات	۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷
کوی ویشناسپ: رجوع شود به کی ویشناسپ	۲۲۰، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲ ۲۲۴، ۲۲۱
کوی هئوسروه: رجوع شود به کی خسرو کومن (Cumont): ۱۲۲، ۸۸، ۵۳	کرسوز (کرسوزده): ۳۱، ۲۷، ۲۵، ۲۴، ۱۶۴، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۲۷، ۸۶، ۵۰ ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۶
کویان، کبان: بیشتر صحایف این کتاب.	کریستن سن: ۱۹۲، ۱۶۹، ۱۲۱
کی آذر بوزد: ۶۰	کریبان: ۱۹۳، ۱۹۰
کی ایوه (کی اقبوه): ۱۰، ۱، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کسلر: ۱۹۰
۱۹۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۲	کلان هوآد: ۱۹۲
۱۷۲، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۳۵، ۱۱۰	کمک: ۱۴۸
۲۲۰	کونم خود نشک: ۳۰
کی اردشیر: رجوع شود به اردشیر و همن	کواذ (کوات): رجوع شود به قباد
کی ارش (کی آرشن): ۴۷، ۲۴، ۲۳	کوات (کواذ): رجوع شود به کی کوات
۱۷۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۷	کوارسن (کوارز): ۱۷۷، ۳۶، ۳۳
کی اوجی (کی اوز): ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۳۶	کوروش: ۲۱۰، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۵۵، ۷، ۲
کی اوس: رجوع شود به کی کاوس	کوشید: ۱۶۷
کی بهمن: رجوع شود به بهمن (کی)	کوی امورووت اسپ: رجوع شود به
کی بیرش: ۱۱۱، ۱۰۷، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کی لهر اسپ
۱۷۲	کوی امی بی وهو: رجوع شود به
کی بشین (کی یسین): ۱۱۱، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کی ایوه
۱۷۳، ۱۷۲، ۱۳۶	کوی ارشن: رجوع شود به کی ارشن
کی خسرو: ۳۱، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۳، ۷، ۲	کوی اوسن، کوی اوسدن، کوی اوسنس:
۶۳، ۵۴، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۶، ۴۲	رجوع شود به کی کاوس
۱۱۸، ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۰، ۹۶	کوی بیرشن: رجوع شود به کی بیرش
۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲	کوی یسین (یسینه): رجوع شود به
	کی بشین



۲۱۶	۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲
کی لهراسپ : ۹۶، ۴۸، ۴۵، ۳۶، ۳۱	۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۳۹
۱۳۷، ۱۳۶، ۱۰۷، ۱۰۱، ۱۰۰	۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۵، ۱۵۴
۱۷۲، ۱۸۱، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳	۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
۲۰۸، ۲۰۴، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۳	۲۰۱، ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۷۳، ۱۷۲
کی منوش : رجوع شود به منوش	۲۲۲، ۲۲۱، ۲۰۲
کی وهرام : رجوع شود به وهرام	کی فاشین : رجوع شود به کی بشین
کی ویشناسپ (کی گشتاسپ، کی بشتاسپ)	کی کاوس (کی قاووس) : ۴۶، ۲۴، ۲۳
۴۱، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۲۳، ۱۷، ۸، ۲، ۱	۱۰۷، ۱۰۰، ۹۵، ۷۸، ۶۳، ۵۰
۳۵، ۳۴، ۳۳، ۴۸، ۴۵، ۴۳، ۴۲	۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱
۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶	۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۶
۹۶، ۸۵، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۸، ۴۵	۱۵۴، ۱۵۰، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲
۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۱۶، ۱۰۷	۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۵
۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸	۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳
۱۵۹، ۱۵۵، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳	۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۰
۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۲	۲۰۹، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۵
۱۹۹، ۱۹۴، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸	کی کوات (کی قباد) : ۲۴، ۲۳، ۷، ۲
۲۱۷، ۲۱۲، ۲۰۷، ۲۰۴	۱۰۶، ۱۰۰، ۹۶، ۶۸، ۴۸، ۴۷
کیزان : ۱۶۴، ۱۲۷	۱۵۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷
کیسه : رجوع شود به کی ایپوه	۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳
	۲۰۲، ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۷۳، ۱۷۱

## گ

گئوش اورون : ۲۰	گاک وُخش : ۱۰۳
گئومات : ۳	گاوا اوک دات : ۱۵۶، ۱۲۱، ۹۴
گک اوئی : ۲۲۳، ۲۲۱، ۹۰	گایگر : ۱۷۸، ۳۷
گرامیک کرت (گرامی کرد) : ۳۸، ۳۵	گنورو : ۲۲۰، ۱۳۵
گروی (دروی-درویه) : ۱۶۹	گنوری : ۱۳۵

گودرزبان : ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۰	گزرکس : ۲۱۰
گورنگ : رجوع شود به ابرنگ	گنهم : رجوع شود به ویستم
گوشورون : ۱۴۷	گشتاسپ (کی) : رجوع شود به کی ویشناسپ
گوکشپ : ۶۱، ۶۰	گشپ : رجوع شود به آذر گشپ
گیرکاس : ۱۵۹	گشواد : ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۸۴
کیو (ویو، بی) : ۱۶۴، ۹۰، ۸۷، ۷۵، ۴۷	گندرو : ۱۴۸، ۱۴۶
۲۰۱، ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۷۳، ۱۷۱	گندفره (گندفاوس) : ۱۹۶، ۱۹۵
۲۲۴، ۲۲۱، ۲۰۲	گوبندشاه : ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹، ۸۶
کیومرد (کیومرت، کیومرت، کیه مرتن)	گوتوالد : ۱۶۰، ۷۷
۲۲۱، ۱۵۶، ۹۴، ۸۸، ۷۸، ۶۷، ۶۶	گودرز : ۱۶۸، ۶۴، ۹۱، ۹۰، ۸۷، ۷۵
کیه مرتن : ۶۶	۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۹
	۲۲۴، ۲۲۳، ۲۰۰، ۱۹۹

## ل

لومل : ۱۴۸، ۱۳۵، ۳۲، ۱۵	لانکلوآ : (Langlois) : ۱۹۸، ۱۸۶
لویدجرج : ۵۷	لرن : ۱۲۲
لهراسپ : رجوع شود به کی لهراسپ	لوایسترانج : ۱۷۰، ۱۵۸

## م

طبری	ماد (قوم) : ۹
مرگندک (مهرگندک) : ۱۰۲	مارکوآرت : ۱۰۸، ۹۹، ۹۷، ۸۴، ۸۳
مزداه، مزداه، اموز : ۵۳	۲۰۵، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۸۵، ۱۳۴
مزدک : ۲۰۶، ۹۷	۲۲۴
مسعودی : ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۹۵، ۷۸، ۷۷	ماکروختیر (مقروشیر) : ۱۸۱
۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۶۵	ماه گشنسپ : ۶۱
۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۴، ۱۸۲	ماه ونداد : ۶۰
۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱	مئید یو ای مائنگه : ۵۱
۲۱۳	محمد بن جریر طبری : رجوع شود به

موسی : ۱۰۸	مسودی مروزی : ۱۸۳
موسی خوردنی : ۱۹۸	مشیک و مشیانک : ۹۴، ۷۸، ۶۶
مول (زول) : ۱۹۰	مطهر بن طاهر : ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۶۰
مهدی : ۱۵۰	۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۸
مهراب : ۱۹۳	مقروشر : ۱۸۱
مهران (خاندان) : ۱۸۶	منو : ۲۳
مهر ترسه : ۱۴۴، ۱۰۷	منوچهر : رجوع شود به منوشچهر
مهران : ۸۴	منوش : ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۵۸، ۱۳۶، ۱۰۷
میترو ترسه : رجوع شود به (مهر ترسه)	منوشچهر : ۹۵، ۹۴، ۷۰، ۶۸، ۴۳، ۲۳
میشتر (میشتر) : ۱۲۲، ۴۹، ۲۱، ۱۹، ۱۴	۱۲۸، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۰
۱۵۱	۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۳۰
میشردات : ۱۸۵	۱۹۳، ۱۸۹، ۱۸۷
میدوغ ماه : ۶۱، ۶۰	منیزه : ۲۰۲، ۱۷۱
میلاد : ۱۸۵	مودی : ۲۲۴، ۲۱۳، ۱۰۸، ۹۷، ۷۶، ۱
میّه : ۱۵، ۱۴	

## ن

ناهید : ۴۲	نوسی (نوسیه ، نرسک و یونگهان) :
نثوتر (نوذر) : ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۲، ۳۱	۲۲۳، ۱۸۹، ۸۸، ۸۷
۱۳۷، ۹۴، ۹۰، ۸۹، ۸۷، ۵۱، ۴۴	نروی : ۵۰
۱۸۶، ۱۸۴، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۳۹	نریمان (پدر کرشاسپ) : ۱۸۹، ۱۸۸
۲۲۴، ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۸۷	۱۹۳
نیرمنه : ۱۹۰	نریمان (نواده کرشاسپ) : ۱۹۱، ۱۹۰
نیریوسنگه : رجوع شود به نیریوسنگ	۱۹۲
نبو کدونسر (نبوخنسر) : ۱۳۷، ۱۰۸	نستور، نستور : رجوع شود به بستوئیری
۲۰۸، ۱۷۳، ۱۵۶	(بستور)
نرسای : ۸۸	نسرکیاوان : ۸۸
نرسس آکینیان : ۱۹۸	نضر بن الحارث : ۲۰۷
نرسک وی وانیک : ۸۸	

نله که : ۱۷۴، ۱۰۰، ۹۶، ۹۱، ۶۳	نوهین : ۱۴۹، ۹۱
۲۰۷، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۸۶، ۱۸۵	نی برک : ۹۱، ۸۵، ۷۱، ۶۹، ۶۲
نمرود : ۱۵۹	نیربوسنگ (شیربوسنگه) : ۱۱۸، ۸۸
نوذر : رجوع شود به ثوتر	۱۴۹، ۱۲۲
نوذران (نوذرگان) : ۱۵۸	نیکلسن : ۱۵۸
نوذریان : رجوع شود به ثوتر	نیویک : ۱۴۶



وات : ۱۴۷	و کتر گا : ۱۵۷، ۱۰۹، ۱۰۴
واید کتا : ۱۷۷، ۵۲، ۴۵، ۴۲، ۴۱	و کرگان : ۱۳۱
وای : ۱۳۵	ولف : ۳۲
وایو : ۱۳۶، ۳۱	ولکش (بلاش) : ۱۷
وآسک (ویسه) : ۱۶۴، ۱۲۳، ۸۲، ۴۳	ولوکس : رجوع شود به ولکش
۲۰۰، ۱۸۵	و ندرمشی نیش : ۴۰
ویدرغن : ۱۴	ونگهو جرد : ۱۰۴
ویشودانی ن : ۱۴۶	ون هروسپ تنسک : ۸۷
ورون : ۲۱	ون بودیش : ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹، ۸۷، ۸۵
وروی : ۱۶۹	۲۲۳
وست : ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۱، ۷۵، ۷۱، ۵۹	وولرس : ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۶۰
۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۱، ۱۰۷	۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۲، ۱۷۹
۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۷	۲۱۳، ۲۰۶
۲۱۲، ۱۸۸، ۱۵۳	و مجرگا : ۱۵۷، ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۳
وسترگارد : ۸۹، ۸۷، ۸۵، ۸۱، ۷۹، ۷۷	و مرام ورجاوند : ۲۲۴، ۹۷
۹۹، ۹۱	و مستان : ۳۴
و سفارید : رجوع شود به ویسیان فریا	و مین : رجوع شود به بهمن
وسک : رجوع شود به و آسک	

۲۲۴،۱۸۴	وهم اودشیر : ۲۴۴
ویرپ : ۱۳۹	وهمن : رجوع شود به بهمین
ویره : رجوع شود به وِاسک	وهونمه : ۲۲۳،۹۰
ویشناسپ هخامنشی : ۵۲،۱۱،۶،۲،۱	وهیجرو : ۱۵۷،۱۰۹،۱۰۴،۱۰۳
ویشناسپ (کی) : رجوع شود به کی	وی تیرسا : ۱۵۸،۱۵۷،۱۱۰،۱۰۴
ویشناسپ	ویدرفش : ۳۹،۳۸،۳۴،۳۳
ویگرد : ۶۷	ویژن (ویجن) : رجوع شود به بیژن
ویلیمزجا کسن : ۱۴۰	ویسپان فریا : ۱۶۳،۱۳۶،۱۳۳،۱۲۷
ویو : ۲۲۳،۱۳۵،۹۰،۸۷،۳۱،۲۶،۱۴	۱۶۴
ویوان : رجوع شود به کتونی	ویسپ تورو : ۴۱
ویونگهان : ۲۲۳،۸۸،۸۷	ویست اورو (= ویستم، ویستیم، گستم) :
	۱۷۱،۱۵۴،۹۰،۸۹،۴۴،۴۳،۳۹



ههاک : رجوع شود به هوما یا	هاملت : رجوع شود به آملت
ههای : ۲۱۵،۲۱۴،۲۱۳،۲۱۲،۱۷۷،۹۶	هئوئیش : ۲۲۰،۱۵۴،۱۳۵
۲۱۷	هئوسرو (کوی) : رجوع شود به کی خسرو
ههای (دختر گشناسپ) : رجوع شود به	هئوشینگه : ۶۷، ۲۲ و رجوع شود به
هوما یا	هوشنگ
هوآوت : ۱۶۰	هقتالان : ۱۸۷،۱۸۶،۹۸،۹۷،۹۶
هوتوسا : ۴۲،۴۰،۳۰،۳۸،۳۲،۳۱،۱۷	هخامنشیان : ۲۱۸،۵۶،۵۵،۵۳،۱۰،۸،۱
۱۳۸،۵۲،۴۴،۴۳	هزا گوش : ۱۲۲
هودات : ۱۷۴،۳۸	هرتسفلد : ۴۰، ۳۰، ۱۲، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
هوسروه : رجوع شود به کی خسرو	۱۰۲، ۹۰، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۴۴
هوشنگ : ۱۲۱، ۹۴، ۶۷ و رجوع شود به	۱۴۰، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۰۸، ۱۰۳
هئوشینگه	۲۱۷، ۱۷۴، ۱۶۲، ۱۴۲
هوشیدروماه : رجوع شود به اوشیدر	هرتل : ۴۰، ۲، ۱
هوگو : رجوع شود به هوو	هرودت : ۱۲۹، ۲

هوآ : ۲۲۲، ۱۷۰	هیاُن : رجوع شود به خیاُن و رجوع
هوماگک : رجوع شود به هومایا	شود به خیون
هوما یا : ۱۷۷، ۵۲، ۴۴، ۴۲، ۴۱	هیناسپ ذرین تاج : ۱۴۶
هومبک : ۴۳، ۳۷	هیناسپ : ۱۷۴
هوو : ۵۳، ۴۰، ۳۲	هینتالان : رجوع شود به هفتالان
هووی : ۴۴	هیطل : ۹۹

## ی

یزد کرد دوم : ۹۶	یوئیشث گئوروین : ۱۳۵
یزد کرد سوم : ۹۷	یوئیشث (یوایشث، یویشث) : ۱۳۵، ۸۹
یم : ۱۱۹	یهود : ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۳۷، ۶۶
یوستی : ۱۹۰، ۱۰۴، ۹۵، ۸۱	یم (یم) : ۹۴، ۸۸، ۶۴، ۵۹، ۲۲
یوشت فریان : ۲۲۳، ۲۲۰	۱۵۳، ۱۵۰، ۱۳۹، ۶۱۹، ۱۱۳
	۲۲۱

# انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

## مجموعه متون فارسی

نام کتاب	تألیف	
۱ - دیوان انوری (جلد اول)	باهتمام مدرس رضوی	
۲ - تاریخ یزد	جعفر بن محمد جعفری	» ایرج افشار
۳ - جامع التواریخ (اسماعیلیان)	رشیدالدین فضل الله	» محمد تقی دانش پژوه
۴ - داراب نامه (جلد اول)	محمد بیغمی	» دکتر ذبیح الله صفا
۵ - دیوان انوری (جلد دوم)	-	» مدرس رضوی
۶ - قصص الانبیاء	ابن خلف النیسابوری	» حبیب یغمائی
۷ - مقامات ژنده پیل	خواجه سدیدالدین	» دکتر حشمت مؤید
	محمد غزنوی	
۸ - سیر الملوک	خواجه نظام الملک	» هیوبرت دارک
۹ - مسالك و ممالك	ابواسحق ابراهیم اصطخری	» ایرج افشار
۱۰ - مهمان نامه بخارا	فضل الله بن روزبهان خنجی	» دکتر منوچهر ستوده
۱۱ - تحفه	-	» محمد تقی دانش پژوه
۱۲ - صحاح الفرس	محمد بن هندو شاه نخجوانی	» دکتر عبدالعلی طاعتی
۱۳ - دیوان عثمان مختاری	-	» جلال الدین همائی
۱۴ - داراب نامه (جلد دوم)	محمد بیغمی	» دکتر ذبیح الله صفا
۱۵ - منطق الطیر	شیخ فریدالدین عطار	» دکتر سید صادق گوهرین
۱۶ - مختصر نافع	محقق حلّی	» محمد تقی دانش پژوه
۱۷ - اسکندر نامه	-	» ایرج افشار
۱۸ - حدیقه الحقیقه	ابوالفتح بن مطهر	» دکتر محمدعلی موحد

## مجموعه ایرانشناسی

- |  |  |   |
|--|--|---|
| <p>دکتر محمد معین</p> <p>دکتر محسن صبا</p> <p>دکتر عبدالله فریار</p> <p>عبدالحسین میکنه</p> <p>غ . وحید مازندرانی</p> <p>دکتر ذبیح الله صفا</p> <p>محمد پروین گنابادی</p> <p>چندتن از فضلا</p> <p>خانابا مشار</p><br><p>مسعود رجب نیا</p> <p>دکتر محمد علی موحد</p> <p>مسعود رجب نیا</p> <p>دکتر رضا زاده شفق</p> <p>دکتر عیسی بهنام</p> <p>محمد پروین گنابادی</p> <p>محمود عرفان</p> <p>فتحعلی خواجه نوریان</p> <p>مسعود رجب نیا</p> <p>محمد سعیدی</p> <p>منوچهر امیری</p> <p>محمد علی نجاتی</p> <p>دکتر عبدالحسین نوائی</p> <p style="text-align: center;">—</p> <p>دکتر محمد ابراهیم آیتی</p> <p>مهندس رضا مشایخی</p> <p>خانابا مشار</p><br><p>مهین دخت صبا</p> <p>دکتر محمد ابراهیم آیتی</p> <p style="text-align: center;">»      »</p> | <p>دکتر گیرشمن</p> <p>سولتیکف</p> <p>دیماند</p> <p>لوسین بووا</p> <p>رایینو</p> <p>کرستن سن</p> <p>ابن خلدون</p> <p>تحت نظر ا . ج . آربری</p> <p style="text-align: center;">—</p> <p>کلاویخو</p> <p>ابن بطوطه</p> <p>ادوارد براون</p> <p>هرمان اته</p> <p>چندتن از خاورشناسان</p> <p>ابن خلدون</p> <p>لسترنج</p> <p>آرمینیوس وامبری</p> <p>اروج بیک بیات</p> <p>پروکوپیوس</p> <p>پروفسور لمتون</p> <p>ابن عربشاه</p> <p style="text-align: center;">—</p> <p style="text-align: center;">—</p> <p>ابن واضح یعقوبی</p> <p>کرنفون</p> <p style="text-align: center;">—</p><br><p>فردریچاردز</p> <p>ابن واضح یعقوبی</p> <p>ابن واضح یعقوبی</p> | <p>۱ - ایران از آغاز تا اسلام</p> <p>۲ - مسافرت به ایران</p> <p>۳ - راهنمای صنایع اسلامی</p> <p>۴ - برمکیان</p> <p>۵ - مازندران و استرآباد</p> <p>۶ - کیانیان</p> <p>۷ - مقدمه ابن خلدون (جلد اول)</p> <p>۸ - میراث ایران</p> <p>۹ - فهرست کتب چاپی فارسی (جلد اول)</p> <p>۱۰ - سفرنامه کلاویخو</p> <p>۱۱ - سفرنامه ابن بطوطه</p> <p>۱۲ - طب اسلامی</p> <p>۱۳ - تاریخ ادبیات فارسی</p> <p>۱۴ - تمدن ایرانی</p> <p>۱۷ - مقدمه ابن خلدون (جلد دوم)</p> <p>۱۵ - سرزمینهای خلافت شرقی</p> <p>۱۶ - سیاحت درویشی دروغین</p> <p>۱۸ - دون ژوان ایرانی</p> <p>۱۹ - جنگهای ایران و روم</p> <p>۲۰ - مالک و زارع</p> <p>۲۱ - زندگی شگفت آور تیمور</p> <p>۲۲ - اسناد و مکاتبات تاریخی</p> <p>۲۳ - بیست مقاله تقی زاده</p> <p>۲۴ - تاریخ یعقوبی (جلد اول)</p> <p>۲۵ - کوروش نامه</p> <p>۳ - فهرست کتب چاپی فارسی (جلد دوم)</p> <p>۴ - سفرنامه فردریچاردز</p> <p>۲۶ - البلدان</p> <p>۲۷ - تاریخ یعقوبی</p> |
|--|--|---|



## مجموعه ادبیات خارجی

نام کتاب	اثر	ترجمه
۱ - ویلهلم تل	شیلر	محمد علی جمالزاده
۲ - ترستان وایزوت	ژوزف بدیه	دکتر پرویز خانلری
۳ - پدران و پسران	تورگنیف	دکتر مهری آهی
۴ - باباگوریو	بالزاک	ادوارد ژوزف
۵ - ایلپاد	همر	سعید نفیسی
۶ - اگمنت	گوته	دکتر هوشیار
۷ - تراژدی قیصر	شکسپیر	فرنگیس شادمان
۸ - مائده‌های زمینی	آندره ژید	دکتر سیروس ذکاء
۹ - سه نمایشنامه	سوفوکل	محمد سعیدی
۱۰ - شوهر دلخواه	اسکار واپلد	پرویز مرزبان
۱۱ - اشعار منتخب	ویکتور هوگو	نصرالله فلسفی
۱۲ - الکتر	سوفوکل	محمد سعیدی
۱۳ - گرسنه	کنوت هامسون	دکتر غلامعلی سیار
۱۴ - بیست داستان	پیراندلو	دکتر زهرا خانلری
۱۵ - دون کارلوس	شیلر	محمد علی جمالزاده
۱۶ - چرم ساغری	بالزاک	م. ا. به آذین
۱۷ - سرخ و سیاه	استاندال	عظمی نفیسی
۱۸ - سفرنامه گالیور	سوئفت	منوچهر امیری
۱۹ - قهرمان عصر ما	لرماتف	دکتر مهری آهی
۲۰ - راهزنان و نوطه فیسکو	شیلر	ابوالحسن میکده
۲۱ - شاهزاده خانم بابل	ولتر	مهندس ناصح ناطق
۲۲ - سالومه	اسکار واپلد	محمد سعیدی
۲۳ - زن سی ساله	بالزاک	ادوارد ژوزف
۲۴ - حیات مردان نامی (جلداول) پلوتارک	از چهار نویسنده	مهندس رضا مشایخی
۲۵ - داستانهای ارمنی	مولیر	هایک کاراکاش
۲۶ - خسیس	جین اوستن	محمد علی جمالزاده
۲۷ - غرور و تعصب		دکتر شمس الملوك مصاحب

- ۲۸ - منتخب فرهنگ فلسفی ولتر  
۲۹ - حیات مردان نامی (جلد دوم) پلوتارک  
۳۰ - اودیسه همر  
۳۱ - هملت شکسپیر  
۳۲ - حیات مردان نامی (جلد سوم) پلوتارک  
۳۳ - مونا وانا و دونمایفنامه دیگر مترلینگ  
۳۴ - حیات مردان نامی (جلد چهارم) پلوتارک  
۳۵ - چهار نمایشنامه اوری پید  
۳۶ - خانه عروسک و اشباح ایسن  
۳۷ - لیر شاه شکسپیر  
۳۸ - گرگ بیابان هرمان هسه  
۳۹ - قربانی رابیندرا نات تاکور  
۴۰ - دشمن ملت ایسن  
۴۱ - کاندید یا خوشبختی ولتر  
۴۲ - دکتر فاستوس کریستف مارلو  
۴۳ - طلسم والتر اسکات  
۴۴ - تراژدی مکبث شکسپیر  
۴۵ - شکونتلا کالیداس  
۴۶ - ملال پاریس بودلر  
۴۷ - باراباس پارلا کرکویست  
۴۸ - رؤیا در نیمه شب تابستان شکسپیر  
۴۹ - ملن بزرگ آلن فورنیه  
۵۰ - امینه کبوتر حرم میریام هاری  
۵۱ - سزار بیروتو بالزاک
- نصرت الله فلسفی  
مهندس رضا مشایخی  
سعید نفیسی  
مسعود فرزاد  
مهندس رضا مشایخی  
بدری وزیری و حسینعلی ملاح  
مهندس رضا مشایخی  
محمد سعیدی  
دکتر مهدی فروغ  
جواد بیمن  
کیکاووس جهاننداری  
فریدون گرگانی  
محمد علی جمال زاده  
جهانگیر افکاری  
دکتر لطفعلی صورتگر  
حسن دره باغی  
فرنگیس شادمان  
دکتر ایندوشیکهر  
دکتر م. ع. اسلامی ندوشن  
پرویز داریوش  
مسعود فرزاد  
دکتر محمد داهی  
محمد علی معیری  
اردشیر نیکپور

### مجموعه آثار فلسفی

- ۱ - پنج رساله افلاطون  
۲ - زنده بیدار ابن طفیل  
۳ - عیش پیری و راز دوستی سیسرون  
۴ - جمهور افلاطون  
۵ - چهار رساله افلاطون  
۶ - مکالمات کنفوسیوس  
۷ - فن شعر ارسطو  
۸ - رساله در باره آزادی استوارت میل
- دکتر محمود صناعی  
بدیع الزمان فروزانفر  
محمد حجازی  
فواد روحانی  
دکتر محمود صناعی  
کاظم زاده ایرانشهر  
دکتر عبدالحسین زرین کوب  
جواد شیخ الاسلامی

**Copyright 1964 , by B.T.N.K.**

**Printed at Ziba Press**

**Tehran , Iran**